پاسخ به شبهات معترضين بر تحريم

آهنگ

تأليف: صلاح الدين جوهرى



معازف : موسيقى : music

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المستحق الحمد لآلائه، المتوحّد بعزّه وكبريائه، فله الحمد علي قَدَره وقَضائه، وتَفَضُّلِهِ بعَطائِهِ و بَرِّه ونَعمائه ومَنّه بآلائه؛ أشهد أن لا إله الذي بهدايته سَعِدَ من اهتدى وبتوفيقه رَشَدَ من اتّعظَ وارعوى، وبخذلانه ضلّ من زلّ وغَوَى وحاد عن الطريقة المُثلى؛ وأشهد أن محمداً عبده المصطفى ورسوله المرتضى، بعثه إليه داعياً وإلى جنانه هادياً، فصلوات لله وسلامه عليه وعلى آله الطَّيِّبين الطاهرين وصحابته ومن اهتدى بهديه إلى يوم الدين؛ أما بعد:

نکته‌ی ۱

یکی از اشتباهاتی که به آن دچار هستیم، عدم تشخیص مَرَض از عَرَض است؛ مرض یک بیماری است که شاید معنوی و یا مادی باشد! و عَرَض، علائم و نشانه‌های یک بیماری است که در اثر ایجاد مریضی این نشانه‌ها بروز می‌یابند، پس وقتی ما می‌خواهیم مریضی‌ای را علاج کنیم باید به مرض بپردازیم نه اعراض و علائم!

به عنوان مثال: در صورتی که ما انسان‌هایی با تقوا بوده و بر ایمان‌مان محافظت کنیم، دشمن خارجی با مکر و نیرنگ خود نمی‌تواند به ما آسیبی برساند و نیرنگ دشمنان مرضی نیست که ایمان و اسلام را ضعیف کرده باشد! بلکه علّت و سبب ضعف ما چیز دیگری است و مکر ونیرنگ آنان عَرَضی بیش نیست!، و الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا**﴾(آل عمران : 120) : «و اگر شکیبایی و صبر کنید و تقوا داشته باشید، حیله‌گری آنان [یعنی دشمنان] به شما زیانی نمی‌رساند».

بعضی مرض و علّت ضعف‌های ما را، حاکمان بد می‌دانند، و اشتباهات خودشان را بر دوش حکّام می‌اندازند؛ ولی این هم نمی‌تواند مرض باشد بلکه عَرَض است!، و تسلّط حُکّام بَد به علّت دوری ما از فرمایشات الله ﷻ است! که می‌فرماید: ﴿**وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**﴾(انعام : 129): «و این‌گونه برخی از ستمکاران را به سبب آنچه انجام می‌دادند یاور و سرپرست برخی دیگر [از ستمکاران] گردانیده‌ایم».

برخی دیگر، مرض را در عدم اتّحاد ما مسلمانان با یک‌دیگر می‌دانند، و این هم باز عرض است نه مرض!!، زیرا افزایش تعداد با عدم التزام وپایبندی به دین نیز سودی ندارد، و ما نباید واقعه‌ی حنین را فراموش کنیم، آن وقتی که شمار زیادی مسلمان شده بودند و در جنگ حنین در صف مسلمانان بودند و سودی به اسلام نرساندند!؛ الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا**﴾(توبه: 25): «آنگاه که در جنگ حنین که فزونی خودتان شما را به شگفت آورد ولی آن [لشکر زیاد] سودی به حالتان نداشت!».

آری!! علّت اصلی ضعف‌هایمان خودمان هستیم و مشکل از ماست! نه دیگران! و مرض حقیقی؛ گناهان ماست که در آنها غرق هستیم؛ الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**﴾(آل عمران : 65): «آیا هنگامی که مصیبتی [منظور در جنگ احد] به شما رسید در حالی که دو برابر آن مصیبت را به کافران رسانده بودید [منظور در جنگ بدر]، گفتید: این مصیبت از کجاست؟ بگو: آن مصیبت از جانب خودتان است! [یعنی از نافرمانی و سرپیچی!]، بی‌گمان الله بر هر چیز تواناست!».

پس تنها راه نجات، رجوع به قرآن و سنت و عمل به آنهاست! و افزایش تعداد مسلمانان بدون التزام و پایبندی به دین دردی را علاج نمی‌کند، بلکه شاید مرض را بیشتر افزایش دهد!!.



نکته‌ی ۲

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که ما در آن به سر می‌بریم این است که ما برای تجویز کارهای‌مان دنبال روزنه‌ای در دین هستیم تا بتوانیم خود را از التزام به دین آزاد کنیم!!، و همچنین افرادی دیگر برای مصلحت حزب و یا جماعت خود و افزایش تعدادشان دنبال این بوده‌اند که بر افراد خود آسان بگیرند تا بیشتر به آنان جذب شوند! و در مقابل با کسانی که با آنها در فتاوای‌شان مخالف بوده‌اند برخورد کرده و به آنها تهمت سخت‌گیری و تندی می‌زنند!!

نکته‌ی ۳

آیا انسان منصفی می‌تواند این ادّعا را بکند که تمسّک و پایبندی به قرآن و سنّت، سخت‌گیری و تندروی و تشدّد در دین است؟!

پاسخ: خیر! زیرا ممکن است که مسخره کردن شخصی که یک شعیره‌ی دینی را با دلیل از قرآن و سنت انجام می‌دهد، سبب شود که آیات و دلایلی که در سنت آمده است زیر سؤال بروند و آن مسخره به دین برگردد و در نتیجه ما ایمان خود را از دست بدهیم؛ همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ**﴾(توبه: 65 -66) : «اگر از آنان بپرسی [چرا مسخره کرده‌اید؟] می‌گویند: ما حرف می‌زدیم و شوخی و بازی می‌کردیم بگو: آیا الله و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ * عذر نیاورید، به راستی شما پس از ایمان‌تان کافر شده‌اید، اگر برخی از شما را عفو کنیم گروهی دیگر را به سبب آنکه گناهکار بودند عذاب می‌دهیم».

نکته‌ی ۴

برخی گویند: شما که ادّعا دارید نسبت به قرآن و سنّت پایبند هستید، فقط ظاهر و قشر یا پوسته را گرفته‌اید و باطن و لبّ یا هسته را رها کرده‌اید!؟؛ آیا درست است که دین را تقسم به پوسته و هسته کنیم؟ و آیا گردوای بودن پوسته، هسته و مغز آن سالم می‌ماند؟!

بدون هیچ شک و تردیدی دینی که الله ﷻ برای بندگانش انتخاب کرده برای مصلحت خودشان بوده و کامل و شامل برای تمامی عصور است!، و تمامی دین اسلام به علّت انتخاب آن از طرف الله ﷻ برای بندگانش محترم است و ممکن نیست الله ﷻ چیزی را تشریع کند که در آن سودی برای بندگان نباشد!، و آنان که چنین اتهامی به مخالفین خود وارد می‌کنند و می‌گویند: شما سطحی‌نگر هستید؛ این‌چنین اتهامی از قبل به نوح ؑ و پیروانش و هم‌چنین محمد ﷺ و اصحابش ﷺ وارد کرده‌اند و گفته‌اند: ﴿ **وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ** ﴾(هود: 27) : « و نمی‌بینیم کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، مگر کسانی از میان ما حقیر و اراذلِ ساده لوح [یا کسانی که سطحی‌نگر] هستند!».

خیلی جای تعجب است که شخصی ادّعای اسلام و تسلیم شدن در برابر دستورات الله ﷻ کند و از طرفی دیگر به دین اسلام با دید تنگی نگاه کند!؛ در حدیث قدسی که نزد بخاری (حدیث شماره‌ی 6050) آمده است، الله ﷻ می‌فرماید: ((**وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ،**)) : «چیزی محبوب‌تر از آنچه بر بنده‌ام فرض گردانیده‌ام نیست که بنده‌ام با آن به من نزدیک شود و همچنان بنده ام با کارهای نافله و سنّت به من نزدیک می‌شود تا اینکه او را دوست داشته باشم ... »؛ آری! انجام دادن سنت‌ها جدا از واجبات و دوری از حرام!! سبب می‌شود انسان محبوب الله ﷻ واقع گردد؛ حال چگونه این سنّتی که چنین ارزشی را دارد با برچسب سطحی بودن، ما آن را بی‌ارزش بپنداریم!؟؛ آیا این از انصاف و اسلام است؟!

نکته‌ی ۶

وظیفه‌ی ما به عنوان یک مسلمان پیروی از دستورات الله ﷻ و فرمایشات رسول الله ﷺ است، نه پیروی از پدران و کسانی که لباس علماء را پوشیده‌اند و بدون علم و بررسی و تحقیق فتوا می‌دهند؛ الله ﷻ کسانی که بدون دلیل از پدران و اشخاص دیگر پیروی می‌کنند و نسبت به آنان تعصب دارند نکوهش می‌کند و می‌فرماید: ﴿ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ** ﴾(مائده : 104) : «وهر گاه به آنان گفته شود: بیایید به سوی آنچه که الله نازل کرده است، وبیایید به سوی پیامبر؛ می‌گویند: چیزی که ما پدران خویش را بر آن یافته‌ایم ما را بس است، آیا چنین نبوده که پدران‌شان چیزی از نداسته‌اند و هدایت نمی‌شده‌اند!؟» ودر جایی دیگر چنین می‌فرماید: ﴿ **فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** ﴾(قصص: 55) : « پس اگر سخنانت را نپذیرفتند، بدان که آنها فقط از هوس‌های خود پیروی می‌کنند، و چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که از هوای نفس خود بدون هیچ هدایتی از سوی الله پیروی می‌کند؛ بی‌گمان الله ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند!».

نکته‌ی ۷

علمای اهل سنت و جماعت هیچ اختلافی در این ندارند که اگر حدیث از لحاظ اسناد صحیح باشد باید در حلال و حرام از آن پیروی کنیم و در مطلب بعدی دلایلی از قرآن که دلالت بر واجب بودن پیروی از قرآن و سنت دارند به آن اشاره داشته‌ام!.

یکی از مسایلی که در سنت حکم حرام بودن آن آمده است شنیدن آهنگ و موسیقی است و از جمله احادیثی که دلالت بر حرام بودن آن دارد؛ حدیثی است که امام بخاری در کتاب صحیحش روایت کرده است!

ولی این حکم را خیلی‌ها نپسندیده و دنبال بهانه‌هایی بوده‌اند تا از این حکم شرعی فرار کنند و گویند: معقول نیست که ما با انتشار موسیقی در تمامی رسانه‌های صوتی و تصویری آن را برای مردم حرام بدانیم!؟

در پاسخ این اشکال می‌گوییم که انتشار یافتن یک چیز حرام نمی‌تواند دلیلی بر تغییر یافتن حکم شرعی باشد؛ الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ**﴾(مائده: 100) : « بگو: ناپاک و پاک با هم یکسان نیستند، و اگر چه زیادی ناپاکی تو را به شگفت بیاندازد!».

ما در عملکرد رسول الله ﷺ می‌بینیم که صحابه رضی الله عنهم با وجود این که وابسته به مشروب بودند و بین آنها بسیار انتشار یافته بود ولی رسول الله ﷺ حکم شرع را به آنها ابلاغ کرد! و با مشروب خواران برخورد کرد؛ پس انتشار یافتن یک چیز حرام نمی‌تواند دلیلی برای تغییر حکم شرعی باشد!

در این بین هر دری که بسته شود و بر شبهات پاسخ داده شود، می‌بینیم که دَر دیگری باز می‌شود و به عنوان مثال می‌گویند: اصل در چیزها این است که مباح می‌باشد، و به این آیه استلال می‌کنند: ﴿**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** ﴾(اعراف: 32) : «بگو: چه کسی زینت اللّه را که برای بندگانش بیرون آورده و چیزهای پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: آن دراین دنیا برای مؤمنان است و روز قیامت خاص و خالص [برای مؤمنان] خواهد بود؛ این گونه آیات را برای قومی که می دانند بیان می کنیم ».

نکته‌ی ۸

پاسخ: درست نیست که ما قسمتی از آیه را بگیریم و قسمت دیگر را رها کنیم همانند: (وای بر نمازگزاران) و قسمت دیگر (آنان که در نمازهایشان غافل هستند)؛ و در اینجا نیز الله ﷻ در ادامه آن آیه می‌فرماید: ﴿**قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**﴾(اعراف: 33) : « بگو: پروردگارم زشتکاری‌ها را – چه آشکار باشد وچه پنهان -، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است، و [نیز] اینکه چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر آن نازل نکرده است و اینکه چیزی به الله نسبت دهید که نمی‌دانید ».

موسیقی نیز از جمله چیزهایی است که شرع آن را بر ما حرام گردانیده است و انجام کار حرام، گناه می‌باشد!

نکته‌ی ۹

گویند: آهنگ و موسیقی یک عادت و عرفی بیش نیست! و اگر حرمت آن مهم بود در قرآن ذکر می‌شد و یا اصل کلّی برای آن یاد می‌شد!!؟

جواب: اول: امام شاطبی در کتاب الموافقات 2/525 می‌گوید: (در عادات بیشتر به معانی توجه می‌شود!، و اگر معنای عبادت در آن باشد، باید تسلیم شویم و بر دلیل اکتفا کنیم ...) و جایی دیگر 2/538 می‌گوید: (حق الله بر بندگانش این است که او را عبادت کنند و به او شرک نورزند!، و عبادت الله ﷻ به طور مطلق؛ انجام دادن اوامر او و دوری جستن از چیزهایی است که ما را از آن نهی کرده است ... و معنای عبادت نزد علماء از لحاظ علّت آن، در خصوص آن عبادت قابل درک نیست، و اصل در عبادات به حقوق الله ﷻ برگردیده می‌شود و در عادات به حقوق بندگان بر می‌گردد!!).

پس اگر دلیلی در شرع بر تحریم کاری آمد، آن کار از جمله‌ی عادت خارج می‌شود و در زیر تکالیفی وارد می‌شود که ما ملزم به رعایت آن هستیم و اگر در شرع دستوری به ترک وارد شد، آن ترک در صورت این که از جهت تسلیم بودن به اوامر الهی باشد خودش فعل است!، و ما در مقابل فعل پاداش داریم، همان‌طور که الله ﷻ ترک یک چیز را فعل نامیده است و می‌فرماید: ﴿**كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**﴾ (مائده: 79) : « آنان از کار منکر و گناهی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند، قطعاً بد کاری انجام می‌دادند»؛ یعنی عدم نهی از منکر کار بدی بوده است، پس انجام ندادن نیز فعل است!. (ن.ک: مذکره فی اصول الفقه ص 54).

تحریم موسیقی نیز زیر اصول کلّی قرآنی وارد می‌شود، همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ**﴾(اعراف: 33) : « بگو: پروردگارم زشتکاری‌ها را – چه آشکار باشد وچه پنهان -، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است»، پس چون در احادیث از موسیقی به عنوان یک گناه یاد شده است در زیر کلمه‌ی گناه که به طور مطلق در قرآن آمده وارد می‌شود!.

۴

برخی مقاصد شریعت را بهانه‌ای برای تعطیل احکام شرعی قرار می‌دهند و تلاش بر این دارند که با تعلیل احکام، طبق تصورات خود از نصوص برداشت کنند؛ به عنوان مثال: دین آسان بوده و برای هر شخصی آزادی قائل شده است، در نتیجه ما نباید بر زنان سخت بگیریم و حجاب را بر آن‌ها الزامی کنیم!!؟



در جواب می‌گوییم: مقاصد شرع، قواعد کلّی است که با بررسی نصوص قرآن و سنت برداشت شده است!، و نباید با این قواعد کلّی که نتیجه‌ی برداشت ماست؛ یک حکم شرعی که در یک مسأله‌ی جزئی آمده را رد کنیم! و وظیفه‌ی ما در مقابل نصوص شرعی، چیزی جز زانو زدن و تسلیم شدن نیست! نه اینکه مقاصد شرع را تعطیل کنیم بلکه باید دنبال توفیق و جمع بین مقاصد شرع و آن حکم جزئی شرع باشیم!

امام شاطبی در موافقات 4/323 می‌گوید: (استقراء و بررسی احادیث چنین دلالت دارد که در سنّت مسایل زیادی وجود دارد که در قرآن نیامده است؛ همانند: حرام بودن ازدواج با عمه یا خاله‌ی همسر [در صورت دایر بودن ازدواج آن همسر با شوهرش] و حرام بودن گوشت الاغ اهلی و حیوانات وحشی و درنده [مانند: شیر و ببر] و ...).

پس نباید در صورت نیافتن علّت بر حکم شرعی و یا اصل قرآنی برای آن، حکم شرعی را تعطیل کنیم!، و یکی از بزرگترین اشتباهات ما در اصدار احکام عدم تشخیص علّت از سبب و حکمت است که توضیح آن در ضمن این کتاب خواهد آمد!!



علامه عبدالغنی عبدالخالق در کتاب **حجية السنة** ص 520 -522 در توضیح این آیه: ﴿**وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ** ﴾(نحل: 44): «کتاب را به سوی تو فرود آوردیم تا آنچه را که فرود آمده، برای مردم بیان نمایی!، و تا این که آنان بیندیشند»، گوید: (مقصود از این آیه چنین نیست که وظیفه‌ی سنت رسول الله ﷺ فقط توضیح قرآن است و چیزی مستقل از قرآن در آن نیست؛ بلکه آنچه از این حصر فهمیده می‌شود این بوده که الله ﷻ قرآن را نازل کرده تا برای مردم توضیح داده شود!، و در بیان آن اهمال نشود، و مردم نسبت به احکام آن جاهل نمانند، و این با استقلال سنت در مواضعی که دلیلی از قرآن بر آن نیست منافات ندارد! .

به عنوان مثال: اگر به معلمی کتابی دهی و به او بگویی: من این کتاب را به تو نداده‌ام مگر اینکه آن را برای شاگردانت بیان کنی و توضیح دهی!؛ پس آیا چنین حرفی دلیل بر این است که توضیح فقط برای کتاب است، و در توضیح، قواعدی اضافه بر اولّی نیست! و فقط در آن توضیح و شرح کتاب است!؟ هرگز! ...).

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ** ﴾(نحل: 89) : «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم، که بیانگر همه چیز، و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است»؛ به این آیه چنین استدلال می‌شود که قرآن در آن همه چیز به طور مُفصَّل بیان شده است!!.

جواب: آیا کسی که چنین حرفی می‌زند می‌تواند ادّعا کند که چون قرآن همه چیز در آن آمده دیگر نیازی به سنّت نیست!؟ هرگز!، زیرا همان‌طور که در آیه‌ی قبلی داشتیم قرآن نیاز به توضیح و شرح دارد!

شاید کسی بگوید که: منظور از به طور مفصّل بیان شدن، ارائه‌ی کلیّات دین به طور مفصّل در قرآن است!

جواب: قرآن تبیان و بیانگر احکام است و سنّت همان‌طور که در آیه‌ی قبلی داشتیم مُبین و شارح قرآن می‌باشد، به عنوان مثال: نماز حکم کلّی آن در قرآن آمده و جزئیات آن در سنّت بیان شده است ولی میراث مادر بزرگ در قرآن بحثی از آن نشده است و دلیلی از قرآن بر آن نیست!، حال می‌توانیم بگوییم که مادر بزرگ چون به طور کلّی بحثی از آن در قرآن نیامده میراث نمی‌برد!؟، اگر اساس این حکم را لغو کنیم باید ارکان نماز که دلیل کلّی بر آن در قرآن نیز لغو شود!، (ن.ک: **حجية السنة** ص 522 -524)، پس همان‌طور که امام شاطبی در موافقات 4/296 می‌گوید: (سنت یا توضیح دهنده‌ی قرآن بوده و یا زیادی بر آن است!).



امام مسلم در کتاب صحیحش (ح ش 3973) از عبد الله بن مسعود ﷛ چنین روایت می‌کند که گوید: کسانی که خال می‌کوبند و کسانی که خال برای آنها کوبیده می‌شود و کسانی که ابروی کسی را بر دارند و کسانی که ابروی خود را بر می‌دارند و کسانی که برای زیبایی میان دندان‌های خود فاصله بیندازند و خلقت الله را عوض کنند، الله آنها را لعنت کند!؛ علقمه گوید: این خبر به زنی از بنی‌اَسَد که او را ام‌یعقوب صدا می‌زدند و قرآن خوان بود رسید، آن زن نزد ابن‌مسعود آمد و گفت: این چه سخنانی است که از تو نقل شده که گفته‌ای کسانی که خال می‌کوبند و کسانی که خال برای آنها کوبیده می‌شود و کسانی که ابروی کسی را بر دارند و کسانی که ابروی خود را بر می‌دارند و کسانی که برای زیبایی میان دندان‌های خود فاصله بیندازند و خلقت الله را عوض کنند، الله آنها را لعنت کند!؛ عبد الله بن مسعود گفت: چرا کسی که رسول الله ﷺ او را لعنت کرده، لعنت نکنم و در قرآن هم آمده است؛ آن زن گفت: من بین دو جلد قرآن هر چه بود را خواندم ولی چنین حرفی را ندیدم، عبد الله بن مسعود گفت: اگر قرآن را خوب می‌خواندی آن را پیدا می‌کردی؛ الله **عَزَّ وَجَلّ** می‌فرماید: ﴿**وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** ﴾(حشر:7): « وآن چه که رسول الله به شما داده است را بگیرید و از آن چه که شما را از آن باز می‌دارد باز آیید» ...)؛ پس هرچه رسول الله ﷺ بگوید باید ما از آن پیروی کنیم!!.
الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ **وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا** ﴾(مائده: 92) : « و الله را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و [از نافرمانی] بر حذر باشید...»؛ امام شاطبی در موافقات 4/321 گوید: (دیگر آیاتی که اطاعت از پیامبر ﷺ با اطاعت از الله مقارنه شده است دلیل بر این است که اطاعت الله از امر و نهی‌ای است که در قرآن آمده است و اطاعت پیامبر ﷺ از امر و نهی‌ای که از طرف خودش باشد و در قرآن نیست!؛ زیرا اگر در قرآن بود از جمله‌ی اطاعت الله می‌بود)؛ پس در هر صورتی اطاعت از پیامبر ﷺ، اطاعت از الله نیز می‌باشد، زیرا دستور و فرمان الله ﷻ در قرآن به اطاعت از پیامبر ﷺ بوده است!.



حال اگر ما حکم تحریم آهنگ را دادیم، آیا این حکم دلیل بر این است که کسانی که آن را حلال می‌دانند کافر هستند؟ چون مخالفت با حکم شارع و تغییر و تبدیل حکم شرعی و عدم رضایت به حکم الله ﷻ کفر می‌باشد: ﴿**وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ**﴾(مائده: 44) : «و هر کس به احکامی که الله ﷻ نازل کرده است حکم نکند، کافر است!»؛ پس آنان با حلال دانستن کاری که رسول الله ﷺ بیان داشته که حرام است کافرند؟!!
جواب: خیر!! زیرا یکی از موانع تکفیر، برداشت نادرست از قرآن و سنت است، و این اشتباهات در صورتی که عمدی نبوده و آن شخص سعی و تلاش برای دستیابی به مفهوم درست آن را داشته باشد، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد، همان‌طور که رسول‌الله ﷺ از طرف الله ﷻ وعده داده شده‌اند که آنچه از دعاها در سوره‌ی فاتحه و نهایت سوره‌ی بقره بوده، برای امتش استجابت شده است (ن.ک: صحیح مسلم، حدیث شماره‌ی 1345) و یکی از آن دعاهایی که در آن آیات ذکر شده چنین است: ﴿ **رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا** ﴾(بقره: 286) : «پروردگارا اگر فراموش یا اشتباه کردیم ما را مؤاخذه نکن!»؛ پس در صورت تأویل نادرست شخص معذور بوده و ما نمی‌توانیم او را نکوهش کنیم مگر این که آن شخص جاهل بوده است و توانایی تحقیق را داشته باشد ولی سعی وتلاشی برای رسیدن به حق نداشته است!.



نکته‌ی ۱۳

یکی از اسباب فهم و برداشت نادرست از حدیث و قرآن عدم مراعات ضوابط علمی و تطبیق نادرست آنهاست!؛ به عنوان مثال: شخصی در یک کتابی می‌بینند که از فلان عالمی روایت شده که فلان چیز حلال است و ما هم کتاب آن عالمی که به وی چنین چیزی نسبت می‌دهند را داریم ولی به آن رجوع نمی‌کنیم و ما در ضمن بحث به چندین مورد اشاره داشته‌ایم و یکی از آنها، آنچه است که امام شوکانی به امام ماوردی نسبت می‌دهد که عود حلال است!؟، و کتاب امام ماوردی هم در دست ماست و به هنگام برگشت به کتاب وی می‌بینیم که آنچه در کتاب او ذکر شده است برخلاف آن نقلی است که از وی شده است! و می‌گوید: (اما ادوات حرام موسیقی چنین هستند: عود و تنبور و تار و طبل و نَی و... و بعضی از اصحاب ما (یعنی بعضی از علمای شافعی مذهب) عود را از میان این ادوات استثناء کرده و آن را حرام نداسته است ... و این هیچ وجهی ندارد زیرا عود از میان ادوات بیشترین آهنگ را دارد!)؛ پس امام ماوردی تمامی ادوات موسیقی را حرام دانسته و بر کسانی که یکی از آن ادوات که عود باشد را تجویز کرده، نکوهش می‌کند و می‌گوید: حرفش هیچ وجهی ندارد یعنی از لحاظ علمی هیچ وجه ندارد و برای همین اسمش را هم یاد نمی‌کند!!

یا به عنوان مثال: شخص که می‌خواهد یک راوی امام بخاری در صحیحش را نقد کند به کتاب فقهی بر می‌گردد؛ مثل آن کسی که بر اولین حدیث از این کتاب که یکی از راویان آن صدقه بن خالد است اعتراض وارد می‌کند و می‌گوید: امام شوکانی گفته است: یحیی بن معین نقل کرده که گوید: (منزلتی ندارد!)؛ این شخص اگر درایت حدیثی داشت باید می‌دانست که اگر با مشکلی از راویان بخاری برخورد کرد باید به کتاب‌های رجال حدیثی مثل: تقریب التهذیب یا تهذیب الکمال برگردد نه یک کتابی که در قرن سیزدهم در شرح فقهی احادیث نوشته شده است!!

نکته‌ی ۱۴

آخرین نکته این‌که: توصیه‌ی من به تمامی خوانندگان این کتاب و خودم این است که در احکام شرعی زود قضاوت نکرده و بدون دلیل و تحقیق حکمی را صادر نکنیم و توصیه‌ی الله ﷻ هم بر همین است، آن‌جایی که می‌فرماید: ﴿**الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ**﴾ (غافر: 35) : « کسانی که بدون هیچ دلیلی که داشته باشند در مورد آیات الهی به ستیز و کشمکش می‌پردازند [این مجادله آنان] نَزد اللّه و نزد مؤمنان بس ناپسند است، این گونه اللّه بر هر دلی که خود بزرگ بین و سرکش باشد مُهر می زند »؛ وجایی دیگر می‌فرماید: ﴿**وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**﴾(اسراء: 36) : « و از آنچه نسبت به آن علم نداری پیروی نکن، بدون شک گوش و چشم و دل، هر یک از اینها از آن بازخواست خواهند شد!».

این را هم نباید نادیده بگیریم که علماء شنیدن آهنگ را از جمله‌ی گناهان کبیره دانسته‌اند (ن.ک: الزواجر، هیتمی شماره 446 تا 451) و گناهان ما را الله ﷻ در صورتی مورد بخشش قرار می‌دهد که ما از گناهان کبیره دوری کنیم، همان‌طور که الله ﷻ می‌فرماید: ﴿**إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا**﴾ (نساء: 31) : «هرگاه شما از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده‌اید بپرهیزید گناهان (صغیره) شما را می‌بخشیم و شما را در جایگاه خوبی (بهشت) وارد می‌کنیم»، و رسول‌الله ﷺ می‌فرماید: «**الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ وَرَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ مُكَفِّرَاتٌ مَا بَيْنَهُنَّ إِذَا اجْتُنِبَتِ الْكَبَائِرَ**» : « نمازهای پنجگانه، جمعه تا جمعه، رمضان تا رمضان سبب بخشش و کفاره گناهانی که در میان آنها واقع می‌شوند، می‌گردند به شرطی که از گناهان کبیره اجتناب و دوری شود ».



نکاتی پیرامون این کتاب:

مقدمه

این کتاب را با تذکراتی آغاز نموده‌ام که یک طالب علم باید قبل از مطالعه‌ی کتاب به آن توجه کند!، زیرا بهترین روش برای درک مطالب یک کتاب، دقّت در قواعدی بوده که مؤلف برای نوشتن آن کتاب در نظر گرفته است!.

احادیث

احادیث این کتاب را تخریج کرده و حال راویان را از لحاظ علم جرح و تعدیل بیان نموده‌ام! و برای هر رتبه‌ای از راویان رنگی را انتخاب کرده‌ام؛ به عنوان مثال: نارنجی کمرنگ یا کِرِم برای راوی عادل و ضابط و صورتی کمرنگ برای راوی ضعیف و صورتی پررنگ برای راوی خیلی ضَعیف!.

در انتهای شجره‌ی اسناد نیز به کتابی که آن حدیث را روایت کرده اشاره داشته‌ام و در بعضی موارد به علّت کمبود جا بعضی از راویان که از علمای ثقات هستند را از انتهای اسناد حذف نموده‌ام!.

متون

هرگاه متون روایت متفاوت باشد، بعد از بیان حدیث به متون پرداخته‌ام و آن را کامل با اسناد ذکر کرده‌ام و در انتهای آن به کسانی که آن حدیث را روایت کرده‌اند نیز اشاره کرده‌ام، و در صورتی که حدیث ضعیف باشد، متن آن را ترجمه نکرده‌ام!.

اعتراضات

بعد از هر حدیث به اعتراضاتی که بر حدیث وارد شده از لحاظ اسناد و متن اشاره داشته‌ام و در صورت لزوم به قواعدی که برای فهم درست از حدیث نیاز است، اشاره داشته‌ام!.

در انتهای بحث نیز به روایات ضعیف و اجماع و اقوال ائمه‌ی چهارگانه‌ی اهل سنت پرداخته‌ام!.

در پایان، سخن را با خلاصه‌ای از مطالب کتاب خاتمه داده‌ام!.



وجوب تحاکم به قرآن و سنت

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾(حجرات: 1): «ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر الله ورسولش پیش دستی نکنید، و از خدا پروا بدارید، بی گمان خداوند شنوای داناست».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (70) يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾(أحزاب:70 و 71): « ای مؤمنان! از الله بترسید و سخن حق و درست بگویید (70) تا اعمال و کردارتان را مورد قبول قرار دهد وگناهان‌تان را بیامرزد هر کس از الله و رسولش اطاعت کند، به درستی که رستگاری بزرگی به دست آورده است ».

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً ﴾(أحزاب : 21) : « به درستی که برای شما [در تبعیّت] رسول الله، الگوی نیکی است؛ برای کسی که ثواب و پاداش الله و روز آخر را توقع دارد و الله را بسیار یاد کند».

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ (احزاب : 36) : « هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و رسولش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند، و هرکس از الله و رسول الله نافرمانی کند، در گمراهی آشکاری گم شده است ».

﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولا ﴾(احزاب:66): «روزی که چهره‌های آنها در آتش گردانیده شود، می‌گویند: ای کاش! از الله و رسول او پیروی می کردیم ».

﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴾(نور:48) : « و چون به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا درمیانشان داوری کند، آنگاه گروهی از آنان روی‌گردانند».

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ﴾(نور:51) : « مؤمنان هنگامی که به سوی الله و رسولش فرا خوانده شوند تا [رسول الله] میان آنان داوری کند سخنشان تنها این است که می گویند:(شنیدیم فرمان بردیم) ».

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴾ (نور:54) : «بگو: الله را اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید، پس اگر سرپیچی کردید، بر او [پیامبر] آنچه که به آن مکلف شده است!؛ و بر شماست آنچه به که بر آن تکلیف شده‌اید، و اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد و بر [عهده‌ی] پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست!».

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾(نور:63): «کسانی که با امر او [یعنی رسول الله] مخالفت می‌کنند باید بیم داشته باشند، از اینکه گرفتار فتنه‌ای شوند و یا اینکه عذاب دردناکی به آنان برسد».

﴿يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ ﴾(نساء :42): «درآن روز کافران و آنان که از رسولش نافرمانی کردند آرزو می‌کنند ای کاش! زمین بر آنان هموار می شد».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (نساء : 59) : «ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله و پیامبر و از اولی الأمر مسلمان اطاعت کنید و هرگاه در چیزی [یعنی در مسائل دینی و شرعی] اختلاف کردید آن را به الله و پیامبرش [که همان قرآن و سنت است] برگردانید، اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید ».

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء: 65) : « به پروردگارت که ایشان مسلمان نخواهند بود، تا آن که تو را در اختلافی که میان‌شان وجود دارد حاکم کنند سپس در دل‌های خودشان از آنچه حکم فرمودی تنگی نیابند و با انقیاد وتسلیم قبول کنند».

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ (نساء : 80) : «هر کس از پیامبر پیروی نماید به راستی که از الله پیروی کرده است ، و هر کس روی گرداند ما تو را به عنوان مراقب ونگاهبان آنها نفرستاده‌ایم».

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾ (آل عمران : 164): «خداوند بر مؤمنان منت گذاشت آنگاه که در میان ایشان پیامبری از خود ایشان فرستاد؛ آیات الله را بر آنها می‌خواند وآنان را پاک می‌سازد و به آنان کتاب و دانش می آموزاند؟ یقیناً آنها پیش از این درگمراهی آشکار بودند».

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾(آل عمران : 31) : « اگر شما الله را دوست دارید، پس از من [یعنی رسول الله] پیروی کنید، تا الله شما را دوست داشته باشد».

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾(جمعه:2) : «آن ذاتی که در میان درس نخوانده‌ها پیامبری را از خود آنها برانگیخت، آیات او را بر آنان می‌خواند وآنان را پاک می کند و به آنان کتاب و دانش می آموزاند و به درستی که آنها پیش از این در گمراهی آشکار قرار داشتند».



﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾(حشر:7): « وآن چه که رسول الله به شما داده است را بگیرید و از آن چه که شما را از آن باز می دارد باز آیید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾(مجادله: 9): «ای مؤمنان هنگامی که با یکدیگر در گوشی سخن می‌گویید پس برای گناه و دشمنی و نافرمانی پیامبر، در گوشی سخن نگویید، و به نیکی و پرهیزگاری راز بگویید و از خداوند پروا بدارید که به سوی او برانگیخته می شوید ».

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾(نحل: 44): «کتاب را به سوی تو فرود آوردیم تا آنچه را که فرود آمده، برای مردم بیان نمایی!، و تا این که آنان بیندیشند».

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴾(بقره : 151) : «چنان که پیامبری از خودتان را در میان شما برانگیختیم، آیات ما را برای شما می خواند و شما را پاک می سازد و کتاب و حکمت را به شما تعلیم می‌دهد وآنچه را که نمی‌دانستید به شما می آموزاند».

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً ﴾(نساء:113): «الله فرود آورد بر تو کتاب و دانش را و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخته است و فضل الله بر تو بزرگ است».

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ ﴾(بقره:231): « و نعمت الله را بر خویشتن یاد کنید و آنچه بر شما از کتاب و علم فرود آورد که شما را به آن پند می‌دهد».

﴿وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفاً خَبِيراً ﴾(احزاب:34): « و یاد کنید آنچه که در خانه‌های‌تان از آیات الله و حکمت بر شما خوانده می‌شود».

از آیات فوق چنین برداشت می‌شود که حکمت نیز مانند قرآن از طرف الله ﷺ نازل شده است همانطور که در آخرین آیه چنین بیان شده که حکمت که همان سنت است نیز مانند آیات قرآن چیزی بوده که در خانه‌های ازواج مطهرات تلاوت شده است .



وجوب تحاکم به قرآن و سنت به فهم سلف امت

﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴾ [نساء :115]: « و هر کس پس از شناخت حقیقت و روشن شدن راه هدایت برای وی با رسول الله مخالفت کند [یا: از راه و روش رسول الله دور شود] و راهی غیر از راه مؤمنان را پیش گیرد، او را به همان جهتی که روی خود را بدان کرده است رها می‌کنیم، و او را وارد جهنم می‌کنیم، و چه بد جایگاهی است ».

این آیه تهدید شدیدی است بر کسانی که با سنت به مخالفت برخاسته‌اند، و راهی غیر از راه مؤمنان حقیقی همچون صحابه‌ی رسول الله ﷺ برای خود انتخاب کرده‌اند؛ صحابه، اولین مؤمنانی هستند که در این آیه وارد می‌شوند و رسول‌الله ﷺ همراه آنها بوده و اعمال و رفتار آنها را مشاهده نموده و گفته‌هایشان را شنیده است؛ پس ما باید همچون صحابه رضی الله عنهم رهرو راه رسول الله ﷺ باشیم و دید ما نسبت به سنت همانند آنان باشد، زیرا نزول وحی بر حسب لغت و فهم آنان بوده است و آنان نسبت به لغت عربی آگاهی بیشتری از ما داشتند.

﴿ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾[بقره:137]: « پس اگر به مانند آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید ایمان آوردند بی‌گمان هدایت شده‌اند، و اگر پشت کنند پس راه مخالفت و دشمنی را پیش گرفته‌اند ».

این آیه خطاب به مشرکین است که اگر می‌خواهند ایمان بیاورند باید به مثل آنچه صحابه‌ی رسول الله ﷺ ایمان آورده‌اند ایمان بیاورند و در غیر این صورت راه دشمنی و ستیز را انتخاب کرده‌اند. پس این آیه تأییدی است بر ایمان صحابه رضی الله عنهم از طرف الله، زیرا در آن موقع غیر از آنان مؤمنان دیگری نبوده‌اند که دستور به همرنگی با آنان صادر شود.

﴿ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [توبه : 100]: « و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند [یا: راه ایشان را به خوبی پیمودند]، الله از آنان خشنود است، و آنان از او خشنودند».

اختلاف مذموم و بد این است که سنت و فهم صحابه و علماء نسبت به آن سنت برای ما ثابت باشد، امّا ما بیاییم مفهوم جدیدی را بسازیم و استنباط کنیم که برخلاف فهم آنان باشد و با عقل خویش فهم آنان که شاهد وحی بودند و به لغت عربی داناتر بودند را رد کنیم؛ الله ﷻ در سوره‌ی انفال آیه‌ی 46 می‌فرماید: ﴿ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ﴾ : « و از خداوند و پیامبرش اطاعت و پیروی کنید و با یکدیگر اختلاف و تنازع نکنید، پس سر افکنده و شکست می‌خورید و قوّت و هیبت شما از میان مـی‌رود ».

يَقُولُ النَّبِيَّ ﷺ لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ و َالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يَأْتِيهِمْ يَعْنِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا فَيُبَيِّتُهُمْ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعَلَمَ وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

رسول الله ﷺ می‌فرماید: افرادی از امت من می‌آیند که زنا وابریشم وشراب وآهنگ را حلال می‌کنند و از آنها کسانی بر سر کوهی منزل می‌گیرند که چوپان آنها با گله‌ی خودش از کنار آنها عبور می‌کند و فقیری برای حاجتش نزد آنان می‌رود و به او می‌گویند که فردا نزد ما بیا ! که الله آنها را در شب هلاک می کند و کوه را بر سر آنان خراب می‌کند و از جمع آنها افرادی تا روز قیامت به میمون وخوک تبدیل می‌شوند.

حدیث شماره 1

أبو مالك (صحابي) — أبو عامر (صحابي)

رجل ممن أخبره (مبهم)

إبراهيم بن عبدالحميد (ثقة)

بخاری در تاریخ کبیر 1/166

عبد الرحمن بن غنم (ثقة)

مالك بن أبي مريم (مقبول)

بخاری در تاریخ کبیر 1/166
و بیهقی در شعب 4/282
و ابن‌ماجه ح ش 4018

عَطِيَّة بن قَيس (ثقة)

ابن جابر (ثقة)

بشر بن بكر (ثقة)

عِيسَى بْنُ أَحْمَدَ العسقلانی (ثقه)

ابن‌عساکر ح ش 72406

عبدالرحمن بن ابراهيم (ثقة حافظ)

بیهقی در سنن کبری ح ش 5626

عبدالوهاب بن نجدة (صدوق)

أبوداود ح ش 5324

صدقة بن خالد (ثقة)

هشام بن عمار (ثقة)

الحسين بن عبد الله القطان (دارقطني:ثقه)

ابن‌حبان ح ش 6909

الحسن بن سفيان (امام ذهبي:ثقه)

بیهقی در سنن کبری ح ش 19341

موسى بن سهل (ابن‌حجروقط: ثقه)

طبرانی در معجم کبیر ح ش 3341 ودعلج 9

امام بخاري

بخاری ح ش 5189

محمد بن يزيد الدمشقي (صدوق)

طبرانی در مسند شامیین ح ش 578

ابوبكر الاسماعيلي (ثقه، حافظ)

دعلج در منتقی ح ش 9

مدار اسانيد اين روايت و متون آن

امام بخاري گويد: قَالَ هِشَامُ بْنُ عَمَّار، حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ خَالِدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يَزِيدَ بْن جَابر، حَدَّثَنَا عَطِيَّةُ بْنُ قَيْس الْكِلَابِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَن بْنُ غَنْم الْأَشْعَرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَامِرٍ أَوْ أَبُو مَالِكٍ الْأَشْعَرِيُّ، وَاللَّهِ مَا كَذَبَنِي سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺيَقُولُ: « **لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ، وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ، وَالْمَعَازِفَ وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْب عَلَمٍ يَرُوحُ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ يَأْتِيهِمْ يَعْنِي الْفَقِيرَ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعَلَمَ وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً، وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** ».

تخريج: بخارى حديث شماره‌ى 5189 و ابن‌حبان ح ش 6909 و بيهقى در سنن صغرى ح ش 1890 و بيهقى در سنن كبرى ح ش 5626 وبيهقى در سنن كبرى ح ش 19341 وطبرانى در مسند شاميين ح ش 578 وطبرانى در معجم كبير ح ش 3341 ودعلج در منتقى ح ش 9

امام بيهقي گويد: أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الأَدِيبُ ، أنبأ أَبُو بَكْرٍ الإِسْمَاعِيلِيُّ أَخْبَرَنِي الْحَسَنُ [يَعْنِي ابْنَ سُفْيَانَ] ثنا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، ثنا بِشْرٌ [يَعْنِي ابْنَ بَكْرٍ]، ثنا ابْنُ جَابِرٍ، عَنْ عَطِيَّةَ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ : قَامَ رَبِيعَةُ الْجُرَشِيُّ فِي النَّاسِ فَذَكَرَ حَدِيثًا فِيهِ طُولٌ، قَالَ: فَإِذَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ غَنْمٍ الأَشْعَرِيُّ، قُلْتُ: يَمِينٌ حَلَفْتُ عَلَيْهَا، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَامِرٍ، أَوْ أَبُو مَالِكٍ، وَاللَّهِ يَمِينٌ أُخْرَى حَدَّثَنِي أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: « **لَيَكُونَنَّ فِي أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْخَزَّ، وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ، وَالْمَعَازِفَ، وَلَيُنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْب عَلَمٍ تَرُوحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَةٌ لَهُمْ فَيَأْتِيهِمْ طَالِبُ حَاجَةٍ فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمْ فَيَضَعُ عَلَيْهِمُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ مِنْهُمْ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيمَةِ".**

تخريج: بيهقى در سنن كبرى ح ش 5626 و ابن عساكر در تاريخ دمشق ح ش 72408

امام ابوداود گويد: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ نَجْدَةَ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ، قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ غَنْمٍ الْأَشْعَرِيَّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَامِرٍ أَوْ أَبُو مَالِكٍ وَاللَّهِ يَمِينٌ أُخْرَى مَا كَذَّبَنِي أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: « **لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْخَزَّ وَالْحَرِيرَ، وَذَكَرَ كَلَامًا، قَالَ : يُمْسَخُ مِنْهُمْ آخَرُونَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** ».

تخريج: ابوداود ح ش 3524

امام ابن‌ابي‌شيبه گويد: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ الْحُبَابِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ حُرَيْثٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: " تَذَاكَرْنَا الطِّلَاءَ فَدَخَلَ عَلَيْنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ غَنْمٍ فَتَذَاكَرْنَاهُ "، فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو مَالِكٍ الْأَشْعَرِيُّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺيَقُولُ : « **يَشْرَبُ أُنَاسٌ مِنْ أُمَّتِي الْخَمْرَ يُسَمُّونَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا يُضْرَبُ عَلَى رُءُوسِهِمْ بِالْمَعَازِفِ وَالْقَيْنَاتِ، يَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ وَيَجْعَلُ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ** ».

تخريج: ابن‌ابى‌شيبه ح ش 23153 و بخارى در تاريخ كبير 1/166 ح ش 284و بيهقى در شعب 4/282 وابن‌ماجه ح ش 4018 و ابن‌حبان ح ش 6913 وطبرانى در معجم كبير ح ش 3344 و در شاميين ح ش 2039

اعتراضات بر اِسناد این حدیث:

1

گفته شده: (این حدیث را بخاری از هشام بن عمار نشنیده و به طور معلق روایت کرده است).

جواب: اول: معلق به روایتی گفته می‌شود که از ابتدای اسناد از جهت صاحب کتاب، یک یا دو راوی یا بیشتر حذف شوند و صاحب روایت از الفاظی همچون (قال) و (قیل) و (روی) و (عن) استفاده کند!.

در این حدیث امام بخاری از هشام بن عمار با لفظ (قال) روایت می‌کند که در معلقات خود نیز به کار می برد!؛ ولی چون هشام بن عمار شیخ بخاری است و امام بخاری سه حدیث دیگر را با لفظ (حدثنا و حدثنی و قال) از هشام روایت کرده است، این روایت معلّق نیست!، زیرا همان‌طور که گفتیم معلّق روایتی است که یک یا دو راوی یا بیشتر از آن اسناد حذف شوند و این حدیث در صورتی شامل معلقاتش است که آن راوی شیخش نباشد و بین بخاری و آن راوی واسطه‌ای باشد ولی در غیر این صورت همان طور که امام ابن کثیر گفته است: (این حدیث متصل است ... و امام بخاری چون این روایت را از طریق عرض [یعنی عرضه کردن حدیث بر شیخ در حالی که بشنود و تأیید کند] و مناوله [یعنی اینکه شیخ کتابش را به شاگردش دهد!] شنیده، این صیغه را به کار برده است!). (ن.ک: الباعث الحثیث 1/122).

دوم: شاید کسی بگوید که بعضی از علماء مثل امام ابن‌حجر اقرار داشته‌اند که این حدیث معلّق است!؟ ولی باید بگوییم که عبرت به دلیل است نه به حکم! زیرا تعریف معلّق همان‌طور که گفتیم بر این اسناد صادق نیست؛ مگر اینکه گفته شود که امام بخاری در این حدیث تدلیس کرده و تظاهر داشته که این حدیث از شیخش می‌باشد و آن را از شیخش نشنیده باشد!.

سوم: اگر هم بپذیریم که این حدیث معلق است در پاسخ گفته می‌شود: که ما دو نوع معلق داریم 1- مجزوم (با لفظی مانند: قال) 2- غیر مجزوم (با لفظی همچون قیل)؛ که صغیه‌ی مجزوم آن دلالت بر این دارد که آن روایت نزد امام بخاری صحیح است. (الباعث الحثیث 1/121) .

چهارم: اگر بپذیریم که این حدیث نزد بخاری معلق است می‌بینیم که ائمه‌ی دیگری همین حدیث را با اسانید متصل و صحیحی از هشام بن عمار روایت کرده‌اند مثل: امام ابوعوانه در مستخرجش و طبرانی و بیهقی و دیگران ...

2

گفته شده: (هشام بن عمار ضعیف است و علماء از او انتقاد کرده‌اند).

اول: امام ذهبی درباره‌ی وی گفته: (صدوق است و روایت‌های بسیار و منکری دارد).

جواب: امام ابویعلی خلیلی در کتاب الارشاد فی معرفه علماء الحدیث 1/287 می‌گوید: (هشام‌بن‌عمار دمشقی ثقه است؛.. و شاید در روایت‌های وی از علمای شام احادیث غریبی واقع شود، و این ضعف از طرف شیوخش می‌باشد نه از خودش!) و امام ذهبی نیز که از وی انتقاد کرده نام او را در کتاب "ذکر من تُکُلِّم فیه وهو موثَّق" یاد کرده است و شرطش در این کتاب چنین است که، کسی که رتبه‌اش از حسن پایین‌تر است را در این کتاب ذکر نکند!.

دوم: ابوحاتم رازی درباره‌اش گفته: (صدوق است و حفظ وی تغییر یافته است).

جواب: گفته‌ی ابوحاتم در نقل سابق ناقص است و کامل آن در تهذیب الکمال 30/248 چنین است: (**هشام بن عمار در پیری حفظش تغییر یافته و هر کتابی به او می‌دادند می‌خواند و هر آنچه به او گفته می‌شد را می‌گفت! و قبلا قوی‌تر بوده! و از روی کتابش می‌خواند!**)؛ پس تغییر حفظ هشام‌بن‌عمار مطلق نبوده بلکه این تغییر به هنگام پیری‌اش بوده است!.

امام بخاری نیز با هشام‌بن‌عمار قبل از پیری‌اش به هنگام ورود به دمشق بعد از سفر بغداد (سال 210 هجری قمری) ملاقات داشته و هشام‌بن‌عمار نیز در سال 245 هجری قمری فوت شده و امام بخاری به هنگام پیری هشام‌بن‌عمار مشغول تدریس بوده است (ن.ک: سیر اعلام نبلاء 11/420 - 435).

امام بخاری می‌گوید: در سفرم به شام با امام فریابی و ابومسهر و دیگران ملاقات داشته‌ام (تاریخ دمشق، ابن عساکر 52/58 و سیر اعلام النبلاء 12/407)؛ و امام فریابی در سال 212 هجری قمری و امام ابومسهر در سال 218 هجری قمری فوت شده‌اند که تاریخ وفات آنان دلالت بر این دارد که امام بخاری قبل از سال 212 هجری قمری به شام رفته است و نیز امام بخاری کتابش را قبل از سال 233 هجری قمری به اتمام رسانده و آن هم قبل از وفات امام یحیی بن معین که کتاب صحیح بخاری را مراجعه می‌کند (ن.ک: مقدمه‌ی فتح الباری ص 491) یعنی حداقل 12 سال قبل از وفات هشام بن عمار، و غیر از بخاری کسانی دیگر نیز هستند که قبل از پیری هشام‌بن‌عمار احادیث را از او شنیده‌اند که در شجره‌ی اسناد در صفحه‌ی قبلی ذکر شده‌اند.

اما گفته‌ی ابوحاتم که هر آنچه به هشام‌بن‌عمار می‌گفتند و تلقین می‌کردند را نقل می کرد؛ تحلیل و تفسیرش چنین است که: خود هشام‌بن‌عمار به شاگردانش می‌گفت: (**اگر روایت شده به من بگویید و من نگاهی به کسی که متحمل آن اشتباه است ندارم!**)؛ یعنی: وظیفه‌ی من نقل کردن حدیث است و کاری به صحّت و ضعف آن ندارم و به همین دلیل است که امام ابوداود از او انتقاد دارد و نقل می‌کند که وی بیش از 400 حدیث نقل کرده که اصل مُسند و متّصلی ندارد زیرا مهم برای وی نقل کردن احادیث بوده نه بررسی راویان آن روایت!! و با وجود این انتقادات علامه یحیی بن معین از بزرگان علمای جرح و تعدیل درباره‌ی او می‌گوید که باهوش و زیرک است! (تهذیب الکمال 30/248) .

سوم: امام نسائی درباره‌اش گفته: "لا بأس به" یعنی: مشکلی ندارد!

جواب: در علم جرح و تعدیل امام نسائی از جمله علمایی به شمار می‌آید که در جرح و انتقاد از راویان سخت‌گیر و متشدد است (ن.ک: ضوابط الجرح والتعدیل؛ تألیف عبد العزیز بن محمد العبد اللطیف ص 94)؛ به همین علّت این گفته‌ی امام نسائی به نسبت هشام‌بن‌عمار تعدیل است! به عنوان مثال امام ابن‌حجر در مقدمه‌ی فتح الباری ص386 و 387 درباره‌ی إبراهیم بن منذر حزامی که امام نسائی درباره‌اش گفته: "لا بأس به" گوید: (این راوی یکی از ائمه بوده که امام ابن‌مَعین و ابن‌وضّاح و نسائی او را ثقه دانسته‌اند!) و علمای زیادی نیز با عادل بودن هشام‌بن‌عمار موافق هستند و او را ثقه و صدوق دانسته‌اند مثل: امام بخاری که احادیثش را در کتاب صحیحش ذکر کرده و یحیی بن معین و عجلی و ابن‌حبان و دارقطنی و ابن‌حجر و خلیلی و ذهبی ... (ن.ک: تهذیب الکمال 30/247 و ثقات، عجلی 2/332).

آخرین مطلب: گفته شده که امام احمد رحمه الله درباره‌ی هشام بن عمار می‌گوید: (سبک‌سر است و پرت وپلا می‌گوید).

جواب: 1- علمایی که هم دوره و اقران هستند و با هم در مسائل اعتقادی اختلاف دارند جرح آنان در همدیگر پذیرفته نمی‌شود! (لسان المیزان؛ ابن‌حجر 1/16 و ذکر أسماء من تُكُلِّمَ فیه وهو مُوَثَّق؛ ذهبی ص 46).

2- این گفته‌ی امام احمد در جواب نامه‌ای است که امام مروزی از طرف کسانی که مجهول هستند به دست امام احمد می‌رساند که گفته‌اند: هشام بن‌عمار می‌گوید: (الفاظ جبریل و محمد ﷺ با قرآن مخلوق است و اینکه در خطبه‌اش گفته: خداوند به وسیله‌ی آفریده‌های خود بر مخلوقاتش متجلی می‌شود!؟ ..)؛ پس امام احمد خودش این صحبت را از هشام بن عمار نشنیده است بلکه کسانی این حرف‌ها را به او نقل کرده‌اند که مشخص نیستند و جواب امام احمد در مقابل سؤال آنان می‌باشد! و امام ذهبی در کتاب تهذیب تهذیب الکمال 9/297 و 299 و میزان اعتدال 4/302 از هشام بن عمار دفاع می‌کند و می‌گوید: (امام هشام بن عمار از رتبه والایی برخوردار بوده و یکی از مراجع در قرآن و سنت است و آنچه که امام احمد بر او ایراد گرفته را می‌توان تأویل نمود و بر وجه خوبی از آن برداشت کرد!!).

گفته شده: (امام شوکانی در کتاب نیل الاوطار درباره‌ی صدقه از ابن‌الجنید از یحیی بن معین نقل کرده که گوید: منزلتی ندارد و امام مِزِّی از امام احمد نقل کرده که گوید: احادیثش درست نبوده است!؟).

۳

پاسخ: اول: یک دانش آموز که در ابتدای تحصیل علوم حدیث است باید بداند که اگر می‌خواهد در مورد یک راوی که نام آن در بخاری و مسلم و ... آمده است تحقیق کند به چه کتابی مراجعه کند!؟ مثل کتاب تقریب التهذیب و تهذیب الکمال و ... که درباره‌ی راویان کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم و سنن چهارگانه از لحاظ علم رجال و جرح و تعدیل نوشته شده است نه یک کتابی که در قرن سیزدهم در شرح احادیث از لحاظ فقهی نوشته شده است !!؟؟

دوم: این صدقه که امام یحیی بن معین و امام احمد از او انتقاد کرده‌اند اسمش صدقه بن عبد الله السَّمین است نه صدقه بن خالد!؟ و آن کسی که چنین حرفی را زده اگر به خودش زحمتی می‌داد و کتاب به تهذیب الکمال امام مزِّی مراجعه می‌نمود، متوجه می‌شد که در بین شیوخ هشام بن عمار و همچنین در بین شاگردان عَبْدِ الرَّحْمَن بْن يَزِيدَ بْن جَابر کسی به اسم صدقه بن عبد الله وجود ندارد!؟

سوم: امام ابن‌حجر در تقریب التهذیب (ش 2927) در مورد صدقه بن خالد می‌گوید: (ثقه است) و در مقدمه‌ی فتح الباری (ص 91) می‌گوید: (نزد همه‌ی علماء، ثقه است) و در شرح همین حدیث در فتح الباری 10/54 نیز نقل می‌کند که هیچ اختلافی در ثقه بودن صدقه بن خالد نیست!؟

گفته شده: (مدار این روایت بر عبدالرحمن بن غَنْم می‌باشد و در اسم دو صحابی اضطراب حاصل شده و ابوعامر مجهول است!؟).

۴

جواب: اول: واقع شدن مدار این روایت بر عبدالرحمن بن غَنْم دلیلی بر ضعف آن نیست؛ زیرا نزد علمای اهل سنت احادیث آحاد صحیح، فائده‌ی علم و عمل را دارند و امام بخاری اولین حدیث کتاب صحیحش را آحاد قرار داده که مدار آن در سه طبقه بر یک راوی است (يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْأَنْصَارِيُّ از مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيُّ از عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاص اللَّيْثِيَّ از عُمَرَ بْنَ الْخَطَّاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) و از نظر بعضی علماء (مثل: یحیی بن بکیر و لیث و ابن‌لهیعه و..): عبدالرحمن بن غَنْم صحابی است! (ن.ک: تهذیب الکمال 17/341) و از نظر دیگران از علمای حدیث عبدالرحمن بن غَنْم از بزرگان تابعین است، و علامه ابن‌سعد در کتاب طبقات 7/441 او را در طبقه‌ی اول تابعین از اهل شام قرار می‌دهد و می‌گوید: (إن شاء الله ثقه بوده است و عمر بن الخطاب وی را به شام می‌فرستد تا علوم شرعی را به مردم بیاموزد ...) و امام عجلی در کتاب الثقات (ص 33) می‌گوید: (از علمای تابعین اهل شام بوده و از بزرگان تابعین و ثقه است). (ن.ک: تهذیب الکمال 17/340) .

دوم: اضطراب و اختلاف در اسم صحابی نزد علمای حدیث عیب و علّتی محسوب نمی‌شود که با آن حدیث را تضعیف نمود، زیرا صحابه همه عادل هستند و در مسأله‌ی عدالت صحابه اجماع است و آن اضطراباتی که در تعیین اسم این دو صحابی در اسناد واقع شده است از طریق مَالِک ابْن أَبی مَرْیَم بوده که رتبه‌اش در علم جرح و تعدیل مقبول است و مخالفت وی با علمای ثقات اعتبار ندارد!. (ن.ک: فتح الباری 10/55 و نکت ابن الصلاح نوع نوزدهم).

سوم: امام بخاری در کتاب الکنی ص 56 می‌گوید: (ابوعامر اشعری صحابی است) و همچنین امام خلیفه بن خیاط در کتاب طبقات (ص 556) او را ضمن صحابه محسوب می‌کند و می‌گوید: (ابوعامر اشعری اسمش عبد الله بن هانئ است وگفته شده: بن وهب و گفته شده عبید الله بن وهب در زمان خلافت عبدالملک بن مروان فوت شده و ابومالک اشعری در زمان خلافت عمر بن الخطاب فوت شده است). ن.ک: الاصابه، ابن حجر 7/253 .

ناگفته نماند که این روایت را شمار زیادی از علمای حدیث صحیح دانسته‌اند و تنها کسی که از علمای قدیم بر صحّت این روایت اعتراض نموده ابن‌حزم ظاهری است؛ و کسانی که این روایت را صحیح دانسته‌اند از این قرارند: 1 - بخاری 2 - ابوبکر اسماعیلی 3 - ابن‌حبان 4 - ابن الصلاح 5 - ابن‌الجماعه 6 - ابن القیم 7 - ابن‌کثیر 8 - ابن‌الملقن 9 - عراقی 10 - ابن‌رجب 11 - عینی 12 ابن‌حجر 13 سخاوی 14 - احمد شاکر 15 - آلبانی و ..

اعتراضات بر مَتن این حدیث :

گفته شده: **دلالت اقتران در این حدیث ضعیف است زیرا حرمت پوشیدن لباس ابریشمی مثل زنا و نوشیدن مشروب نیست!!**

۱

پاسخ: دلالت اقتران با واو چند حالت دارد که **حالت اول** آن: چنین است که واو بین دو جمله‌ی کامل قرار بگیرد که نزد جمهور علماء دلالت اقتران در این حالت ضعیف است؛ مثل:﴿**كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ**﴾(انعام: 141) : « از محصولات [خودتان] هرگاه ثمره دادند بخورید و به هنگام چیدن و دروکردنشان زکات آنها را بدهید »؛ در این آیه واو بین دو جمله‌ی کامل قرار گرفته پس حکم دو جمله مثل هم نمی‌باشد و خوردن از محصولات مباح و زکاتش واجب است! (شرح کوکب منیر 3/260)

حالت دیگر: چنین است که معطوف ناقص باشد و اگر معطوف علیه حذف شود خودش به تنهایی معنای کاملی ندهد مثل عطف مفردات بر همدیگر چنانچه در حدیث معازف که در پی تحقیق آن هستیم می‌باشد! به عنوان مثال: (احمد خوب است و محمد) که اگر جمله‌ی احمد خوب است را حذف کنیم کلمه‌ی محمد به تنهایی معنایی نمی‌دهد زیرا بدون خبر می‌شود!؟ و در حدیث معازف نیز اگر جمله‌ی "زنا را حلال می‌کنند" را حذف کنیم دیگر ابریشم و مشروب و آهنگ به تنهایی معنا نمی‌دهند!!

که در این چنین حالتی به اتفاق علماء اقتران مفردات بر همدیگر دلالت بر مشترک بودن حکم آنها با همدیگر است! و کسانی که این **اجماع را نقل کرده‌اند از این قرارند:** امام زرکشی در البحر المحیط فی اصول الفقه 8/110-111 و شوکانی در ارشاد الفحول ص 248 و علاء الدین بخاری در کشف الأسرار 2/261 و صدر الشریعه در التئضیح لمتن التنقیح 1/185-191 و قرافی در نفائس الأصول 3/337 و ابن‌حزم در الأحکام 1/51 .

پس همان‌طور که زنا حرام است پوشیدن لباس ابریشمی (برای مرد) و مشروب و آهنگ نیز حرام هستند!!

گفته شده: **نزد ابن‌ماجه در سننش تهدید بر نوشیدن مشروب است، و شنیدن آهنگ از جهت نقل کامل آن واقعه است!؟.**

۲

جواب: روایتی که به آن استناد شده با احادیث صحیح دیگر مغایرت دارد و مدار این روایت که به آن استناد شده بر مالک بن أبی مریم است، و قبلاً بیان شد که رتبه‌اش مقبول است، و همان‌طور که ابن‌حجر گفته این‌چنین راویانی که این وصف به آنان تعلق گرفته شده به احادیثشان استناد نمی‌شود و ضعیف است مگر اینکه راوی دیگری در آن روایت او را تأیید کند و مالک بن أبی مریم نیز با وجود ضعیف بودنش با مجموعه‌ای از ثقات در نقل حدیث مخالف بوده است! پس نباید به این روایت ضعیف دامن بزنیم و احادیث دیگری که اسانید آن صحیح است را رها کنیم!؟

۳

گفته شده: این عقوبتی که بر این اشخاص فرو فرستاده شده به خاطر حلال دانستن یکی از اصناف مذکور در این روایت نیست! بلکه این عقوبت بر انجام دادن تمامی این کارها با هم است و آن هم به خاطر زیاده‌روی در خوش‌گذرانی و فساد است!؟

جواب: اول: در علم اصول فقه ما یک قاعده داریم و آن هم اینکه: (**در نصوصی که وعید و تهدید در آن آمده چیزهای مباح و حرام با هم ذکر نمی‌شوند زیرا نباید انسان برای انجام دادن کار مباحی تهدید و توبیخ شود به عنوان مثال: درست نیست که گفته شود اگر زنا کردی و آب خوردی عذاب می‌بینی!**)؛ امام ابوبکر جصاص در کتاب فصول فی الأصول 3/263 می‌گوید: (اگر پیرو و رهرو راه مؤمنین نبودن کار بدی نبود با مخالفت با رسول الله ﷺ مقارنه نمی‌شد؛ پس وقتی این فعل را با مخالفت با رسول الله ﷺ مقارنه می‌کند و انجام دهنده‌ی آن را مذموم می‌شمارد دلیل بر صحیح بودن قاعده‌ای است که ذکر کردیم و آن هم با دو وجه: **اول:** اینکه اگر به تنهایی بد نبود با مخالفت با رسول الله ﷺ در یک آیه با هم جمع نمی شدند (ن.ک: صفحه‌ی 4 آیه 115 سوره‌ی نساء)؛ **دوم:** اینکه مذمّت و بدی بر هر دو کار با هم صورت گرفته است، و اگر ترک کردن راه مؤمنین کار بدی نبود نباید همراه با مخالفت با رسول الله ﷺ ذکر می‌شد! آیا نمی‌بینی که فرموده‌ی الله ﷻ : ﴿ **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ** ﴾(انعام: 68) : « و کسانی که همراه با الله معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند، و جانی را که خداوند [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی کنند »؛ دلیلی است بر این که هر کدام از این کارها به تنهایی بد هستند که انجام دهنده‌ی آن مستحق عقوبت است هرچند که در این سخنان با هم جمع شده‌اند!). (ن.ک: العده فی اصول الفقه 2/184 و کتاب تبصره ابو اسحاق شیرازی صفحه‌ی 202 و احکام الفصول، امام باجی صفحه‌ی 373 و ابن‌السمعانی در القواطع فی أصول الفقه 1/464 و ابن عقیل در الواضح فی اصول الفقه 5/111 و سرخسی در اصول 1/307 و رازی در المحصول فی علم الأصول 4/36...).

دوم: در حدیث آمده که: (**افرادی از امت من می‌آیند که زنا وابریشم وشراب وآهنگ را حلال می‌کنند ... و در دنباله‌ی آن آمده که بعضی از کسانی که چنین کاری را انجام می‌دهند تبدیل به خوک و میمون می‌شوند ..**)؛ این حدیث دلالت بر این دارد که آنان زنا را برای خودشان حلال می‌کنند و مشروب را برای خودشان حلال می‌کنند و پارچه‌ی ابریشم را برای خودشان حلال می‌کنند و آهنگ را برای خودشان حلال می‌کنند!! یعنی: حلال کردن به هر کدام از اینها به تنهایی بر می‌گردد!

سوم: عقوبتی که برای چنین کسانی گذاشته شده و آن هم تبدیل شدن به خوک و میمون؛ دلیل بر این است که هرگاه شخصی این کارهای حرام را با هم انجام دهد عقوبت وی سخت‌تر و دردناک‌تر است! مثل فرموده‌ی الله ﷻ : ﴿ **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (68) يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا** ﴾(انعام: و6968) : «و کسانی که همراه با الله معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند، و جانی را که خداوند [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی کنند و هرکس چنین کند کیفر آن را می‌بیند (68) عذاب او در قیامت دو چندان می‌گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می‌ماند ».

۴

گفته شده: این حدیث خبری است از آنچه در امت محمد ﷺ واقع می‌شود و از این خبری که از آینده است نمی‌توان حکمی را استنباط کرد!؟

پاسخ: آری! در این حدیث خبری از آنچه در آینده رخ می‌دهد یاد شده است و آن هم حلال کردن بعضی از محرمات و تبدیل شدن عده‌ای به خوک و میمون! ولی هر کدام از اینها حکم مستقلی دارند و عقوبت تبدیل شدن به خوک و میمون بر مجموعه‌ی این کارهاست پس حلال دانستن حرام یک طرف قضیه و عقوبت بر چنین کاری طرف دیگر قضیه است و اینگونه برداشت‌ها که از جهت خبر آمده در قرآن زیاد است مثل خبر از عقوبتی که بر قوم لوط علیه السلام فرستاده شد که با آن عملشان مستحق عقوبت شدند و این خبر برای بیان حرام بودن کار آنان کفایت می‌کند، زیرا ممکن نیست که به علّت کار حلالی عقوبت ببینند!؟

۵

گفته شده: با توجه به کلام علامه ابن‌العربی رحمه الله: کلمه‌ی یستحلون دو معنا دارد: اول: اعتقاد به حلال بودن آن کار؛ و دوم: زیاده‌روی در انجام دادن یک کار؛ زیرا حلال دانستن یک چیز حرام مانند زنا، کفر است!

جواب: امام ابن‌حجر عسقلانی در فتح الباری 10/55 گفته‌ی ابن‌العربی را کامل چنین نقل می‌کند که علامه ابن العربی می‌گوید: (احتمال دارد معنای آن چنین باشد که آنان اعتقاد دارند که آن کار حلال است و احتمال دارد که این گفته در حکم مجازی بر زیاده‌روی آنان باشد؛ یعنی: **آنان در نوشیدن مشروب زیاده‌روی می‌کنند همان‌طور که در کار حلالی زیاده‌روی می‌شود**...). پس مقصود علامه ابن‌العربی در حکم مجازی این است که آنها علاوه بر حلال دانستن آن کار، بدون هیچ ترس و مبالاتی این کار را انجام می‌دهند!

۶

گفته‌اند: در معنای معازف اختلاف است و در کتاب‌های لغت به معنای ادوات موسیقی و آهنگ و نیز بازی و بازی‌کننده و خواننده هم می‌آید!!؟

جواب: در لغت عربی بین لفظ عزف و عازف و معازف فرق‌هایی وجود دارد! که از این قرارند: **اول:** کلمه‌ی **عزف** سه معنا دارد: 1 - بازی با ادوات موسیقی و آهنگ 2 - ادواتی که با آن آهنگ به عمل می‌آید 3 صدای آهنگ و صدای باد و ... (ن.ک: لسان العرب 9/244 و العین، فراهیدی 1/360 و قاموس محیط، فیروزآبادی ص 1084).

دوم: کلمه‌ی **عازف** دو معنا دارد: 1 - خواننده یا آوازخوان! 2 - کسی که با ادوات موسیقی آهنگ می‌زند! (ن.ک: الصحاح، جوهری ص 467 و لسان العرب 9/244 و قاموس محیط، فیروزآبادی ص 1084).

سوم: کلمه‌ی **معازف** فقط یک معنا دارد و آن هم ادوات آهنگ و موسیقی مثل عود وطبل و دف و تار ... و این مسأله بین علمای لغت اتفاق است. (ن.ک: لسان العرب 9/244 و العین، فراهیدی 1/360 و قاموس محیط، فیروزآبادی ص 1084 و الصحاح، جوهری ص 467 و النهایه فی غریب الحدیث، ابن‌الأثیر 3/457 و محیط، ابن عباد 1/68 و مخصص، ابن سیده 7/490 و المصباح المنیر، فیومی 2/407 و المغرب فی ترتیب المعرب، مطرزی 2/60 وتهذیب اللغه، ازهری 1/199 ومجمع البحرین، طریحی 3/228 و تاج العروس، زبیدی ص 6022).

خلاصه: اینکه اگر لفظ (عزف) به صورت جمع با لفظ (معازف) بیاید فقط معنای ادوات موسیقی را دارد و همانند آن کلمه‌ی ''قرء'' که جمع آن ''قروء و أقراء'' می‌باشد؛ و کلمه‌ی ''قرء'' به طور مفرد دو معنا دارد 1 - حیض (یا قاعده‌ی ماهیانه‌ی زن) و 2 - پاکی از حیض! و اگر به صورت جمع با لفظ ''أقراء'' بیاید به معنای حیض است (**حدیث: دعي الصلاة أيام أقرائك**) و اگر جمع آن با لفظ ''قروء'' بیاید به معنای پاکی بعد از حیض است (**مثل: وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ**) و مثال‌های دیگر نیز وجود دارد که امام تلمسانی در کتاب ''مفتاح الأصول في بناء الفروع على الأصول'' صفحه‌ی 80 به آن اشاره می‌کند.

۷

گفته‌اند: این حدیث تعارض دارد با احادیث دیگری در صحیح بخاری و مسلم که دلالت بر این دارد که در زمان رسول الله ﷺ از آهنگ و موسیقی استفاده می‌کردند؛ مثل حدیث عائشه رضي الله عنها که مشهور است به حدیث ''ام زرع'' که در آن حدیث آمده که یازده زن وصف شوهرانشان کردند ... و دهمی گفت: (**شتران وقتی صدای عُود (یا همان تَار) را می‌شنوند می‌دانند که باید برای قربانی شدن به خاطر مهمانان آماده شوند!!**).

جواب: نقل این واقعه از طرف رسول الله ﷺ از آنچه است که در زمان جاهلیت انجام گرفته نه در زمان خودش!! و این روایت به طور کامل با ذکر اینکه یازده زن **در زمان جاهلیت جمع** شدند نزد امام طبرانی در معجم کبیر حدیث شماره‌ی 18830 و امام نسائی در سنن کبری 9/131 با اسناد صحیحی آمده است، پس استدلال به این روایت کاملا نادرست است!؟

۸

گفته شده: متن حدیث معازف مشکل دارد از این جهت که در بعضی از روایت‌های آن کلمه‌ی ''یستحلون'' آمده و در بعضی دیگر این کلمه نیامده است!؟ و همچنین جایی کلمه‌ی ''الخز'' و جایی ''الحر'' آمده و جایی هیچکدام از اینها ذکر نشده است و همچنین کلمه‌ی ''معازف'' در بعضی از روایت‌ها آمده و در بعضی دیگر نیامده است!؟؛ و این اختلافات دلیل بر اضطراب در این روایت است.

جواب: هیچ اضطرابی در این روایت نیست! زیرا: اول: کلمه‌ی ''یستحلون'' در تمامی روایت‌ها ذکر شده مگر روایتی که با اسناد مَالِكِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ روایت شده است!؟ و این راوی ضعیف است و اختلاف او با ثقات اعتبار ندارد!!
دوم: کلمه‌ی ''الحر و الخز'' نیز در تمامی روایت‌ها ذکر شده مگر روایتی که با اسناد مَالِكِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ روایت شده است!؟ و اما اختلاف در نقطه‌های این کلمه که موجب تغییر معنا می‌شود وجود دارد؛ همان‌طور که علامه ابن‌حجر درَ فتح الباری 10/57 می‌گوید: (ابن‌ناصر این کلمه را چنین یاد کرده: با ''حای'' بدون نقطه و کسره و ''رای'' خفیف که همان شرمگاه است و در بیشترین روایت‌های صحیح بخاری چنین آمده است! ... و امام ابن‌العربی گوید: این کلمه با دو نقطه [یعنی: الخز] تصحیف و اشتباه است و آن چه در روایت‌های ما آمده بدون نقطه [یعنی: الحر] است که همان شرمگاه می‌باشد و مقصود این است که زنا را حلال می‌کنند ...).
سوم: کلمه‌ی ''معازف'' نیز در بیشترین روایت‌ها از هشام بن‌عمار یاد شده و روایت بیهقی در سنن کبری حدیث شماره‌ی 5626 با اسناد عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ از بِشْرُ بْنَ بَكْرٍ نیز روایت هشام بن عمار را تأیید می‌کند. والله أعلم.

يَقُولُ النَّبِيُّ ﷺ " إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْخَمْرَ، وَالْمَيْسِرَ، وَالْكُوبَةَ"، وَقَالَ: " كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ"

رسول الله ﷺ می‌فرماید: الله بر شما مشروب و قمار و طبل را حرام گردانیده است! و هر چیزی مستکننده باشد حرام است!

حدیث شماره 2

عبد الله بن عباس (صحابي)

قَيْسُ بْنُ حَبْتَرَ النَّهْشَلِيّ (نسائي وابوزرعه وابن‌حجر: ثقة)

عَلِيُّ بْن بَذِيمَة (ابن‌معين وابوزرعه وابن‌حجر: ثقة)

عَبْدُ الْكَرِيم الْجَزَرِيّ (ثقة؛ ثبت)

إِسْرَائِيلُ بن يُونس (ثقة)

سُفْيَانُ الثَّورِيّ (ثقة؛ امام)

عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرو (نسائي وابن‌حجر: ثقة)

عُبْدُ اللَّهِ بْنُ رَجَاء (ذهبي: ثقة وابن‌حجر: صدوق يهم)

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الزُّبَيْرِيُّ أَبُو أَحْمَد (ثقة حافظ)

عَبْدُ الْجَبَّار بْنُ مُحَمَّدٍ (ثقة)
احمد ح ش 2526

أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ (ثقة)
احمد ح ش 2526

عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ الضَّبِّيّ (ثقة)
بيهقى ح ش 16032

زُهَيْرُ بن حَرب (ثقة، ثبت)
ابويعلى ح ش 2702

امام احمد (ح ش 2377)

يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ الزِّمِّيُّ (ثقه)
بيهقى ح ش 19343

جَنْدَلُ بْنُ وَالِقٍ (صدوق)
بيهقى ح ش 19297

زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي عَدِيٍّ (ثقه)
احمد ح ش 3148
وبيهقى ح ش 1891

مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار (دارقطني: ثقه)
ابوداود ح ش 3213

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْر (ثقه)
بيهقى ح ش 19344

مدار اسانید این روایت و متون آن

امام احمد گوید: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ بَذِيمَةَ ، حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ حَبْتَرٍ ، قَالَ : سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَنِ الْجَرِّ الْأَبْيَضِ، وَالْجَرِّ الْأَخْضَرِ، وَالْجَرِّ الْأَحْمَرِ؟ فَقَالَ : إِنَّ أَوَّلَ مَنْ سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ وَفْدُ عَبْدِ الْقَيْسِ، فَقَالُوا : إِنَّا نُصِيبُ مِنَ الثُّفْلِ، فَأَيُّ الْأَسْقِيَةِ؟ قَالَ : " لَا تَشْرَبُوا فِي الدُّبَّاءِ، وَالْمُزَفَّتِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْحَنْتَمِ، وَاشْرَبُوا فِي الْأَسْقِيَةِ "، ثُمَّ قَالَ : " **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ، أَوْ حَرَّمَ الْخَمْرَ، وَالْمَيْسِرَ، وَالْكُوبَةَ ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ** " ، قَالَ سُفْيَانُ : قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ بَذِيمَةَ : مَا الْكُوبَةُ؟ قَالَ : الطَّبْلُ

تخریج: احمد حدیث شماره‌ی 2377 و ابوداود ح ش 3213 و بیهقی در سنن کبری ح ش 16032 و ابویعلی ح ش 2702

امام احمد گوید: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ وَعَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ مُحَمَّدٍ ، قَالَا : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ عَمْرٍو ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ حَبْتَرٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : " **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْخَمْرَ، وَالْمَيْسِرَ، وَالْكُوبَةَ** "، وَقَالَ : " **كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ** "

تخریج: احمد ح ش 2526 و 3147 و بیهقی در کبری ح ش 1891 و 19297 و 19343 و 19344

این حدیث دلیل صریحی بر تحریم طبل است و دو روایت بعدی این حدیث را تقویت می‌کنند!!

اعتراضات بر مفهوم این حدیث:

1 - گفته‌اند: تفسیر ''کوبه'' به معنای طبل یا دُهُل درست نیست! زیرا معنای صحیح آن نوعی بازی به نام نَرد است که با آن بازی قمار انجام می‌گیرد!

جواب: اول: شمار زیادی از علماء گفته‌اند که ''کوبه'' به معنای طبل است، از جمله: ابن‌الأعرابی که در سال 150 هجری قمری وفات یافته است (لسان العرب 13/348 ماده‌ی: ق ن ن) و امامی از بزرگان علمای لغت است (ن.ک: سیر اعلام النبلاء 10/687) و ابن‌دُرَیْد که در سال 233 هـ.ق وفات یافته است (ن.ک: جمهره اللغه 5/412) و درباره‌ی کتاب خودش می‌گوید که اسم آن را کتاب '' **جمهرة**'' گذاشته‌ام چون گفته‌ی جمهور عرب را در این کتاب جمع آوری نموده‌ام (مقدمه‌ی **جمهرة اللغة**) و همچنین امام جوهری صاحب کتاب ''الصحاح'' که در سال 393 هـ.ق وفات یافته است (الصحاح 2/127) و ابن‌فارس که در سال 395 هـ.ق وفات یافته است (مقاییس اللغه 5/118) .

دوم: علامه ابن‌دُرَیْد همان‌طور که از وی نقل کردیم کتابش را بر اساس گفته‌های جهمور عرب نوشته و فقط یک معنا را برای ''کوبه'' ذکر می‌کند و آن هم طبل است؛ و این معنای مشهور این کلمه نزد مؤلفین کتاب‌های لغت عربی است و معنای دیگری هم برای این کلمه ذکر شده و آن هم بازی ''نَرد'' است، ولی این اصطلاح خاص عرب اهل یمن است و علامه ابن‌منظور چنین در ''لسان العرب'' از امام محمد بن کثیر نقل می‌کند!! (لسان العرب 1/729 ماده‌ی ک و ب).

سوم: اگر هم بپذیریم که که ''کوبه'' به معنای بازی نَرد می‌آید؛ نمی‌توان معنای مشهور آن را نادیده گرفت! به ویژه در این حدیث که قمار هم ذکر شده و بازی نَرد یکی از بازی‌های معروفی است که با آن قمار بازی می‌شود و این بازی زیرمجموعه‌ی بازی‌های قمار است؛ پس مقصود رسول الله ﷺ چیزی غیر از بازی قمار بوده و آن طبل است!! و همان‌طور که در علم اصول فقه گفته می‌شود: ''تأسیس بر تأکید مقدم است'' (الإحکام، آمدی 1/276 و 2/206 و 2/284 و 2/287 و القواعد الفقهیه ص 347 و ..) یعنی: بیان یک حکم جدید بر تأکید بر مسأله‌ی قبلی مقدم است! در نتیجه باید ''کوبه'' چیز دیگری غیر از بازی نَرد باشد که با آن قمار بازی می‌شود!

2 - گفته شده: علی‌بن بذیمه که یکی از راویان این حدیث است و ''کوبه'' را به طبل تفسیر می‌کند از علمای لغت‌شناس و فقیه نبوده و به تفسیر وی نمی‌توان اعتماد کرد!

پاسخ: اول: اگر ما در اسناد این روایت دقّت کنیم می‌بینم که امام سفیان ثوری از علی بن بذیمه که تولدش قبل از سال 75 هـ.ق بوده و در کوفه‌ی عراق می‌زیسته و بعد به حرّان منتقل شده و هنوز لغت عربی به انحراف کشانده نشده سؤال می‌گیرد که معنای کوبه در این روایت چیست؟ در جواب می‌گوید: ''طبل'' و همان‌طور که در علم مصطلح حدیث داریم راوی حدیث به روایتش از دیگران آگاه‌تر است!!

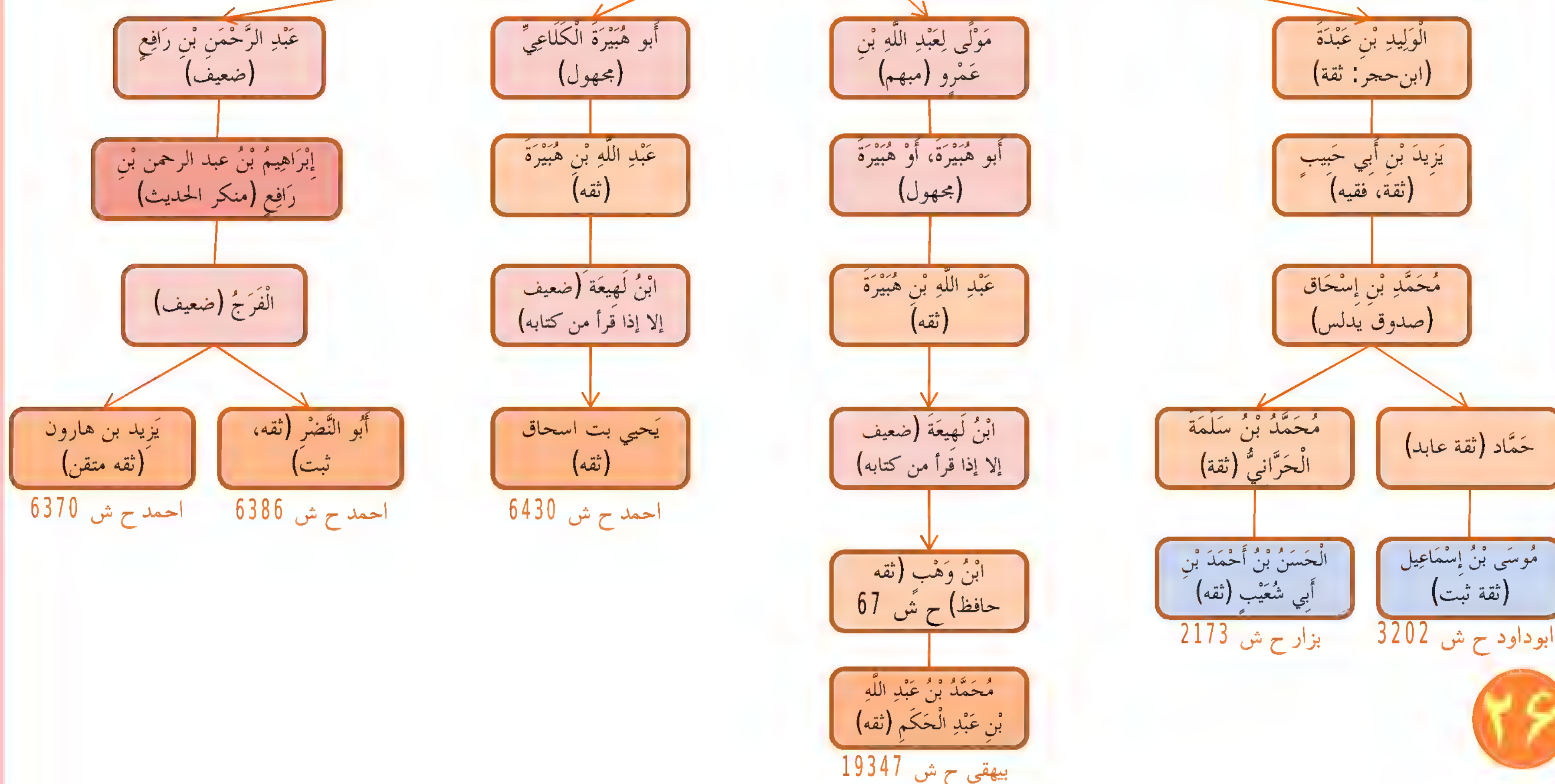
دوم: کسی که از علی بن بذیمه سؤال می‌کند سفیان ثوری بوده که یکی از علمای مشهور و از فقهاء و محدّثین بزرگ اسلام است (ن.ک: سیر اعلام النبلاء 203 تا 270 جلد 7) و اینجا سؤال مطرح می‌شود که آیا سفیان با آن دانایی‌اش از کسی که علم ندارد سؤال می‌گیرد؟؟

سوم: علامه عبد الله بن وهب که در سال 197 هـ.ق وفات نموده و این حدیث را از طریق عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما روایت می‌کند، در کتابش ''کوبه'' را نیز طبل معرفی می‌کند! (موطأ، ابن وهب ح ش 67) و همچنین امام احمد از یحیی بن اسحاق در حدیثی که از قیس بن عباده رضی الله عنه روایت می‌کند، سؤال می‌کند که کوبه چیست؟ می‌گوید: طبل است! (مسند احمد ح ش 6370) پس علی بن بذیمه به تنهایی این کلمه را چنین معنا نکرده است!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنهما : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ " نَهَى عَنِ الْخَمْرِ، وَالْمَيْسِرِ، وَالْكُوبَةِ ، وَالْغُبَيْرَاءِ، وَقَالَ : كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ"

حدیث شماره 3

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ مشروب و قمار و طبل و غبیراء [مشروبی که با ذرّت درست می‌شود] را نهی کرده‌اند! و فرمودند: هر چیز مست‌کننده‌ای حرام است!



عَنْ قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ رضي الله عنه ، أَنّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : " إِنَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى، حَرَّمَ عَلَيَّ الْخَمْرَ وَالْكُوبَةَ وَالْقِنِّينَ، وَإِيَّاكُمْ وَالْغُبَيْرَاءَ ، فَإِنَّهَا ثُلُثُ خَمْرِ الْعَالَمِ"

قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ رضي الله عنه گويد: رسول الله ﷺ فرمود: پروردگارم بر من مشروب و طبل و عود (يا تار) حرام گردانيده است و بر حذر باشيد از غبيراء (مشروبى كه با ذرّت درست مى‌شود) كه يک سوّم مشروب روى زمين است!

حديث شماره ۹

قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ (صحابي)

عَمْرِو بْنِ الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدَةَ (صدوق)

يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ (ثقة، فقيه)

اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ (ثقة)

ابْنُ لَهِيعَةَ (ضعيف إلا إذا قرأ من كتابه فهو صدوق)

عبد الله بن وهب (ثقه)

بيهقى كبير ح ش 19348

شيخ (مبهم)

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هُبَيْرَةَ (ثقه)

ابْنُ لَهِيعَةَ (ضعيف إلا إذا قرأ من كتابه)

عَبد الله بْنِ يَزِيد (ثقة)

هارون بن معروف (ثقه)

ابويعلى ح ش 1430

بَكْرِ بْنِ سَوَادَةَ (ثقة)

عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَحْرٍ (صدوق يخطىء)

يَحْيَى بْنُ أَيُّوب (صدوق)

عَمْرُو بْنُ الرَّبِيعِ بْنِ طَارِقٍ (ثقة)

يَحْيَى بْنُ عُثْمَانَ بْنِ صَالِحٍ (مقبول)

طبرانى كبير ح ش 15316

يَحْيَى بْنُ إِسْحَاقَ (ثقة)

احمد ح ش 15178 و

ابن‌ابى شيبه ح ش 23480

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، أَنّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : " بُعِثْتُ بِهَدْمِ الْمِزْمَارِ ، وَالطَّبْلِ "

عبد الله بْن عَبَّاس رضي الله عنهما گوید: رسول الله ﷺ فرمود: برای از بین بردن نی (یا فلوت) و طبل فرستاده شده‌ام!

حدیث شماره 5

عبد الله بْن عَبَّاس (صحابي)

عِكْرِمَة (ثقة)

الثِّقَةِ (مبهم)

جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ (ثقه)

مَكْحُول (ثقه فقيه كثير الارسال)

ثَابِتِ بْنِ ثَوْبَانَ (ثقه)

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ ثَابِتِ (صدوق يخطئ)

فوائد تمام ح ش 93

مالك بْن نخام (مخضرم)

جُبَيْر بْن نُفَيْر (ثقه)

مَكْحُول (ثقه فقيه كثير الارسال)

ثَابِتِ بْنِ ثَوْبَانَ (ثقه)

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ ثَابِت (صدوق يخطئ)

تلبيس ابليس ح ش 115

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ : مِزْمَارٌ عِنْدَ نِعْمَةٍ، وَرَنَّةٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ " .

حدیث شماره 6

أَنَس بْن مَالِک رضي الله عنه گوید: رَسُولُ اللَّه ﷺ فرمود: دو صدا در دنیا و آخرت ملعون است: صدای آهنگ به هنگام نعمت و خوشحالی و فریاد زدن به هنگام مصیبت!!

أَنَس بْن مَالِك (صَحابي)

شَبيب بْن بِشْر (صَدوق يَخطِئ)

أَبو عَاصِمٍ (ثقه ثبت)

أَبو أُمَيَّةَ الخزاعي (ثقه) ← أَبو عَمْرِو بْنُ حَكِيمٍ (صدوق) ← عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَيْلَةَ (مقبول) ← مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّمْسَارُ (صدوق)

مقدسی ح ش 1990

عمرو بن أبي عاصم (ثقه) ← احمد بن عمرو بن أبي عاصم (ثقه) ← عبد الله بن محمد الخشاب (صدوق) ← الحسن بن محمد الكاتب (صدوق)

مقدسی ح ش 1991

عَمْرُو بْنُ عَلِيّ الفلاس (ثقه حافظ)

هیثمی کشف ح ش 744

مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْكَرِيمِي (ثقه) ← أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْد (ثقه ثبت) ← عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الأَهْوَازِيُّ (ثقه)

ابوبکر شافعی 1/22/2

القشیری ح ش 86

عَنْ جابر، قَالَ: ‘‘خرج رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى النَّخلِ وَمَعَهُ عَبْدُ الرَّحْمَن بْنُ عَوْفٍ، فَانْتَهَى إِلَى ابْنِهِ إِبْرَاهِيم وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَضَعَ الصَّبِيَّ فِي حِجرِه، فَبَكَى، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَن: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَنْهَانَا عَنِ الْبُكَاءِ؟ قَالَ: **لَمْ أَنْهَ عَنِ الْبُكَاءِ، إِنَّمَا نَهَيْتُ عَنْ صَوْتَيْنِ فَاجِرَيْنِ: صَوْتَ مِزْمَارٍ عِنْدَ نِعْمَةٍ مِزْمَارِ شَيْطَانٍ وَلَعِبٍ، وَصَوْتٍ عِنْدَ مُصِيبَةٍ شَقِّ الْجُيُوبِ، وَرَنَّةِ شَيْطَانٍ، وَإِنَّمَا هَذِهِ رَحْمَةٌ**".

جابر رضی‌الله‌عنه گوید: رسول الله ﷺ همراه عبدالرحمن بن عوف رضی‌الله‌عنه به نخلستان رفتند و به ابراهیم فرزند رسول‌الله ﷺ رسیدند در حالی که جان می‌داد! پس رسول‌الله ﷺ او را روی پاهای خود گذاشت و اشک ریخت! عبد الرحمن به رسول الله ﷺ گفت: ای رسول الله مگر ما را از گریه کردن نهی نکرده‌ای؟ رسول الله ﷺ فرمود: ‘‘ من از گریه کردن نهی نکرده‌ام! بلکه من از دو صدای فاجر و پست نهی کرده‌ام: صدای آهنگ و موسیقی به هنگام نعمت و خوشحالی و آن هم آواز شیطانی و بازی!! و صدای فریاد زدن به هنگام مصیبت و پاره کردن گریبان و پیراهن!! و امّا این رحمتی بیش نیست!

حدیث شماره ۷

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (صحابي)

عَطَاء بن أبي رباح (امام ثقة ثبت)

مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى (ابن حجر: صدوق سيئ الحفظ جدا)

- عِيسَى بْنُ يُونُس السبيعي (ثقه) ← عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ (ثقه) — ترمذی ح ش 924
- إِسْرَائِيل بْنُ يُونُس السبيعي (ثقه) ← عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى (ثقه يتشيع) ← أحمد بن مهران بن خالد (صدوق) ← محمد بن عبد الله الصفار (ثقه) — حاكم ح ش 6895
- الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ (ثقه) ← زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ (ثقه) — مختصر الاحكام طوسی 835
- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْر (دارقطني: ثقه) — طبقات ح ش 312
- عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى (ثقه يتشيع) — عبد بن‌حمید ح ش 1013
- عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ (صدوق يتشيع) — ابن‌ابی‌شیبه ح ش 11882
- النَّضْرُ بْنُ إِسْمَاعِيل (مقبول) ← الْحَسَنُ بْنُ عَرَفَةَ (صدوق) — بزار ح ش 917
- أَبُو عَوَانَةَ (ثقه ثبت) — طیالسی ح ش 1778
- أَبُو عَوَانَةَ ← شَيْبَانُ (صدوق يهم) ← مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ جَابِر (دارقطني: صدوق) ← أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدٍ الصَّفَّارُ (ثقه ثبت) ← عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدَانَ (ثقه) — احمد ح ش 15408



عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ الْبَجَلِيِّ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مَسْعُودٍ ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَثَابِتِ بْنِ زَيْدٍ، وَجَوَارِي يَضْرِبْنَ بِدُفٍّ لَهُنَّ وَتُغَنِّينَ، فَقُلْتُ : أَتُقِرُّونَ بِذَا وَأَنْتُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ : **" إِنَّهُ قَدْ رَخَّصَ لَنَا فِي الْعُرْسِ ، وَالْبُكَاءِ عَلَى الْمَيِّتِ فِي غَيْرِ نَوْحٍ "**

حدیث شماره 8



اعتراضات بر مفهوم این حدیث:

گویند: مقصود از کلمه‌ی رخصت و اجازه در اینجا آنچه بر خلاف اصل خودش آمده باشد نیست! زیرا این کلمه به معنای آسان‌گیری در امور سخت است! مثل فرموده‌ی الله ﷻ : **﴿ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ﴾** : «مشکلی نیست که بر آن دو (صفا و مروه) طواف کند» هرچند که طواف کردن واجب است و فرموده‌ی الله ﷻ : **﴿ لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾** : « الله شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و سرزمین‌تان شما را بیرون نرانده‌اند! همانا الله انسان‌های عادل و نیکوکار را دوست دارد! » و این بدین سبب بود که گمان می‌شد خوبی به دشمنان اسلام کار پسندیده‌ای نیست!.

جواب: اول: در دو آیه‌ی مذکور بحثی از رخصت و اجازه نیست تا اینکه به آن استدلال شود!

دوم: کلمه‌ی رخصت در شرع برای کار مباح استفاده نمی‌شود بلکه برای کاری به کار برده می‌شود که قبلا حرام بوده است! مانند خوردن گوشت مردار برای کسی که ترس از این دارد که از گرسنگی بمیرد! (میزان الاصول ص 60 و موافقات 1/224 و مستصفی 1/98 و نهایه الوصول 2/694 و احکام 3/347) به عنوان مثال امام غزالی می‌گوید: (آنچه که در اصل شرع خوردن و آشامیدن آن مباح و حلال است رخصت نامیده نمی‌شود و خوردن مردار رخصت است!).

سوم: آسان‌گیری شرع در یک امر ضروری دلیل بر این نیست که حکم اصلی تغییر پیدا کرده است! به همین علت علمای اسلام حکم اصلی را عزیمت می‌دانند و حکم استثناء شده را رخصت و اجازه!! (موافقات 1/225).

گویند: شرع رخصت را در مسایل ضروری به کار می‌برد! و در عروسی چه ضرورتی بر دف زدن است؟

جواب: **رَسُولُ اللَّهِ ﷺ** می‌فرمایند: **" فَصْلٌ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، الدُّفُّ وَالصَّوْتُ فِي النِّكَاحِ "** : فرق بین حلال و حرام [در ازدواج] دف زدن و صدا و صوت [یعنی: اعلان آن ازدواج با آواز خواندن یا آگاه کردن مردم] بر سر عروسی است!! » (ن.ک: حدیث شماره‌ی 9) و علامه بغوی در شرح السنه (9/48) و ابن الجوزی در تلبیس ابلیس (1/292) و ابن الاثیر در النهایه (2/291 و 3/120) سبب و علت این حدیث را اعلان کردن و شهرت دادن ازدواج می‌دانند، و این اعلان با کمترین ادوات موسیقی که دف است اجازه داده شده است و قیاس بر آن هم درست نیست زیرا علت در این حدیث قاصره است!!. (شرح مفصل این موضوع بعد از حدیث شماره‌ی 10 خواهد آمد) و خود این علت نیز خیلی از مصلحت‌ها و حکمت‌ها را در بر می‌گیرد! به عنوان مثال: اگر شخصی در پنهانی ازدواج کند و اعلان نکند و سپس وفات یابد! در این حالت شاید خیلی از حقوق آن همسر پایمال شود!! و...

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " فَصْلٌ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، الدُّفُّ وَالصَّوْتُ فِي النِّكَاحِ"

حدیث شماره 9

محمد بن حاطب ﷛ گوید: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فرمود: فرق بین حلال و حرام [در ازدواج] دف زدن و صدا و صوت [یعنی: اعلان آن ازدواج با آواز خواندن یا آگاه کردن مردم] بر سر عروسی است!!

مُحَمَّدِ بْنِ حَاطِبٍ الْجُمَحِيِّ (صحابي)

أَبِو بَلْجٍ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمٍ (صدوق رما أخطأ)

شُعْبَةُ (ثقه حافظ)

هُشَيْم (ثقه ثبت كثير التدليس)

أَبُو عَوَانَةَ (ثقه ثبت)

سعيد بن منصور ح ش 611

وَكِيع (ثقه حافظ)

خالد الهجيمي (ثقه)

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَر (ثقه)

احمد ح ش 17912

عَفَّان (ثقه ثبت)

احمد ح ش 17911

مُسَدَّدٌ (ثقه حافظ)

عَمْرُو بْنُ عَوْن (ثقه)

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى (ثقه)

نسائی ح ش 3335

مُعَاذُ بْنُ الْمُثَنَّى (ثقه)

طبرانی ح ش 15911

مُحَمَّدُ بْنُ غَالِب (ثقه)

أَبُو بَكْرِ بْنُ إِسْحَاقَ (ثقه)

حاکم ح ش 2675

أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ (ثقه حافظ)

ترمذی ح ش 1004

عَمْرُو بْنُ رَافِع (ثقه ثبت)

ابن‌ماجه ح ش 1886

مُجَاهِدُ بْنُ مُوسَى (ثقه)

نسائی ح ش 3334

احمد (امام) ح ش 15149

سعيد بن منصور (امام) ح ش 611

مُعَلَّى بْنُ مَنْصُور (ثقه فقيه)

بیهقی ح ش 13612

عن الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: " لَا تَقُولِي هَكَذَا وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ "

ترجمه: رُبَيِّع دختر مُعَوِّذ گويد: رسول الله ﷺ صبح روزى كه شب زفافم بود نزد من آمد و بر روى فرش منزلم همان‌طور كه تو (منظور راوى حديث) در اينجا نشسته‌اى نشست! و كنيزان دف مى‌زدند و از پدرانشان كه در جنگ بدر كشته شده بودند ياد مى‌كردند تا جايى كه يكى از كنيزان گفت: و در وسط ما پيامبرى است كه مى‌داند فردا چه مى‌شود! آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: "چنين حرفى را نگو! و آنچه كه قبلاً مى‌گفتى را بگو!"

حديث شماره 10

- الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ (صحابي)
  - خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ (صدوق)
    - عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ سُلَيْمَانَ (منكر الحديث)
      - سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ (ثقه حافظ)
        - مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ (صدوق) — طبرانى ح ش 20205
    - حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ (ثقه عابد تغير حفظه)
      - مُهَنَّأُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ (ثقه) — احمد ح ش 26396
      - عَبْدُ الصَّمَدِ بن عبد الوارث (ثقه) — احمد ح ش 26396
      - عَفَّان بن مسلم (ثقه متقن) — احمد ح ش 26402
      - الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى (ثقه) — عبد بن حميد ح ش 1598
      - يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ (ثقه متقن)
        - أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ (امام) — ابن‌ماجه ح ش 1887
    - بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ (ثقه ثبت)
      - عَلِي بن المديني (ثقه امام) — بخارى ح ش 3727
      - حُمَيْدُ بْنُ مَسْعَدَةَ الْبَصْرِيُّ (ثقه) — ترمذى ح ش 1006
      - مُسَدَّد بن مسرهد (ثقه حافظ) — بخارى ح ش 4777

مدار اسانید این روایت و متون آن

امام بخاري گويد: حَدَّثَنَا عَلِيٌّ، حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ، حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ ذَكْوَانَ، عَنْ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ، قَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ : وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : " لَا تَقُولِي هَكَذَا وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ "

تخریج: بخاری حدیث شماره‌ی 3727 و 4777 و ترمذی ح ش 1006 و ابوداود ح ش 4279 و بیهقی ح ش 13606و طبرانی ح ش 20205و احمد از طریق **حماد** با لفظی مشباه این روایت ح ش 26396

امام ابن ماجه گوید: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ حَدَّثَنَا **حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ**، عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ اسْمُهُ خَالِدٌ الْمَدَنِيُّ، قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، وَالْجَوَارِي يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ، وَيَتَغَنَّيْنَ فَدَخَلْنَا عَلَى الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ ، فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ : دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَبِيحَةَ عُرْسِي، وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تَتَغَنَّيَانِ، وَتَنْدُبَانِ آبَائِي الَّذِينَ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ، وَتَقُولَانِ فِيمَا تَقُولَانِ : وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ: " أَمَّا هَذَا فَلَا تَقُولُوهُ مَا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلَّا اللَّهُ "

تخریج: ابن ماجه ح ش 1887 و طبرانی با اسناد عَفَّانُ از حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ با لفظی مشباه همین ح ش 20202

امام احمد گوید: حَدَّثَنَا عَفَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا **حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ**، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حُسَيْنٍ، قَالَ: كَانَ يَوْمٌ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ يَلْعَبُونَ، فَدَخَلْتُ عَلَى الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ ، فَقَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَعَدَ عَلَى مَوْضِعِ فِرَاشِي هَذَا، وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تَنْدُبَانِ آبَائِي الَّذِينَ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ، تَضْرِبَانِ بِالدُّفُوفِ وَقَالَ عَفَّانُ: مَرَّةً بِالدُّفِّ، فَقَالَتَا : فِيمَا تَقُولَانِ وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، فَقَالَ: " أَمَّا هَذَا فَلَا تَقُولَاهُ ''

تخریج: احمد حدیث شماره‌ی 26402

امام عبد بن حمید گوید: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا **حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ**، عَنْ خَالِدِ بْنِ ذَكْوَانَ أَبِي الْحُسَيْنِ، قَالَ: كَانَتِ النِّسَاءُ يَضْرِبْنَ بِالدُّفُوفِ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ، فَقَالَتْ: " دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ عُرْسِي، فَقَعَدَ عِنْدَ مَوْضِعِ فِرَاشِي هَذَا، وَعِنْدَنَا جَارِيَتَانِ تَضْرِبَانِ بِالدُّفِّ، وَتَنْدُبَانِ آبَائِي الَّذِينَ قُتِلُوا يَوْمَ بَدْرٍ، فَقَالَتَا فِيمَا تَقُولانِ فِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَمَّا هَذَا فَلا تَقُولاهُ "

تخریج: عبد بن حمید حدیث شماره‌ی 1598

از احادیث قبلی دو برداشت شده:
1 - جایز بودن دیگر ادوات موسیقی با قیاس گرفتن بر دف!
2 - جایز بودن دف و سایر ادوات موسیقی به طور مطلق، در هر حالتی و در هر زمانی و برای همه!!
جواب: این برداشت‌ها از احادیث نادرست است و برای نتیجه‌گیری و برداشت درست از این احادیث ما نیاز به تطبیق شروط قیاس بر این مسأله داریم که به طور خلاصه توضیح خواهیم داد:

1 - ارکان قیاس

نتیجه قیاس: حرام

1 - اصل: که بر آن قیاس گرفته می‌شود!

به عنوان مثال: مشروب

2 - فرع: که می‌خواهیم حکم آن را بدانیم!

مثال: نبیذ

3 - حکم شرعی اصل!

حرام

4 - علّت حکم یا علّت تحریم؟

مست‌کردن

2 - مهمترین شروط ارکان قیاس

شروط اصل

۱

دلیلی از قرآن و سنت صحیح و اجماع برآن باشد! مثل تحریم مشروب: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (مائده: 90).

۲

معنای حکم اصل معقول باشد بدین صورت که بتوانیم تشخیص دهیم که مقصد حکم شرع بر آن چه بوده است! مانند: مست کننده بودن مشروب! که سبب از بین رفتن شعور و درک انسان در آن حالت است و موجب تباهی و ظلم و فساد و... می‌شود!

هرگاه ما نتوانیم علت را درک کنیم نمی‌توانیم قیاس بگیریم!! همانند: قیاس در عبادات که علّت آن را غیر از الله ﷻ کسی نمی‌داند! مثل محدد بودن عدد رکعات نمازها و...

۳

حکم اصل هم نباید خاص خودش باشد! یعنی قابلیت تَعَدِّی به فرع را داشته باشد! زیرا اگر خاص خودش باشد متعدی به فرع نمی‌شود و نمی‌توانیم بر آن قیاس بگیریم! چون مخصوص بودنش با دلیل است که در صورت قیاس گرفتن دلیل با قیاس باطل می‌شود و علماء در عدم صحّت این نوع قیاس اجماع دارند! همانند: خصوصیّت رسول الله ﷺ در ازدواج با بیش از چهار همسر و...

شروط فرع

امام شافعی در کتاب الرساله (ص 599) می‌گوید: در صورت وجود خبر یا دلیل قیاس درست نیست.

۱

دلیلی از قرآن و سنت صحیح و اجماع بر حکم فرع نباشد! زیرا در صورت وجود دلیل شرعی، قیاس معنایی ندارد و اجتهاد باطل است! به عنوان مثال: مؤمن بودن برده به هنگام آزاد کردنش در کفاره قسم! که وجود ایمان در کفاره‌ی قتل و کشتن اشتباهی است! (**وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ**) وقیاس کفاره‌ی قسم بر قتل اشتباه درست نیست زیرا ما در کفاره‌ی قسم دلیل خاص داریم که در آن آزاد کردن برده بدون قید ایمان آمده است: (**فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ**) و در این مسأله امام آمَدی در الإحکام 3/221 اجماع علماء را نقل کرده است!

۲

علت در فرع مساوی با علت در اصل باشد! به عنوان مثال: احناف برای دختر بکر بالغ جایز می‌دانند که خودش را بدون اجازه‌ی ولی و سرپرستش به ازدواج دیگری در بیاورد! و آن هم قیاس بر تصرف وی بر مالش بدون اجازه‌ی ولی می‌باشد! که جمهور این قیاس را باطل می‌دانند چون در تصرف وی در مالش ضرری به دیگران ملحق نمی‌شود! ولی در ازدواج بدون اجازه‌ی ولی و سرپرست، آن دختر وارد خانواده‌ی جدیدی می‌شود در حالی که خانواده‌ی وی راضی به آن نیستند و در نتیجه این ازدواج سبب کدورت ودشمنی و.. می‌شود؛ پس علت در فرع مساوی با اصل نیست!

۳

حکم فرع بر حکم اصل پیش نگیرد! که در صورت پیش گرفتن، قیاس درست نیست زیرا سبب اثبات حکم قبل از وجود علّت می‌شود! به عنوان مثال: قیاس وضوء بر تیمم در واجب بودن نیّت که هر دو سبب طهارت هستند! و گفته شود: نیّت در وضوء واجب است همان‌طور که در تیمم واجب می‌باشد، و این قیاس باطل است زیرا وضوء قبل از تیمم مشروع شده است! و قیاس وضوء بر تیمم در نیّت سبب می‌شود که قبل از وجود دلیل بر وضوء، نیت در آن واجب شود!

شروط علّت

علّت:

1 - در لغت علّت به معنای: مرض می‌آید!
2 - در اصطلاح اصولی‌ها: وصف ظاهر و منضبطی است که با حکم مناسبت داشته باشد! همانند سفر که علّت مباح شدن افطار کردن در رمضان است!

فرق بین علّت وبین حکمت:

به هنگام وجود علّت حکم پدید می‌آید و در صورت از بین رفتن علّت حکم نیز از بین می‌رود!
اما حکمت سبب حقیقی در مشروع شدن حکم است و این حکمت مصلحتی است که دین به قصد آن، حکم را تشریع کرده است و یا مفسدتی است که خواسته آن را دفع کند!
هرچند که باید حکم مرتبط با حکمت باشد چون هدف حقیقی در تشریع آن حکم است نه علّت آن!! ولی چون حکمت امری پنهان و غیر آشکار و بیشتر اوقات غیر منضبط است که سبب می‌شود در احکام اضطراب و عدم انضباط حاصل شود و تطبیق آن نیز دشوار است به همین سبب حُکم به علّت ظاهر و منضبط ربط داده شده است!
به عنوان مثال: افطار کردن برای مسافر در رمضان علّت آن سفر است و حکمت آن دفع مشقّت است! پس به هنگام سفر افطار کردن در رمضان جایز است هرچند که سختی یا مشقّتی نباشد! و در غیر سفر هرچند که سختی و مشقّت باشد افطار کردن درست نیست!

فرق بین علّت وبین سبب:

سبب از علّت عام‌تر است و هر علّتی سبب است ولی هر سببی علّت نیست، زیرا علّت باید با حکم مناسبت داشته باشد و حکم بر اساس آن برداشت می‌شود؛ اما سبب لازم نیست که با حکم مناسبت داشته باشد بلکه علامت و نشانه‌ای بر وجود حکم است هرچند که عقل نتواند مناسبت آن دو را با هم درک کند! به عنوان مثال: مست کننده بودن سبب و علّت تحریم مشروب است و سفر هم سبب و علّت افطار کردن در رمضان است! ولی دیدن ماه در رمضان فقط سبب واجب شدن روزه است، زیرا دیدن هلال ماه نشانه‌ی دخول ماه رمضان است ولی علّتی بر وجود آن حکم نیست و عقل هم نمی‌تواند مناسبت بین هلال ماه و واجب شدن روزه‌ی رمضان را درک کند!

امور مشترک بین علّت و سبب:

1 - هر دو نشانه‌ی وجود حکم است 2 - شرع در ربط این دو با حکم، حکمتی دارد 3 - هر دو در حکم تأثیر دارند!

۱

علّت باید وصف ظاهر و واضحی باشد که بتوان بودن یا نبودن آن را تشخیص داد همانند: مستی! که علّت تحریم مشروب است! و وصف ظاهر و واضحی در مشروب است و می‌توان این وصف را در نبیذ تشخیص داد! و در صورت عدم تشخیص علّت و یا عدم وضوح آن، نمی‌توانیم قیاس بگیریم!

۲

علّت باید وصفی منضبط باشد، یعنی به اختلاف اشخاص و حالات و مکان متفاوت نباشد همانند سفر در مباح شدن افطاری در رمضان! که خود سفر حقیقتی منضبط و معیّن دارد و به اختلاف اشخاص و حالات و مکان متفاوت نیست! اما مشقّت و سختی حقیقتی متفاوت دارد و سختی سفر در تابستان همانند زمستان نیست و سختی سفر با هواپیما همچون ماشین نیست! در نتیجه این علّت مردود است!



امام آمدی در الإحکام 3/181 گوید: علماء در صحیح بودن تعلیل احکام با اوصاف ظاهر و منضبط که شامل احتمال حکمت‌ها را داشته باشند، اجماع دارند!

۳

وصف علّت نیز باید مناسب با حکم و شامل مصلحت یا دفع مفسده‌ای باشد! همانند تحریم مشروب به علّت مست کننده بودن آن که سبب از بین رفتن مفسده‌ی دشمنی و ظلم و ... است که با مستی ایجاد می‌شود و ننوشیدن مشروب سبب رو آوردن به ذکر و عبادت می شود! پس باید وصف واضح و مناسب با حکم باشد و وصف غیر مناسب مثل رنگ قرمز یا آبی داشتن تأثیری در حکم ندارد!

۴

علّت قاصر و مخصوص اصل نباشد؛ زیرا به هنگام مخصوص شدن علّت به اصل نمی‌توان وجود آن را در فرع تصوّر کرد؛ به عنوان مثال: مباح شدن افطاری در رمضان فقط برای مسافر و مریض است: ﴿**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ**﴾ و سفر امری قاصر فقط بر مسافر است و جایز نیست که کسی دیگر را بر آن قیاس گرفت هرچند که آن شخص غیر مسافر؛ سختی و مشقّتی بیشتر از مسافر داشته باشد!



امام آمدی در الإحکام 3/192 گوید: علماء اتفاق دارند در اینکه متعدی بودن علّت(یعنی قاصر نبودن علّت) شرط صحّت قیاس است! (ابهاج،سبکی 3/40).

شروط حُکم

۱

اینکه حکم، اصل شرعی داشته باشد؛ زیرا مقصود از قیاس در اینجا اثبات و شناساندن حکم شرعی است!

۲

حکم اصل نباید منسوخ شده باشد تا بتوانیم فرع را بر آن بنا سازیم.

۳

حکم اصل نیز نباید برگرفته شده از قیاس باشد زیرا اگر جامع بین فرع و اصل همان علّتِ حُکمِ اصل است، پس بیهوده است که طریق استدلال را طولانی کنیم و قیاس دیگری را واسطه سازیم بلکه فرع مورد نظر را با اصل اوّل قیاس می‌گیریم، مثلا اگر خواستیم ربوی بودن پرتقال را به اثبات برسانیم، آن را بر سیب که خودش بر گندم قیاس شده، قیاس نمی‌گیریم بلکه مستقیما آن را با علّت طُعم به گندم تشبیه می‌کنیم!

۴

حکم در فرع و اصل باید یکی باشد، به عنوان مثال: اگر اصلی حکم آن واجب است نباید برای اثبات مستحب بودن فرع بر آن قیاس بگیریم ... (ن.ک: مبانی فقه، محمدی ص 193 - 197 و تیسیر الوصول، فَیروز ص 131 -162).

بررسی برداشت‌ها از این احادیث:

1 - گفته اند: دیگر ادوات موسیقی قیاس بر دف جایز است!

جواب: اول: ما در شروط فرع از امام آمدی نقل کردیم که علماء اجماع دارند بر اینکه: در صورت وجود دلیل بر فرع درست نیست که برای آن قیاس گرفته شود!

پس درست نیست که ما بر مسأله‌ای حکم شرعی داشته باشیم و از قیاس برای باطل ساختن حکم آن استفاده کنیم؛ و آنهایی که برای جواز موسیقی قیاس گرفتند قیاس آنها چنین است: 1 - اصل: دف 2 - فرع: ادوات موسیقی 3 - حکم اصل که به فرع انتقال داده‌اند: اباحت!؟

به اجماع علماء این قیاس فاسد است، زیرا تحریم ادوات موسیقی با نصوص صریح و صحیح دیگری ثابت است و هنگامی که دلیلی بر فرع باشد قیاس درست نیست! همان‌طور که امام شافعی در کتاب الرساله (ص 599) می‌گوید: (در صورت وجود خبر یا دلیل قیاس درست نیست).

دوم: ما طبق حدیث، فقط به استفاده از یک نوع آلت موسیقی در عروسی و آن هم استفاده از دف اجازه داده شده‌ایم همان‌طور که رَسُولُ اللَّه ﷺ می‌فرماید: **"فَصْلٌ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، الدُّفُّ وَالصَّوْتُ فِي النِّكَاحِ"** : «فرق بین حلال و حرام [در ازدواج] دف زدن و صدا و صوت [یعنی: اعلان آن ازدواج با آواز خواندن یا خبردار کردن مردم] بر سر عروسی است!! » که این حکم در خصوص دف است نه بر تمامی ادوات موسیقی زیرا اگر مقصود ادوات موسیقی بود از کلمه معازف و یا عزف یا لفظ عام دیگری استفاده می‌شد! و مقصود از صوت نیز در این حدیث همان‌طور از گفته‌های علامه بغوی در شرح السنه 9/48 و ابن الجوزی در تلبیس ابلیس 1/292 و ابن الاثیر در النهایه 2/291 و 3/120 نقل کردیم "اعلان نمودن و شهرت دادن ازدواج" است که این کار با آواز خواندن که یکی از معانی صوت است و با دف زدن حاصل می‌شود!

2 - گویند: دف و دیگر ادوات موسیقی به طور مطلق، همه جا و در هر حالتی جایز است!!

جواب: اول: گفتیم که قیاس ادوات موسیقی بر دف درست نیست!

دوم: علت و حکمت در جایز شدن دف، اعلان نمودن ازدواجی است که با آن ازدواج شرعی حلال، با زنا که پنهانی انجام می‌گیرد تفاوت پیدا می‌کند و در حدیث صحیحی از رسول الله ﷺ آمده است که ما را به اعلان نمودن ازدواج توصیه و تشویق می‌کند و می‌فرماید: «اعلنوا النكاح» یعنی: ازدواج را اعلان کنید! (احمد 15195 و ابن‌حبان 4157 و حاکم 2673 و ... از عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما).

سوم: اگر طبق حدیث علّت دف زدن اعلان نکاح باشد آیا این‌چنین علّتی در دیگر مناسبات و حالات مختلف وجود دارد؟ مُسلّماً: خیر! چون این علّت قاصر است در اعلان ازدواج؛ پس به اتفاق علماء این قیاس فاسد است! (ن.ک: شروط علّت..).

اعتراض: در یکی از روایت‌های الرُّبَیِّع بِنْتِ مُعَوِّذ آمده که خَالِدُ بْنُ ذَکْوَان از وی می‌پرسد که دخترانی در مدینه در روز عاشورا آواز می‌خواندند و دف می‌زدند!! و الرُّبَیِّع بِنْتِ مُعَوِّذ به آنچه در عروسی خودش رخ داده استناد می‌کند، پس دف زدن طبق استدلال الرُّبَیِّع بِنْتِ مُعَوِّذ به طور مطلق درستَ است!

جواب: اول: مجموعه‌ای از ثقات که این حدیث را روایت کرده‌اند بدون این قضیه این حدیث را روایت کرده‌اند و فقط اختلاف در روایت‌های حماد بن سلمه است و از مجموعه‌ی راویانی که این حدیث را از حماد روایت کرده‌اند فقط یَزِیدُ بْنُ هَارُون و عَفَّان هستند که این مسأله را روایت کرده است و خود عفّان در روایت امام احمد به طور دیگری نیز نقل می‌کند که اهل مدینه روزی داشتند که در آن بازی می‌کردند و..! و الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى چنین از حماد نقل می‌کند که: زنان دف می‌زدند و بعد خالد آمد و از الرُّبَیِّع بِنْتِ مُعَوِّذ سؤال گرفت!؛ خلاصه اینکه در نقل این واقعه که سبب شده خالد از الرُّبَیِّع بِنْتِ مُعَوِّذ سؤال بگیرد اختلاف واقع شده است که علّت این اختلاف خود حمّاد بن سلمه است که با وجود امامتش ولی کمی حفظش در آخر عمرش تغییر یافته است (ن.ک: تقریب التهذیب ش 1507) و این اختلافاتی که از جهت خود حماد بن سلمه بوده و در روایتش اضطراب حاصل شده است ما نمی‌توانیم به آن اعتماد کنیم!! والله اعلم!

دوم: اگر بپذیریم که نقل این واقعه درست است می‌گوییم: احتمال دارد که این واقعه یک‌بار صورت گرفته که آن هم مصادف با روز عروسی بوده باشد و علماء به چنین مسأله‌ای حکایت فعل می‌گویند و در چنین حالتی که احتمال در آن باشد نمی‌توان به آن استناد کرد! وامام شافعی (نهایه المحتاج 7/256) گوید: (وقائع احوالی که در آن احتمال باشد و پوششی از مجمل بودن بر آن باشد، نمی‌توان به آن استناد کرد) به عنوان مثال: واقعه‌ای که صحابه از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند که در کعبه نماز خوانده است! حال آیا می‌شود به این واقعه استناد کرد که در هر حالتی چه نماز فرض و چه سنت را می‌توان در کعبه خواند؟

خیر! نقل یک فعل دلیل بر جایز بودن آن در تمامی حالات نیست! و اگر بعضی از علماء نماز فرض را در کعبه جایز دانسته‌اند استنادشان به فعل رسول‌الله ﷺ نیست بلکه استنادشان به قیاس است... (ن.ک: فواتح الرحموت 1/292).

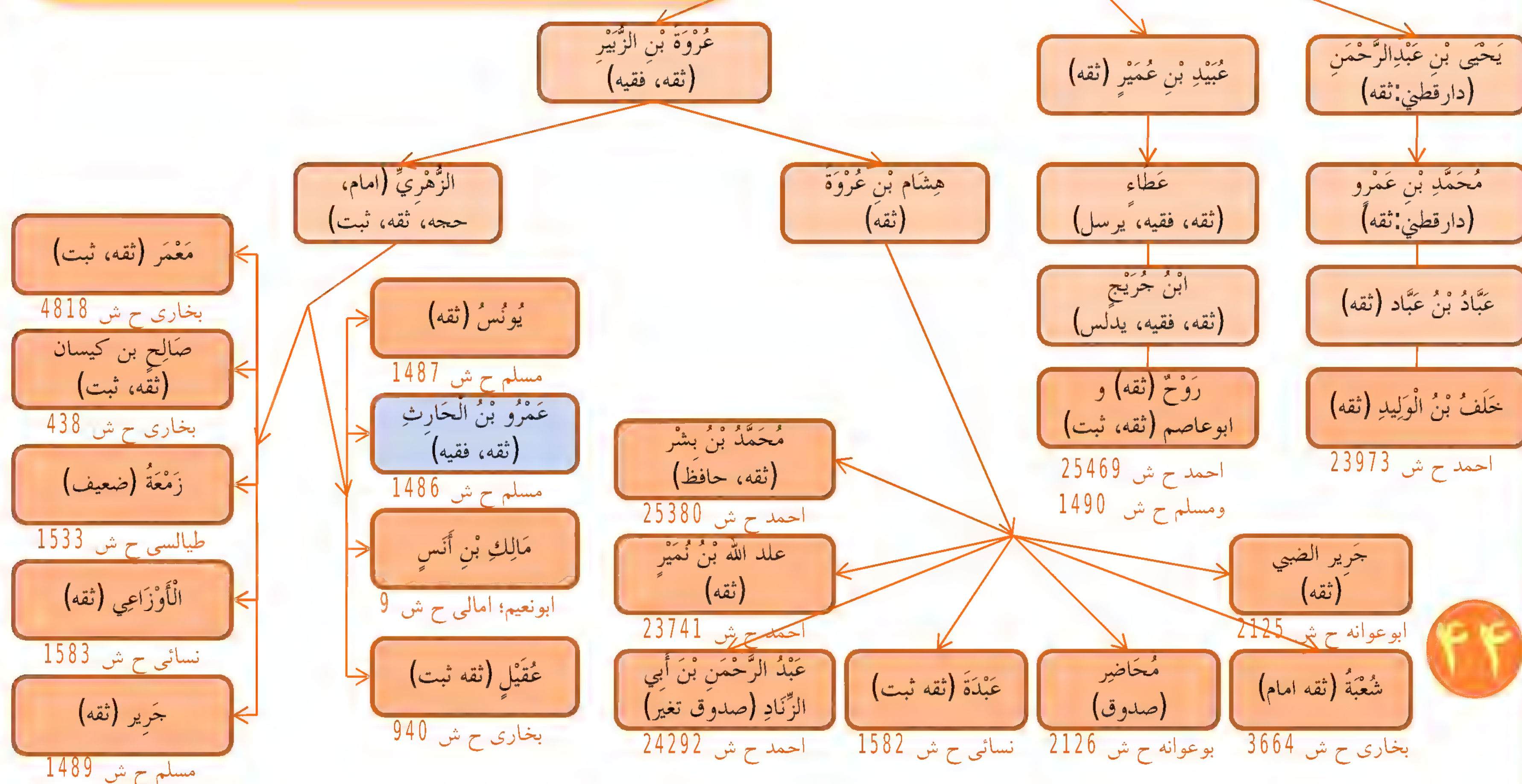
اما اگر حکایت فعل بدین صورت نقل شود که رسول‌الله ﷺ از فعلی نهی کند مثل: خرید و فروشی که در آن غرر یا جهالت باشد! که به این مسأله حکایت قول گفته می‌شود علماء اختلاف نظر دارند که آیا عموم دارد یا نه؟ و جمهور علماء بر این هستند که دلالت عموم را دارد!! و اما در مسأله‌ی قبلی علماء اجماع نموده‌اند که عموم ندارد! (ن.ک: التقریر والتحبیر 1/276 و التحریر فی اصول الفقه، ابن الهمام ص 87و88 و فواتح الرحموت 1/294)؛ پس استناد به این روایت به طور مطلق نادرست است!!

عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مِنًى تُغَنِّيَانِ وَتَضْرِبَانِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُسَجًّى بِثَوْبِهِ، فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ، فَكَشَفَ رَسُولُ اللَّهِ عَنْهُ، وَقَالَ: " دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ"

عائشه رضي الله عنها گوید: ابوبکر رضي الله عنه نزد او آمد و دو دختر کوچک در روزهای منی (یعنی روزهای عید قربان) پیش او بودند، که آواز می‌خواندند و دف می‌زدند و پیامبر ﷺ خود را با پیراهنش پوشانده بود، پس ابوبکر رضي الله عنه آن دو دختر را منع کرد (یا روی سر آنها داد زد)، آنگاه پیامبر ﷺ صورت خود را بیرون آورد و فرمود: « آنان را رها کن ای ابوبکر، چون این روزهای عید است».

حديث شماره 11

عَائِشَةَ (صحابي)



بررسی برداشت‌ها از این حدیث:

گفته شده: این حدیث دلالت بر این دارد که در روز عید موسیقی جایز است؛ زیرا در روز عید چیز حرامی حلال نمی‌شود، بلکه این روز فرصتی است برای انجام دادن کارهای مباح مثل: خوردن و نوشیدن و پوشیدن لباس‌های جدید و... و در روز عید مستحب است که انسان آن روز را با کارهای متنوع خوش بگذراند و بر این روز، روزهای دیگر و مناسبت‌های دیگر نیز قیاس گرفته می‌شود!؟

جواب: اول: رسول الله ﷺ به آن دو دختر به طور مطلق اجازه نداده که هر وقت بخواهند دف بزنند، بلکه این کار خاص روز عید قرار داده است و می‌فرماید: « آنان را رها کن ای ابوبکر! چون این روزهای عید است!»، در نتیجه در غیر از روزهای عید، درست نیست؛ و این برداشت از کلمه‌ی "فإنَّها" است که بر معلول بودن آن صراحت دارد و در آن دو حرف "فا" و "إنّ" به کار برده شده که دلالت تأکیدی بر علّیّت دارد!! (ن.ک: مبانی فقه، محمدی ص 206 و الکوکب المنیر، ابن‌نجار ص 510 و البحر المحیط 7/246).

دوم: در این حدیث حکم به علت و سبب متعلق است، بنابراین چون علت و سبب، عید و شادی در آن روز بوده، حکم آن مباح است و اگر عید نباشد، حکم آن به اصل خود، یعنی به حرام بودنش برمی‌گردد، و رسول الله ﷺ گفته‌ی ابوبکر رضی الله عنه را که دف یا سماع را مزمار شیطان می‌داند را رد نکرده، بلکه رسول الله ﷺ نهی ابوبکر رضی الله عنه را رد کرده است؛ یعنی اینکه چون رسول‌الله ﷺ در آنجا حضـور داشته و بر آن دو دختر که نزد عایشه رضی الله عنها بوده‌اند انکار نکرده، دلیلی است بر اینکه کارشان از اصل تحریم، مستثنا است، پس نیازی نیست که ابوبکر رضی الله عنه به جای پیامبر ﷺ آنان را نهی کند. (فتح الباری، ابن‌رجب حدیث شماره‌ی 952).

سوم: در حدیث اشاره‌ای است به تقریر و تأیید رسول‌الله ﷺ بر گفتهٔ ابوبکر رضی الله عنه در اینکه دف یا سماع مزمار و صدای شیطان است، چون اگر گفتهٔ ابوبکر رضی الله عنه اشتباه بود، رسول الله ﷺ او را از این گفته نهی می‌کرد و بر پیامبران علیهم السلام درست نیست که بر گفتهٔ منکری یا بر منکرات بدون علت ساکت شوند؛ بنابراین گفته‌ی ابوبکر رضی الله عنه صحیح است!!.

چهارم: اینکه علّت جایز شدن دف این است که روز عید می‌باشد و این علّت قاصره است و در دیگر روزهای سال این علّت وجود ندارد! پس به علّت منحصر شدن آن در روز عید، علّت قاصره است و در نتیجه: قیاس بر این روز فاسد است و در باطل بودن این قیاس قبلاً اجماع علماء را نقل کردیم!!

اشکال 1: چرا نمی‌توان علّت را در اینجا اظهار شادی و خوشحالی در نظر گرفت؟
ما قبلاً بیان کردیم که علماء در شروط صحیح بودن قیاس اجماع دارند بر اینکه علّت باید وصفی منضبط باشد و مضطرب نباشد و مضطرب آن است که به اختلاف اشخاص و زمان و مکان متفاوت باشد و خوشحالی و شادی نیز وصفی مضطرب است که مقدار و نوع آن به اعتبار اشخاص و زمان و مکان متفاوت است!! پس قیاس بر شادی و خوشحالی باطل و فاسد است!!

اشکال 2: آیا می‌توان در اینجا مردان را با زنان و دختران قیاس بگیریم؟
جواب: خیر زیرا : اول: علّت در اینجا قاصره بر زنان و دختران است و در حدیث فقط اشاره‌ای به تأیید و تقریر رسول الله ﷺ به زدن دف یا سماع توسط دختران برای زنان است و قیاس مردان بر آنان درست نیست، چون رسول‌الله ﷺ فقط برای دختران اجازه داده است و به ابوبکر ﷺ فرمود: "آن دو دختر را رها کن!" و هیچ دلیلی نیست که رسول الله ﷺ به مردان اجازه داده باشد، و اگر به آنان اجازه داده بود، ابو بکر ﷺ می‌دانست و عملشان را انکار نمی‌کرد.
دوم: اگر زدن دف یا سماع به طور مطلق جایز بود و منکر نبود، هیچ وقت بر ابوبکر ﷺ -که نزدیک ترین شخص به رسول‌الله ﷺ بوده - پنهان نمی‌ماند و آنان را نهی نمی‌کرد؛ چون چیزی را می‌توان نهی کرد که مُنکر باشد. پس چون اصل تحریم آن کار را می‌دانسته، آنان را نهی کرده و رسول‌الله ﷺ حُکم و حِکمت آن را برای او بیان کرده است.
تذکر: در حدیث هیچ اشاره‌ای به اینکه رسول‌الله ﷺ عمداً در آنجا نشسته تا صدای آنان را بشنود وجود ندارد، بلکه در آنجا خوابیده و صدای آنان به صورت غیر عمدی و اتفاقی به گوش وی رسیده است و این مسأله مانند شخص مُحرمی می‌ماند که بوی عطر به بینی او برسد که اگر قصد بو کردن داشته باشد بر او فدیه لازم است و اگر قصد نداشته باشد هیچ اشکالی ندارد؛ پس شنیدن از روی قصد، قیاس بر رسول‌الله ﷺ در گوش دادن دف درست نیست!!

عن بُرَيْدَةَ رضي الله عنه : رَجعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بعْضِ مَغَازِيهِ، فَجاءَتْ جارِيَةٌ سَوْداءُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللَّهُ تَعَالَى سَالِمًا أَنْ أَضْرِب عَلَى رَأْسِكَ بِالدُّفِّ، فَقَالَ: " إِنْ كُنْتِ نَذَرْتِ، فَافْعَلِي، وَإِلَّا فَلَا"، قَالَتْ: إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ، قَالَ: فَقَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَضَرَبَتْ بِالدُّفِّ!.

حدیث شماره 12

بُرَیْدَه رضي الله عنه گوید: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ از بعضی از جنگ‌هایش برگشتند و کنیزی سیاه پوست نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول الله من نذر کرده‌ام که اگر الله ﷻ شما را سالم و تندرست برگرداند بالای سرتان دف بزنم! رسول الله ﷺ فرمودند: "اگر نذر کرده‌ای انجام بده! ولی در غیر این‌صورت نه!" گفت: من نذر کرده‌ام! بریده گفت: پس رسول الله ﷺ نشستند و آن زن دف زد!

بُرَيْدَةَ بن الحصيب (صحابي)

↓

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ (ثقة)

↓

الْحُسَيْنُ بْنُ وَاقِدٍ (ثقه له اوهام)

↓

- أَبُو تُمَيْلَةَ يَحْيَى بْنُ وَاضِحٍ (ثقه) — احمد ح ش 22409
  - زِيَادُ بْنُ أَيُّوبَ (ثقه حافظ)
    - مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خُزَيْمَةَ (ثقه حجه) — ابن‌حبان ح ش 4478
- زَيْدُ بْنُ الْحُبَابِ (صدوق يخطئ) — احمد ح ش 22387
  - عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (ثقه) — بزار ح ش 298
- عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَقِيقٍ (صدوق يهم)
  - الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ (ثقه) — ترمذی ح ش 3652
  - الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّورِيُّ (ثقه)
    - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ (ثقه حافظ)
      - الحاكم النيسابوري (ثقه حافظ) — بیهقی صغیر ح ش 1816

بررسی برداشت‌ها از این حدیث:

گفته شده: این حدیث دلالت بر این دارد که موسیقی مطلقاً جایز است؛ زیرا وفا نمودن به نذری که حرام بوده درست نیست!؟ پس اگر در کار حرامی این زن نذز کرده بود رسول الله ﷺ به او اجازه نمی‌داد که به نذرش عمل کند!

جواب: اول: ما نباید فرموده‌ی رسول الله ﷺ: ''اگر نذر کرده‌ای انجام بده! **ولی در غیر این‌صورت نه!''** نادیده بگیریم! زیرا قسمت آخر این حدیث دلالت بر نهی رسول‌الله ﷺ از انجام دادن این کار را دارد! و نهی از یک کار هم دلالت بر حرام بودن آن را دارد!

دوم: نذر مذکور در حدیث دلالت بر این دارد که این نذر خاصّ رسول‌الله ﷺ بوده است! زیرا آن زن گفت: (ای رسول الله من نذر کرده‌ام که اگر الله ﷻ شما را سالم و تندرست برگرداند بالای سرتان دف بزنم!).

حال سؤالی مطرح می‌شود: آیا اظهار شادی برای بازگشت سالم و تندرست مبلغ دین و آخرین پیامبر و آن هم رسول‌الله ﷺ! مساوی با شادی برای روز عید نمی‌باشد؟ **جواب:** بدون هیچ شک و تردیدی شادی برای بازگشت سالم و تندرست رسول‌الله ﷺ هیچ شادی‌ای معادل آن نیست!! پس به خاطر این بوده که شرع برای این شادی استثناء قائل شده و زدن دف برای وی ﷺ رخصت داده است! و همان‌طور که فقهاء گویند: این حادثه‌ی خاصّی است که عمومیّت ندارد! (ن.ک: تحریم آلات الطرب ص 125 و الصحیحه 5/330 و 4/124) و این تعلیل که این نذر در معصیت بوده نه در خصوص رسول‌الله ﷺ تعلیل بسیار بدی است!! و امام شوکانی در نیل الأوطار 8/119 گوید: (اجازه دادن از طرف رسول‌الله ﷺ دلالت بر این دارد که فعل آن زن در آن جایگاه گناه نبوده است).

سوم: شرع مشروب را حرام دانسته مگر برای کسی که از تشنگی در حال مردن است! و همچنین شرع پارچه‌ی ابریشمی را برای مردان حرام دانسته مگر برای کسی که بیماری‌ای داشته باشد که با پوشیدن آن پارچه مریضی‌اش رفع شود همان‌طور که در حدیثی نزد بخاری 5419 و مسلم 3878 از انس ﷺ آمده که گوید: " رَخَّصَ النَّبِيُّ ﷺ لِلزُّبَيْرِ، وعَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي لُبْسِ الْحَرِيرِ لِحِكَّةٍ بهمَا " : « رسول‌الله ﷺ برای زبیر و عبد الرحمن بن عوف در پوشیدن لباس ابریشمی به علّت خارش بدن‌شان رخصت و اجازه داده است!»؛ پس اینها حالت‌هایی خاصی هستند که شرع برای آن استثناء قائل شده است همانند زدن دف در روایت بریده ﷺ!! برای همین این استثاء دلالت بر مباح بودن آن در تمامی حالات ندارد!

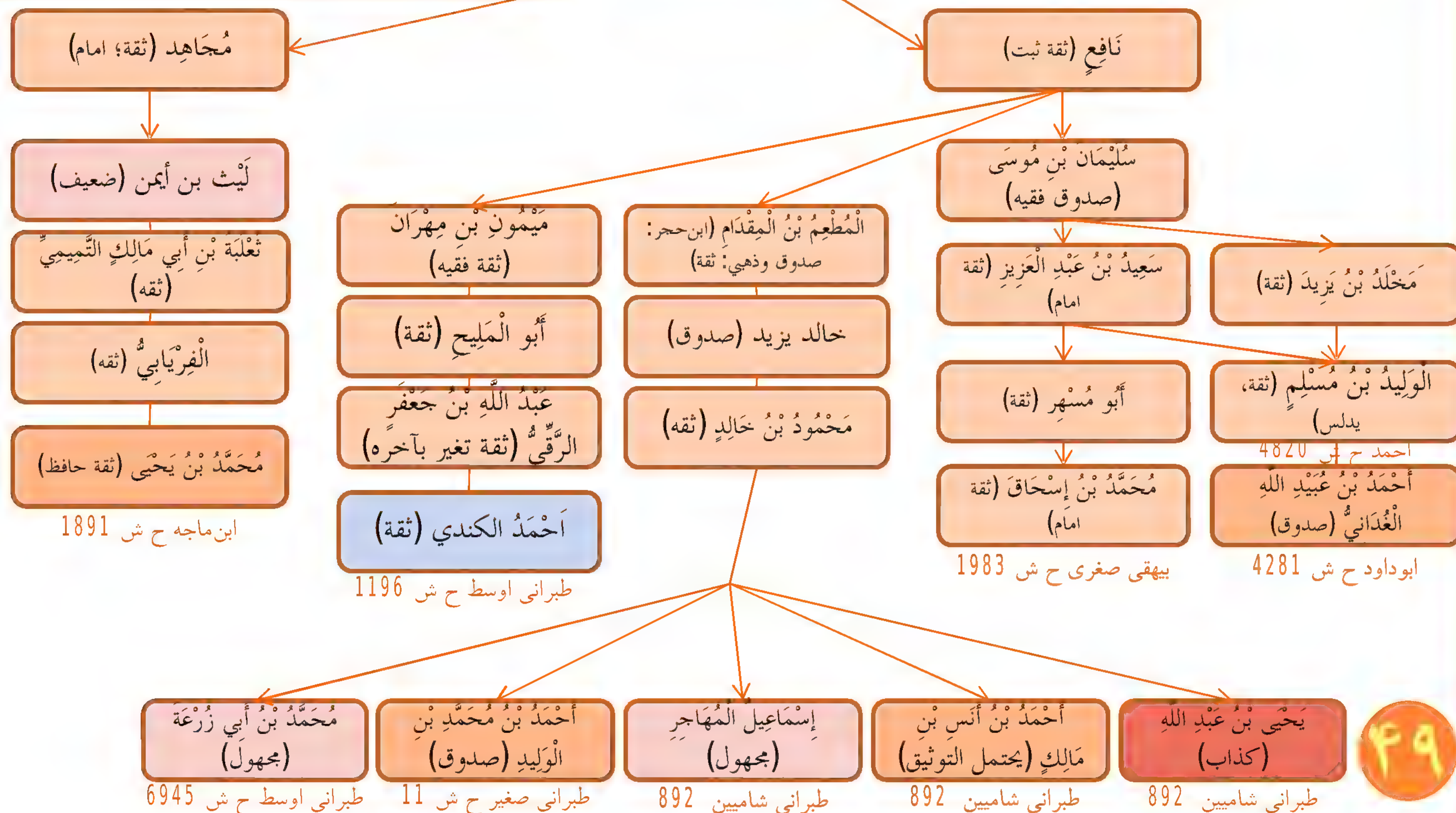
چهارم: اینکه اگر دف زدن به طور مطلق درست بود نیازی نبود که این زن از رسول الله ﷺ اجازه بگیرد!

عَنْ نَافِعٍ، قَالَ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ فِي سَفَرٍ، فَسَمِعَ صَوْتَ زَامِرٍ فَوَضَعَ إِصْبَعَيْهِ فِي أُذُنَيْهِ، وَعَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ، فَقَالَ: يَا نَافِعُ، أَتَسْمَعُ؟ قُلْتُ: لا، فَرَاجَعَ الطَّرِيقَ، ثُمَّ قَالَ: " هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَعَلَ "

نافع گوید: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما در سفر بود که صدای نَی (فلوت) را شنید و دو انگشت خود را بر دو گوشش گذاشت و مسیرش را عوض کرد! و گفت ای نافع آیا می‌شنوی؟ گفتم: نه! آنگاه دوباره به مسیرش برگشت و گفت: "رسول الله ﷺ را دیدم که چنین عمل کرد!"

حدیث شماره 13

عبد الله بن عمر
(صحابي)



بررسی برداشت‌ها از این حدیث:

گفته شده: اگر موسیقی حرام می‌بود رسول‌الله ﷺ به عبد الله بن عمر رضی الله عنهما اجازه نمی‌داد که به آن گوش دهد و به خودش اکتفا نمی‌کرد و آن چوپان را نهی می‌کرد!!

جواب: اول: آنچه که شرع بر ما حرام دانسته شنیدن عمدی است نه اینکه صدایی بدون قصد به گوش انسان برسد؛ همان‌گونه که اگر انسان، به طور غیر عمد، غیبت یا دروغی را بشنود گناهکار نمی‌شود ولی اگر با قصد و نیّت بنشیند و گوش دهد گناهکار می‌شود!! و رسول‌الله ﷺ و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نیز قصد شنیدن نداشته‌اند بلکه صدای آن نَی بدون قصد به گوش آنها رسیده است!! (نزهه الأسماع، ابن‌رجب ص 48- 49).

دوم: با وجود اینکه صدای نی بدون قصد به گوش رسول‌الله ﷺ رسیده ولی تمام سعی خود را بر این داشته که این صدایی که در شنیدن بدون قصد آن گناهی نیست باز هم نشنود؛ و اگر این صدا به طور مطلق مباح بود رسول‌الله ﷺ دو دست خود را در دو گوشش فرو نمی‌برد! پس سعی و تلاش در نشنیدن چنین صدایی بهتر از شنیدن آن است!

سوم: همان‌طور که در حدیث شماره‌ی 10 در پاسخ به آخرین اعتراض گفتیم این ماجرا فقط حکایت فعلی است که کیفیت وقوع آنرا نمی‌دانیم و مشخص نیست که چوپان دور بوده یا نزدیک؟ و نوع این نی و صدایش و اینکه آن چوپان مسلمان بوده یا نه؟ را هم ما نمی‌دانیم! و هر کدام از این احتمالات حکم خاص خودش را دارد!، (عون المعبود 13/182) پس همان‌طور که گفته شد و اجماع نقل کردیم، به مجرد نقل حکایت یک فعل یا ماجرا نمی‌توان از آن حکمی را برداشت کرد! مگر اینکه دلیل دیگری آن حالت را مشخص کند! (الفروق، القرافی 4/284 و سلاسل الذهب، الزرکشی ص 235).

چهارم: این نَی که در این حدیث از آن یاد شده مثل صدای بوق و یا وسایل هشدار دهنده‌ی دیگری است که یک چوپان برای ضرورت کار خودش و جمع کردن شتران یا گوسفندانش از آن استفاده می‌کند و هدف از آن آهنگ و نَوا نبوده و از قانون خاصّی نیز برخوردار نیست!! (نزهه الأسماع، ابن‌رجب ص 50- 51) به همین علّت امام ماوردی در کتاب الحاوی 21/207 این نوع ادوات را مباح دانسته است، والله أعلم.

عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ ﷺ، أَنَّ امْرَأَةً دَخَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺفَقَالَ: " يَا عَائِشَةُ، أَتَعْرِفِينَ هَذِهِ؟ " قَالَتْ: نَعَمْ! فغَنَّتْهَا، فَقَالَ: " لَقَدْ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي مِنْخَرَيْهَا"

سائب بن یزید رضی الله عنه گوید: زنی نزد رسول الله ﷺ آمد و رسول الله ﷺ به عایشه رضی الله عنها فرمود: ای عایشه این زن را می‌شناسی؟ گفت: آری! پس آن زن برای عائشه آواز خواند! آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: " شیطان در دو سوراخ بینی این زن دمیده است! ".

حديث شماره 14

السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ (صحابي)

يَزِيدَ بْن خُصَيْفَةَ (ثقة يهم كثيرا)

الْجُعَيْدِ (ثقة)

مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (ثقة ثبت)

احمد ح ش 15408
نسائی کبری ح ش 8641

الْجُعَيْدِ بْن عَبْدِ الرَّحْمَنِ (ثقة)

مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ (ثقة)

عَلِيُّ بْنُ بَحْرٍ(ثقة)

أَحْمَدُ بْنُ دَاوُدَ الْمَكِّيُّ (ثقة)

طبرانی کبیر ح ش 6549

مدار اسانید این روایت و متون آن

امام طبراني گويد: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ دَاوُدَ الْمَكِّيُّ، ثنا عَلِيُّ بْنُ بَحْرٍ، ثنا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ **الْجُعَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ**، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، أَنَّ امْرَأَةً دَخَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: " يَا عَائِشَةُ، أَتَعْرِفِينَ هَذِهِ؟ " قَالَتْ : نَعَمْ؛ فَغَنَّتْهَا، فَقَالَ : " لَقَدْ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي مِنْخَرَيْهَا ".
تخريج: طبرانی كبير ح ش 6549

امام نسائي گويد: أَخْبَرَنَا هَارُونُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ: نا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: نا الْجُعَيْدُ، عَنْ **يَزِيدَ بْنِ خُصَيْفَةَ**، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: " يَا عَائِشَةُ، تَعْرِفِينَ هَذِهِ؟ "، قَالَتْ: لا، يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَالَ: " هَذِهِ قَيْنَةُ بَنِي فُلانٍ، تُحِبِّينَ أَنْ تُغَنِّيَكِ؟ " فَغَنَّتْهَا.
تخريج: نسائی كبری ح ش 8641

امام احمد گويد: حَدَّثَنَا مَكِّيٌّ، حَدَّثَنَا الْجُعَيْدُ، عَنْ **يَزِيدَ بْنِ خُصَيْفَةَ**، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ، أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: " يَا عَائِشَةُ، أَتَعْرِفِينَ هَذِهِ؟ " قَالَتْ: لَا، يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَقَالَ: " هَذِهِ قَيْنَةُ بَنِي فُلَانٍ، تُحِبِّينَ أَنْ تُغَنِّيَكِ ؟ " قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَعْطَاهَا طَبَقًا، فَغَنَّتْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: " قَدْ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي مَنْخِرَيْهَا ".
تخريج: احمد حديث شمارەی 15408

بررسی برداشت‌ها از این حدیث:

گفته شده: در یک از روایت‌های این حدیث آمده که رسول‌الله دایره‌ای همانند سینی یا درپوش دیگی به آن دختر کنیز می‌دهد تا اینکه برای عایشه ﵂ آواز بخواند!!

جواب: اول: روایتی که در آن این زیادی آمده نزد امام احمد از روایت یَزیدَ بْن خُصَیْفه از السَّائِب بْن یَزید است و امام ابن‌حبان درباره‌ی یَزیدبْن‌خُصَیْفه می‌گوید: (وقتی که از حفظ خودَش روایت می‌کندَ تَوَهُّمَش زیاد است!)، (ن.ک: مشاهیر علماء الأمصار ص 77 شماره‌ی 1066) و امام ابوداود از امام احمد نقل کرده که درباره‌اش می‌گوید: (منکر الحدیث می‌باشد.)، (ن.ک: میزان الاعتدال، ذهبی 4/430)، پس به این زیادی به علّت اضطرابی که در نقل این ماجرا می‌باشد نمی‌توان اعتماد کرد!

دوم: اینکه جُعَیْدِ بْن عَبْدِ الرَّحْمَن این حدیث را خودش مستقیماً از السَّائب بن یزید روایت می‌کند (طبرانی کبیر ح ش 6549)َ و این زیادی در روایت وی نیست و شنیدن وی نیز از السائب بن یزید ثابت است و خود امام بخاری چند روایت را با اسناد جعید از السّائب در کتاب صحیحش روایت کرده است (صحیح بخاری حدیث شماره‌ی 3299 و 3300 و 6248)! در نتیجه می‌توان گفت این روایتی که جعید خودش بدون واسطه نقل می‌کند قوی‌تر از روایت یزید بن خصیفه بوده و آن زیادی در روایت یزید بن خصیفه شاذ است!

سوم: همان‌طور که در حدیث شماره‌ی 10 و 13 در پاسخ به اعتراضات گفتیم این ماجرا فقط حکایت فعلی است که کیفیت وقوع آن را نمی‌دانیم و مشخص نیست که این ماجرا در چه روزی واقع شده که احتمال دارد در روز عید باشد! و دف زدن و آواز خواندن و شاد بودن برای زنان در روز عید مشکلی ندارد! پس همان‌طور که گفته شد و اجماع نقل کردیم، به مجرد نقل حکایت یک فعل یا ماجرا نمی‌توان از آن حکمی برداشت کرد! مگر اینکه دلیل دیگری آن حالت را مشخص کند! (الفروق، القرافی 4/284 و سلاسل الذهب، الزرکشی ص 235).

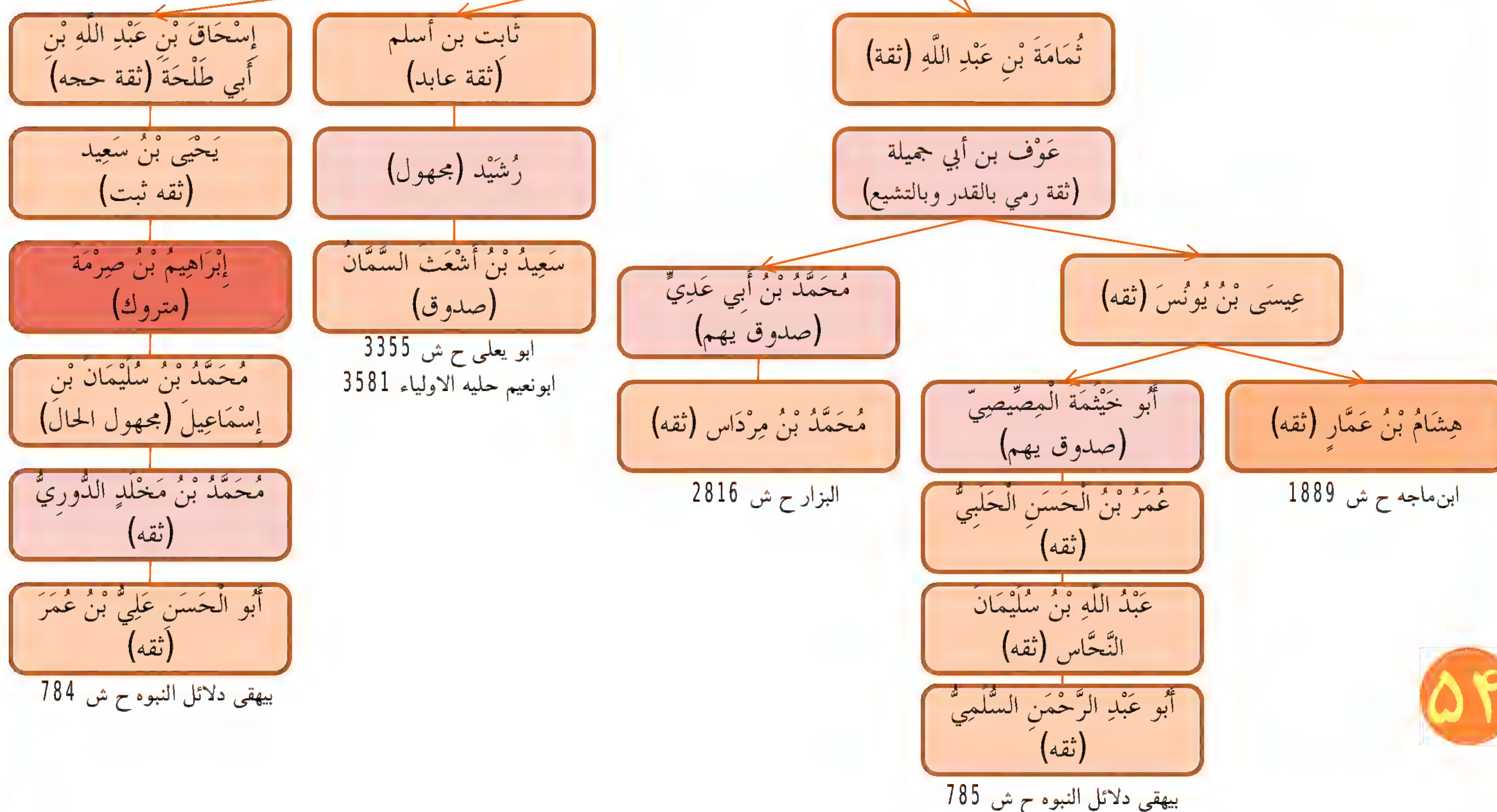
تحلیل روایت بعدی نیز همانند این روایت است که حکایت از فعلی شده که کیفیت وقوع آن را نمی‌دانیم!!

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: " مَرَّ بِبَعْضِ الْمَدِينَةِ ، فَإِذَا هُوَ بِجَوَارٍ يَضْرِبْنَ بِدُفِّهِنَّ وَيَتَغَنَّيْنَ وَيَقُلْنَ : نَحْنُ جَوَارٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ --- يَا حَبَّذَا مُحَمَّدٌ مِنْ جَارِ ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: " يَعْلَمُ اللَّهُ إِنِّي لَأُحِبُّكُنَّ "

انس بن مالک رضي الله عنه گوید: رسول الله ﷺ از قسمتي از مدينه عبور کرد و ديد دختراني دف می‌زنند و آواز می‌خوانند و می‌گويند: ما دختراني از بنو نجار هستيم...

حديث شماره 15

أَنَسِ بْنِ مَالِك (صحابي)



عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه ، أَن رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : "الْجَرَسُ مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ"

ابوهریره رضي الله عنه گوید: رسول الله ﷺ فرمود: زنگوله صدای شیطان است.

حدیث شماره 16

أَبُو هُرَيْرَةَ (صحابي)
↓
عبد الرحمن بن يعقوب (ثقة)
↓
العلاء (صدوق)
↓
- سليمان بن بلال (ثقه)
  - ابن وهب (ثقه) ← الربيع بن سليمان (ثقه) — ابن خزيمه ح ش 2384
  - الخزاعي (ثقه، ثبت) — احمد ح ش 8585
  - ابن ابي اويس (ثقه) ← محمد بن رافع (ثقه) — ابوداود ح ش 2197
- اسماعيل بن جعفر (ثقه)
  - يحيي بن ايوب (ثقه) — مسلم ح ش 3957
  - قتيبه (ثقه) — مسلم ح ش 3957
  - سليمان بن داود (ثقه) — احمد ح ش 8653

مزمار در لغت عربی به نَی یا فُلوت گفته می‌شود، و مزامیر جمع مزمار است؛ و به صدا و نَوای زیبا نیز مزمار گفته می‌شود، همان‌طور که رسول الله ﷺ به ابوموسی اشعری رضي الله عنه می‌فرماید: «نوای زیبایی از نواهای داود، الله تعالی به عطا فرموده است!» (ن.ک: بخاری ح ش 4687)، و اگر مزمار یا مزامیر به شیطان مقیّد شود، مقصود: صدا و نوای شیطان است که در این حدیث به صدای زنگوله اطلاق شده است و همان‌طور که در حدیث شماره‌ی 11 در بعضی از روایت‌های آن آمده که ابوبکر رضي الله عنه بر سر آن دو دختر که نزد عایشه رضي الله عنها دف می‌زدند فریاد می‌زند و می‌گوید: صدا یا نوای شیطان در منزل رسول الله ﷺ!؟. (ن.ک: لسان العرب ز م ر).

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: " لَا تَصْحَبُ الْمَلَائِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا كَلْبٌ، وَلَا جَرَسٌ ".

ابوهريره رضي الله عنه گويد: رسول الله ﷺ فرمود: مجموعه‌ای که همراه آنها سگ و یا زنگوله باشد، ملائکه آنان را همراهی نمی‌کنند.

حدیث شماره 17

أبو هُرَيْرَةَ (صحابي)

- زراره (ثقة، ثبت) ← قتاده (ثقه) ← هشام الدستوائی (ثقه) ← معاذ بن هشام (صدوق) ← عفان (ثقه، ثبت) — احمد ح ش 9158
- ذكوان (ثقة، ثبت) ← سهيل بن ذكوان (ثقه)
  - بشر بن المفضل (ثقه) ← ابو كامل (ثقه) — مسلم ح ش 3956
  - عبد العزيز بن محمد (صدوق) ← قتيبه (ثقه) — ترمذی ح ش 1623
  - ابو عوانه (ثقه) ← عفان (ثقه) — احمد ح ش 8325
  - شريك (صدوق) ← وكيع (ثقه) — احمد ح ش 9949
  - زهير (ثقه، ثبت) ← احمد بن يونس (ثقه) — ابوداود ح ش 2196

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : " لَا تَصْحَبُ الْمَلَائِكَةُ رَكْباً مَعَهُمُ الْجُلْجُلُ "

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما گوید: رسول الله ﷺ فرمود: ملائکه مجموعه‌ای که همراه آنها زنگوله باشد را همراهی نمی‌کنند.

حدیث شماره 18

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ (صحابي)

سالم (ثقة، ثبت)
ابوبكر بن موسي (مقبول)
نافِعِ بْنِ عَمْرٍو الْجُمَحِيِّ (ثقه، ثَبت)
ابوهشام المخزومي (ثقه، ثبت)
محمد بن عبد الله بن المبارك (ثقه)
نسائی ح ش 5154
يزيد بن هارون (ثقه، متقن)
احمد ح ش 4671

نافع (ثقة، ثبت)
عبيد الله بن عمر (ثقة، ثبت)
سفيان الثوري (ثقة، حافظ)
يحيي القطان (ثقة، ثبت)
ابوبكر بن خلاد (ثقة)
عبد الله بن احمد بن حنبل (ثقه)
قطیعی ح ش 163

عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ رضي الله عنها ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : " لَا تَصْحَبُ الْمَلَائِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا جَرَسٌ "

ام حبیبه رضي الله عنها گوید: رسول الله ﷺ فرمود: ملائکه مجموعه‌ای که همراه آنها زنگوله باشد را همراهی نمی‌کنند.

حدیث شماره 19

أُمِّ حَبِيبَةَ (صحابي)

أبو الْجَرَّاحِ (مقبول)

سالم (ثقه، ثبت)

يَزِيدَ بْن عَبْدِ اللَّهِ (ثقه) — احمد ح ش 26161

نافع (ثقه، ثبت)

شعيب (ثقه، ثبت) — احمد ح ش 26160

الليث (ثقه، ثبت) — هاشم الليثي (ثقه، ثبت) — احمد ح ش 26762

مالك (امام) ح ش 794 — الْحَكَمُ بْن الْمُبَارَكِ (ثقه) — دارمی ح ش 2592

عبيد الله بن عمر (ثقه، ثبت)

محمد بن بشر (ثقه، ثبت) — ابن راهويه ح ش 1858

يحيي القطان (ثقه، متقن) — مُسَدَّد (ثقه، حافظ) — ابوداود ح ش 2195

عبيده (صدوق يخطئ) — احمد ح ش 26750

چهار حدیث قبلی دلالت بر تحریم زنگوله دارند و در مقابل آن با عدم همراهی ملائکه نیز تهدید شده‌ایم؛ و همان‌طور که در حدیث شماره‌ی 16 که امام مسلم آن را روایت می‌کند واضح بود، رسول الله ﷺ صدای زنگوله را آواز شیطان نام نهاده است! که این آواز و نوای شیطان مخصوص این آلت نیست بلکه ابوبکر رضي الله عنه هم صدای دف را آواز شیطان نام گذاشته و رسول الله ﷺ او را تأیید کرده است! (ن.ک: حدیث شماره‌ی 11).

قَالَتْ عَائِشَةُ رضي الله عنها" بَيْنَا أَنَا وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسَانِ فِي الْبَيْتِ اسْتَأْذَنَتْ عَلَيْنَا امْرَأَةٌ كَانَتْ تُغَنِّي، فَلَمْ تَزَلْ بِهَا عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَتَّى غَنَّتْ، فَلَمَّا غَنَّتِ، اسْتَأْذَنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ، أَلْقَتِ الْمُغَنِّيَةُ مَا كَانَ فِي يَدِهَا، وَخَرَجَتْ، وَاسْتَأْخَرَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنْ مَجْلِسِهَا، فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَضَحِكَ، فَقَالَ : بِأَبِي وَأُمِّي مِمَّ تَضْحَكُ؟ فَأَخْبَرَهُ مَا صَنَعَتِ الْقَيْنَةُ، وَعَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَأَمَّا وَاللَّهِ لا، اللَّهُ وَرَسُولُهُ ﷺ أَحَقُّ أَنْ يُخْشَى يَا عَائِشَةُ "

حديث شماره 20

ضعيف

عَائِشَة (صحابي)

ابْنَ أَبِي مُلَيْكَة (ثقة)

عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ الْوَرْد (صدوق يهم)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّد (ثقة)

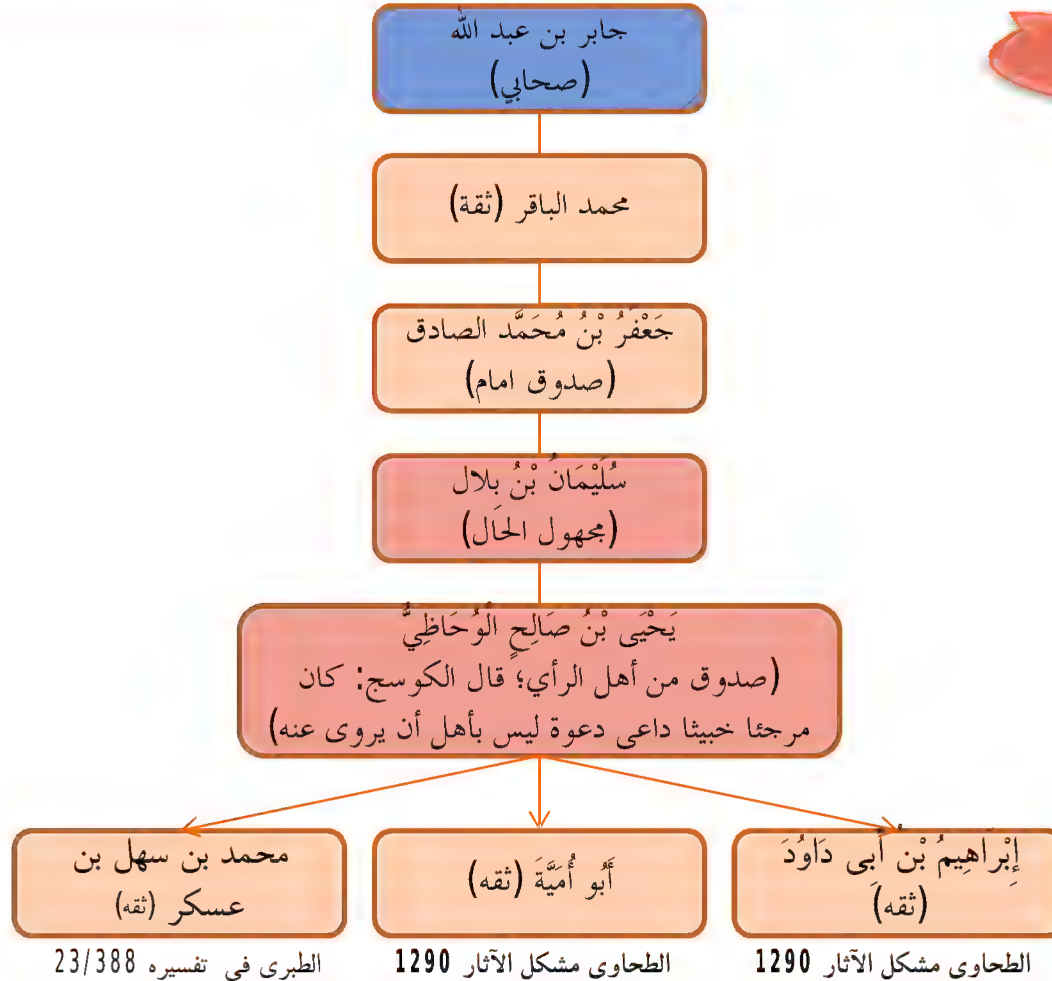
أَبُو يَحْيَى بْنُ أَبِي مَسَرَّة (مجهول الحال)

الفاكهى أخبار مكة 1680

عَنْ جَابِرٍ رضي الله عنه، قَالَ: " كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ قَائِمًا ثُمَّ يَجْلِسُ، ثُمَّ يَقُومُ فَيَخْطُبُ قَائِمًا خُطْبَتَيْنِ، فَكَانَ الْجَوَارِي إِذَا نُكِحُوا يَمُرُّونَ بِالْكَبَرِ وَالْمَزَامِيرِ، فَيَشْتَدُّ النَّاسُ وَيَدَعُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَائِمًا، فَعَاتَبَهُمُ اللَّهُ ﷻ فَقَالَ: {وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا}

حديث شماره 21

ضعيف



عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: " إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاةَ فَأْتُوهَا وَعَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا سَبَقَكُمْ فَأَتِمُّوا ". قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﷺ : {وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا}، قَالَ: قَدِمَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ الْمَدِينَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ قَائِمًا يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَكَانَ رَحِيلا فَخَرَجَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَسْأَلُونَ عَنِ السَّفَرِ، وَخَرَجَ جَوَارِي مِنْ جَوَارِي الْمَدِينَةِ، وَهُنَّ يَضْرِبْنَ بِدُفُوفِهِنَّ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سبحانه وتعالى {وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا}

حديث شماره 22

ضعيف

أَبو هُرَيْرَةَ (صحابي)

أَبو رَافِعٍ (ثقة)

الحسن البصري (ثقة يرسل كثيرا ويدلس وقد عنعن هنا)

يُونُسُ بْنُ عُبَيْدٍ (ثقة ثبت)

سَلامٌ أَبُو الْمُنْذِرِ الْقَارِئُ (صدوق يهم)

مُعَاوِيَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَاوِيَةَ (صدوق)

أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبَّادٍ (ثقه)

حاجب (ثقه)

حديث أبی الحسن بن المظفر 32

عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: " أَعْلِنُوا هَذَا النِّكَاحَ، وَاضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْغِرْبَالِ"

حديث شماره 23

ضعيف جدا

عَائِشَةَ (صحابي)

الْقَاسِمِ (ثقة)

رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ (ثقه فقيه)

عِيسَى بْنُ مَيْمُونٍ (متروك)

خَالِدِ بْنِ إِلْيَاس (متروك)

يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ (ثقه)

مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ البزاز (صدوق فيه لين)

الْحَجَّاجُ بْنُ نُصَيْرٍ (ضعيف)

عِيسَى بْنُ يُونُس (ثقه)

أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ (ثقه)
ترمذی ح ش 1005

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ (ثقه ثبت)
البيهقی الكبری ح ش 13616

إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَوْنٍ (صدوق)
ابونعيم اخبار اصفهان ح ش 533

نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ (ثقه)
ابن‌ماجه ح ش 1885

الْخَلِيلُ بْنُ عَمْرٍو (ثقه)
ابن‌ماجه ح ش 1885

عبد الله بْنُ الْمُبَارَكِ (ثقه امام)
سعيد بن منصور ح ش 617

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ﵄ أَنّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: " أَعْلِنُوا النِّكَاحَ، وَاضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالْغِرْبَالِ يَعْنِي الدُّفّ "

حديث شماره 24

ضعيف

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْر
(صحابي)

عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْر (ثقة عابد)

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الأَسْوَد (صدوق)

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْب
(ثقة حافظ)

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَجَاء
(مجهول الحال)

البزار ح ش 1980

عَن السَّائِب بْن يَزِيدَ رضي الله عنه قَالَ : لَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَوارِيَ يَتَغَنَّيْنَ، يَقُلْنَ : تُحَيُّونَا نُحَيِّيكُمْ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ دَعَاهُنَّ، فَقَالَ: " لا تَقُولُوا هَكَذَا، وَلَكِنْ قُولُوا: حَيَّانَا وَإِيَّاكُمْ "، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُرَخِّصُ لِلنَّاسِ فِي هَذَا؟ قَالَ: " نَعَمْ، إِنَّهُ نِكَاحٌ لا سِفَاحٌ، أَشِيدُوا بِالنِّكَاحِ "

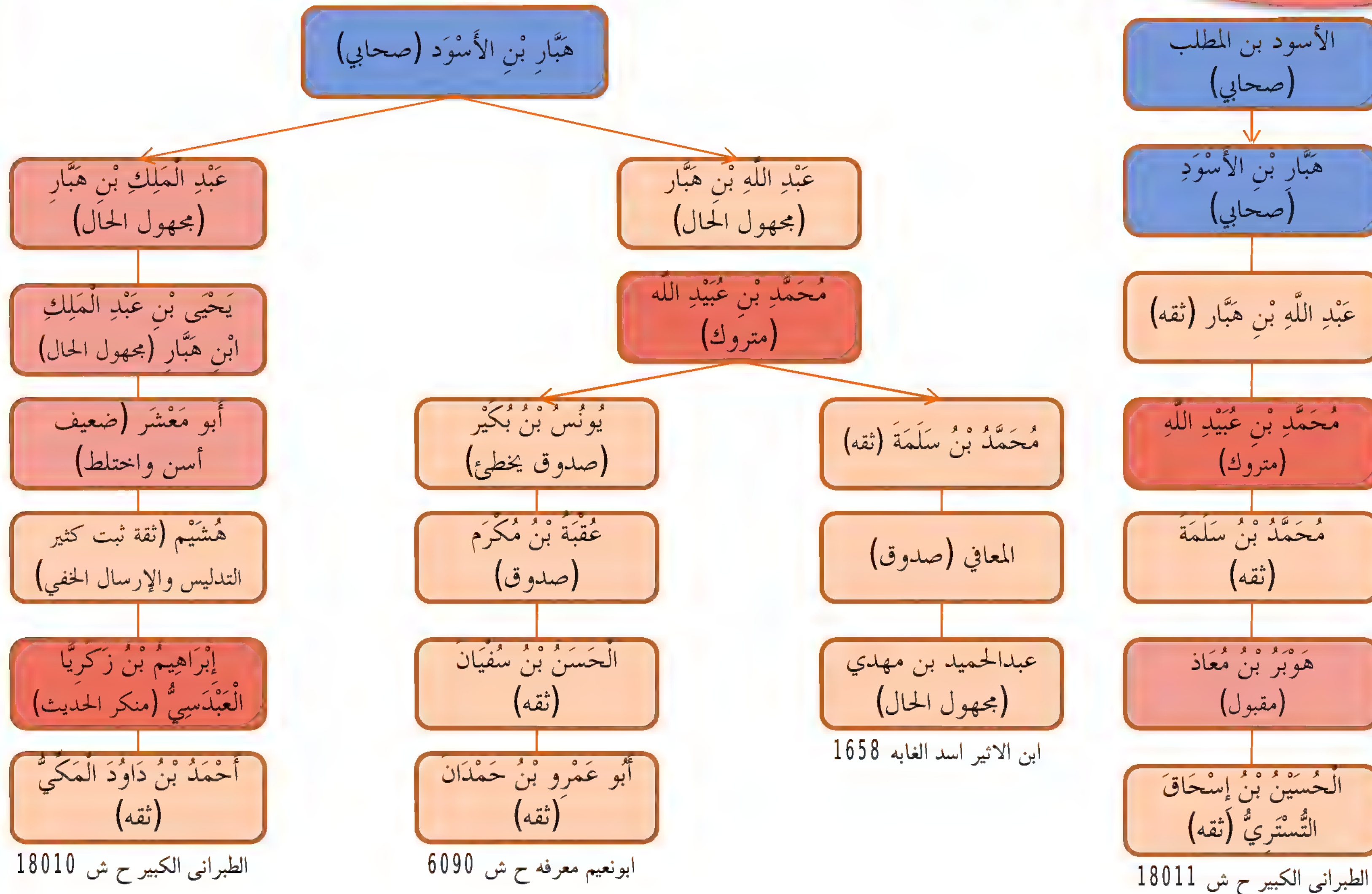
حديث شماره 25

ضعيف جدا



عَن هَبَّار بْنِ الأَسْوَدِ ﷺ أَنّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِدَارِ هَبَّارِ بْنِ الأَسْوَدِ فَسَمِعَ صَوْتَ غِنَاءٍ، فَقَالَ: " مَا هَذَا؟، قِيلَ : تَزْوِيجٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: هَذَا النِّكَاحُ لَا السِّفَاحُ يُرَدِّدُهَا "

حديث شماره 26 ضعيف جدا



مدار اسانید این روایت و متون آن

امام طبراني گويد: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ دَاوُدَ الْمَكِّيُّ، ثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ زَكَرِيَّا الْعَبْدَسِيُّ ، ثنا هُشَيْمُ ، بْنُ أَبِي مَعْشَرٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هَبَّارِ بْنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِدَارِ هَبَّارِ بْنِ الأَسْوَدِ فَسَمِعَ صَوْتَ غِنَاءٍ، فَقَالَ : " مَا هَذَا؟، قِيلَ : تَزْوِيجٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : هَذَا النِّكَاحُ لا السِّفَاحُ يُرَدِّدُهَا "

تخريج: طبرانی کبیر حدیث شماره‌ی 18010و ابونعیم در معرفه الصحابه ح ش 4538 و 6089 و ابن قانع فی معرفه الصحابه ح ش 1606

امام طبراني گويد: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْحَاقَ التُّسْتَرِيُّ ، ثنا هَوْبَرُ بْنُ مُعَاذٍ ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هَبَّارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ : زَوَّجَ هَبَّارٌ ابْنَتَهُ فَضَرَبَ فِي عُرْسِهَا بِالْكَبِرِ وَالْغِرْبَالِ، فَسَمِعَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : " مَا هَذَا؟ قَالُوا: زَفَّ هَبَّارُ ابْنَتَهُ فَضَرَبَ فِي عُرْسِهَا بِالْكَبِرِ وَالْغِرْبَالِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَشِيدُوا النِّكَاحَ أَشِيدُوا النِّكَاحَ، هَذَا نِكَاحٌ لا سفاحٌ"

تخريج: طبرانی کبیر حدیث شماره‌ی 18010 و ابن الاثیر ح ش 1658 و ابونعیم فی معرفه الصحابه ح ش 6090 و زاد: قَالَ: قُلْتُ: فَمَا الْكَبَرُ؟ قَالَ: الْكَبَرُ: الطَّبْلُ الْكَبِيرُ، وَالْغَرَابِيلُ: الصُّنُوجُ.

به این روایت در زدن طبل در عروسی استدلال شده که مدار این اسناد بر محمد بن عبید الله بوده که متروک می‌باشد و روایتی که در آن ضعف راوی چنین شدید باشد تقویت نمی‌شود، غیر از اینکه در متن این روایت اضطراب حاصل شده و در غیر از این اسناد بحثی از طبل نشده است!.

آثاری که برای حلال دانستن آهنگ به آن استناد شده است:

1

امام ابن‌حزم در المحلى 7/506 گوید: عن حَمَّادِ بْنِ زَيْدٍ أَنَا أَيُّوبُ السِّخْتِيَانِيُّ، وَهِشَامُ بْنُ حَسَّانَ، وَسَلَمَةُ - هُوَ ابْنُ كُهَيْلٍ - دَخَلَ حَدِيثُ بَعْضِهِمْ فِي حَدِيثِ بَعْضٍ، كُلُّهُمْ عَنْ **مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ** أَنَّ رَجُلا قَدِمَ الْمَدِينَةَ بجوارٍ فَأَتَى إلَى **عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ** فَعَرَضَهُنَّ عَلَيْهِ، فَأَمَرَ جَارِيَةً مِنْهُنَّ فَأَحْدَتْ، قَالَ أَيُّوبُ: بالدُّفِّ، وَقَالَ هِشَامٌ: بالْعُودِ، حَتَّى ظَنَّ **ابْنُ عُمَرَ** أَنَّهُ قَدْ نَظَرَ إلَى ذَلِكَ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: حَسْبُكَ - سَائِرَ الْيَوْمِ - مِنْ مَزْمُورِ الشَّيْطَانِ، فَسَاوَمَهُ، ثُمَّ جَاءَ الرَّجُلُ إلَى ابْنِ عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إنِّي غُبِنْتُ بِسَبْعِمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَأَتَى ابْنُ عُمَرَ إلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ: إنَّهُ غُبِنَ بِسَبْعِمِائَةِ دِرْهَمٍ، فَأَمَّا أَنْ تُعْطِيَهَا إيَّاهُ، وَإِمَّا أَنْ تَرُدَّ عَلَيْهِ بَيْعَهُ، فَقَالَ: بَلْ نُعْطِيهَا إيَّاهُ.

جواب: اول: حماد بن زید سال 179 هـ.ق وفات نموده و ولادت امام ابن حزم سال 384 هـ.ق می‌باشد، یعنی بین این دو نزدیک به 205 سال فاصله بوده است؟؟ **دوم:** ناقلین این روایت از حماد بن زید مجهول هستند!! **سوم:** راویان مذکور در این روایت در این که آن آلت موسیقی، دف است یا عود اضطراب دارند !!؟

2

امام ابن‌عساكر در تاريخ دمشق 42 / 353 گوید: أخبرنا أبو القاسم هبة الله بن عبد الله أنا أبو بكر أحمد بن علي بن ثابت أنا أبو الحسن أحمد بن الحسين بن محمد بن عبد الله بن خلف بن بخيت أنبأ أبو نصر أحمد بن محمد بن أحمد بن شجاع الصفار البخاري أنا خلف بن محمد بن إسماعيل الخيام نا سهل بن شاذوية نا أبو علي الحسن بن سميط رقيق هانئ البخاري نا موسى بن إسماعيل نا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن يوسف بن مهران أن **ابن عمر** دخل على **عبد الله بن جعفر** ذي الجناحين فإذا عنده بربط فقال يا ابا عبد الرحمن إن دريت ما هذا فلك كذا وكذا فنظر إليه وقلبه ساعة ثم قال هذا ميزان رومي وأقعد عبد الله ذات يوم سبع جوار في سبعة أبيات فقال لكل واحدة منهن إذا قعدنا على باب البيت فاضربن وتغنين فقعد عند أولها بابا وابن عمر معه فلما ضربت وتغنت نفر ابن عمر فقام فقعد على الباب الآخر فضربت وتغنت فقال ابن عمر ما لها قاتلها الله إنها لتأخذ من القلب مأخذا !!.

جواب: امام ابن‌حجر در لسان الميزان 1/157 از ابن‌أبی‌الفوارس نقل می‌کند که درباره‌ی ابو الحسن احمد بن الحسين می‌گوید: دچار اختلاط شده است! و همچنین ابن‌حجر در لسان الميزان 2/404 درباره‌ی خلف بن محمد از ابوعلی خلیلی نقل می‌کند که گوید: دچار اختلاط شده و خیلی ضعیف است و روایات غیر معروفی دارد!! و امام ابن حجر در تقریب التهذیب ص 696 شماره‌ی 4768 اقوال علمای جرح و تعدیل را درباره‌ی علی بن زید بن جدعان خلاصه می کند و می‌گوید: ضعیف است!! و درباره‌ی یوسف بن مهران در تقریب التهذیب ص 1096 شماره‌ی 7943 گوید: لیّن الحديث است یعنی احادیثش محکم و قوی نیست.

3

امام ابن عبد ربه در العقد الفريد 1/ 102 گويد: عن أبي شعيب الحراني عن جعفر بن صالح بن كيسان عن أبيه، قال: كان **عبد الله بن عمر** يحب **عبد الله بن جعفر** حبا شديدا. فدخل عليه يوماً وبين يديه جارية في حجرها عود، فقال: ما هذا يا أبا جعفر؟. قال: وما تظن به يا أبا عبد الرحمن؟ فإن أصاب ظنك فلك الجارية. قال: ما أراني إلا قد أخذتها، هذا ميزان رومي، فضحك ابن جعفر، وقال: صدقت. هذا ميزان يوزن به الكلام، والجارية لك. ثم قال: هاتي. فغنت: ... ثم قال: هل ترى بأساً؟ قال: لا. قال: فما أرى بهذا بأساً.

جواب: اول: جعفر بن صالح بن كيسان مجهول است! **دوم:** ابن‌عبد ربه اهل اندلس بوده و علمایی که درباره‌ی تاریخ اندلس نوشته‌اند و جزئیات ورود و خروج افراد را در آن قید کرده‌اند مثل "**جذوة المقتبس في ذكر ولاة الأندلس**" و "**تاريخ العلماء و الرواة للعلم بالأندلس**" هیچ سفری خارج از اندلس را برای ابن عبد ربه ذکر نکرده‌اند!؟ و ابوشعیب حرانی که از وی حدیث را نقل می‌کند؛ اهل بغداد است و سفری نیز به أندلس نداشته است(ن.ک: تاریخ بغداد 4/193) پس ملاقاتی بین این دو راوی ثابت نیست.
سوم: ابن‌عبدربه ادیب و شاعر بوده و تخصص حدیثی نداشته و در کتاب‌هایش اصول حدیثی را مراعات نکرده و قصه‌ها را بدون بررسی ذکر می‌کند!!
چهام: آنچه از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت است بر خلاف این واقعه می‌باشد و آن هم فرو بردن انگشتانش در دو گوشش به مجرد شنیدن صدای نَی چوپان!!

4

امام ابن عبد ربه در العقد الفريد 1/108 گويد: حدث سعيد بن محمد العجلي بعمان، قال: حدثني نصر بن علي عن الأصمعي، قال: كان **معاوية** يعيب على **عبد الله بن جعفر** سماع الغناء. .. فمر ليلةً بدار عبد الله بن جعفر، فسمع عنده غناءً على أوتار، فوقف ساعة يستمع ثم مضى وهو يقول: أستغفر الله، أستغفر الله. فلما انصرف من آخر الليل مر بداره أيضاً، فإذا عبد الله قائم يصلي، فوقف ليستمع قراءته، فقال: الحمد لله، ثم نهض وهو يقول: " خلطوا عملاً صالحاً وآخر سيئاً عسى الله أن يتوب عليهم " .. ثم إن معاوية أرق ذات ليلة فقال لخادمه خديج: اذهب فانظر من عند عبد الله، وأخبره بخروجي إليه فذهب فأخبره .. فغناه بديح .. فطرب معاوية طرباً شديداً، وجعل يحرك رجله. فقال ابن جعفر: يا أمير المؤمنين، سألتني عن تحريك رأسي، فأخبرتك، وأنا أسألك عن تحريك رجلك. فقال معاوية: كل كريم طروب!!

جواب: وفات معاویه سال 60 هـ.ق و وفات عبد الله بن جعفر سال 80 هـ.ق بوده است و اما تولد اصمعی بین سال 127 و 129 بوده است؛ یعنی حداقل فاصله بین وفات یکی از راویان این واقعه و آن هم عبد الله بن جعفر و بین ولادت اصمعی 47 سال می‌باشد!؟ **پس سند اصمعی منقطع است!!**

5

امام ابن‌عساکر در تاریخ دمشق 12/416 گوید: نا إبراهيم بن محمد بن عرفة نا أبو حازم الباهلي نا الأصمعي عن ابن أبي الزناد عن خارجة بن زيد بن ثابت قال دعينا إلى مدعاة في اخوالنا ح قال وحدثني محمد بن الحسن بن دريد نا أبو حاتم نا الأصمعي عن أبي الزناد عن أبيه عن خارجة بن زيد بن ثابت -قال الأصمعي وذكره عبد الله بن مصعب الزبيري يزيد بعضهم على بعض- وهذا لفظ ابن دريد قال: كانت مأدبة **في زمن عثمان** فدعي لها الناس وكان فيهم عدة من أصحاب رسول الله ﷺ وفيهم **زيد بن ثابت وخارجة بن زيد وحسان بن ثابت وعبد الرحمن بن حسان** وقد كف حسان وثقل سمعه وكان إذا دعي قال اخرس أم عرس أم اعذار ثم يجيب قال خارجة فأتينا بالطعام فجعل حسان يقول لابنه اطعام يد أم طعام يدين فإذا قيل طعام يدين امسك وفي حديث أبي حازم فأتي بالشواء فقال اطعام يد أم طعام يدين فامتنع ثم اتي بالثريد فقال اطعام يد أم طعام يدين فقال طعام يد فأكل رجع إلى حديث ابن دريد فلما فرغ القوم ثنيت له وسادة واقبلت الميلاء وهي يومئذ شابة فوضع في حجرها مزهر فضربت ثم غنت فكان أول ما بدأت بشعر حسان...

جواب: اول: امام ابن حجر درباره‌ی عبد الرحمن بن أبي الزناد در تقريب التهذيب ص 578 شماره‌ی 3886 گوید: صدوق است، و وقتی به بغداد آمد حافظه‌اش تغییر یافت و فقیه می‌باشد!.
دوم: امام ابن حجر در لسان الميزان 5/133 از ابو منصور از مقدمه‌ی کتابش "**تهذيب اللغة**" نقل می‌کند که گوید: (وقتی نزد ابن‌درید آمدم او را در حال مَستی دیدم ..) و علامه ابن شاهین نیز بر این مسدله گواه می‌دهد که ابن‌درید مشروب می‌نوشید و .. (ن.ک: لسان الميزان 5/133 و سير أعلام النبلاء، ذهبی 15/97)؛ پس ابن درید اهل فسق بوده نه اهل علمی که به روایت وی اعتماد شود.

6

امام ابوالفرج اصفهانی در الأغانی 17/168 گوید: أخبرني حرمي عن الزبير عن محمد بن الحسن المخزومي عن محرز ابن جعفر قال: ختن **زيد بن ثابت الأنصاري** بنته فأولم فاجتمع إليه المهاجرون والأنصار وعامة أهل المدينة وحضر **حسان بن ثابت** وقد كف بصره يومئذ وثقل سمعه وكان يقول إذا دعي أعرس أم عذار فحضر ووضع بين يديه خوان ليس عليه إلا عبد الرحمن ابنه فكان يسأله أطعام يد أم يدين فلم يزل يأكل حتى جاؤوا بالشواء فقال طعام يدين فأمسك يده حتى إذا فرغ من الطعام ثنيت وسادة وأقبلت الميلاء وهي يومئذ شابة فوضع في حجرها مزهر فضربت به ثم تغنت فكان أول ما ابتدأت به شعر حسان قال: (فلا زالَ قَبْرٌ بَيْن بُصرى وجِلّق ... عليه من الوَسْمِيّ جَوْدٌ ووَابِلُ) فطرب حسان وجعلت عيناه تنضحان وهو مصغ لها .

جواب: امام ابن معین درباره ی محمد بن الحسن مخزومی گوید: (دروغگو بوده و احادیث را می‌دزدیده است) و ابوزرعه گوید: (احادیثش پوچ و واهی است!) و ابوداود گوید: (دروغگو است) و امام نسائی و دارقطنی و ذهبی گویند: (متروک است) و امام ابن‌حبان گوید: (احادیث را می‌دزدیده و از علمای ثقات روایاتی را نقل می‌کرده که از آنان نشنیده است!)... ن.ک: الجرح والتعديل 7/227 و مجروحين، ابن‌حبان 2/274 و تهذيب الكمال 25/60 و الكاشف 2/164 و ...

7

امام ابوالفرج اصفهانی در الأغانی 17/169 گوید: أخبرنا وكيع عن حماد بن إسحاق عن أبيه عن الواقدي عن عبد الرحمن بن أبي الزناد عن أبيه قال: سمعت خارجة بن زيد يقول دعينا إلى مأدبة في آل نبيط قال خارجة فحضرتها و**حسان بن ثابت** قد حضرها فجلسنا جميعا على مائدة واحدة وهو يومئذ قد ذهب بصره ومعه ابنه عبد الرحمن فكان إذا أتى طعام سأل ابنه أطعام يد أم يدين يعني باليد الثريد وباليدين الشواء لأنه ينهش نهشا فإذا قال طعام يدين أمسك يده فلما فرغوا من الطعام أتوا بجاريتين إحداهما رائقة والأخرى عزة فجلستا وأخذتا مزهريهما وضربتا ضربا عجيبا وغنتا بقول حسان ...

جواب: اول: امام ابن حجر دربارەی عبد الرحمن بن أبی الزناد در تقريب التهذيب ص 578 شمارەی 3886 گويد: صدوق است، و وقتی به بغداد آمد حافظەاش تغيير يافت و فقيه میباشد!.
دوم: محمد بن عمر واقدی امام شافعی دربارەی او میگويد: کتابهای واقدی دروغ است! و امام احمد گويد: دروغگو است و امام بخاری و ابوحاتم رازی و ابوزرعه و نسائی میگويند: متروک است و ابن المدينی و ابنراهويه میگويند: حديث را وضع میکند!...
ن.ک: الجرح والتعديل 8/20 و مجروحين 2/290 و تاريخ بغداد 3/3 و تهذيب الكمال 26/180 و تذكرە الحفاظ 1/348 و ...

8

امام شوکانی در نيل الأوطار 8/179 از امام حرمين و ابن أبی الدَّم نقل میکند که گويند: نقل الأثبات المؤرخين أن **عبدالله بن الزبير** كان له جوار عوادات وإن **ابن عمر** دخل عليه وإلى جنبه عود فقال ما هذا يا صاحب رسول الله فناوله إياه فتأمله ابن عمر فقال هذا ميزان شامي قال ابن الزبير يوزن به العقول !!

جواب: آنچه در کتاب های تاريخی از عبد الله بن الزبير نقل میشود، اين است که وی اهل طاعت و عبادت و .. بوده است نه اهل موسيقی و آهنگ !!؟ و بايد قبل از استناد به هر روايتی به اسناد آن نگاه شود و اين سخنی که امام شوکانی از امام حرمين نقل میکند، بايد بدانيم که کجا ذکر شده است و اين کتابهای تاريخی و اين مورخين چه کسانی هستند و در اسانيد آنها چه کسانی هستند!!؟؟

9 **امام ابن سعد در الطبقات 5/134 گوید:** أخبرنا موسى بن إسماعيل قال حدثنا عمران بن محمد بن **سعيد بن المسيب** قال حدثتني غنيمة جارية سعيد قالت كان سعيد لايأذن لابنته في اللعب ببنات العاج وكان يرخص لها في الكبر يعني الطبل!!

جواب: اول: امام ابن‌حجر در لسان الميزان 7/322 و ذهبی در میزان الاعتدال 3/241 از امام ازدی درباره‌ی عمران بن محمد بن سعید بن المسیب نقل می‌کنند که گوید: (لیس بذاک؛ یعنی: به ان رتبه‌ای نرسیده که به وی اعتماد شود!) و کمتر چیزی که می‌توان به وی نسبت داد این است که مجهول می‌باشد!!.

دوم: غنیمه کنیز سعید بن المسیب نیز مجهول است!

سوم: این روایت متناقض است با روایت دیگری که امام عبد الرزاق صنعانی با سند صحیح در مصنفش 11/6 از سعید بن المسیب نقل می‌کند که گوید: (من از آواز بدم می‌آید و حداخوانی را دوست دارم!) پس چطور از کسی که آواز را تجویز نمی‌کند بپذیریم که خودش بدتر از آن آهنگ و موسیقی را گوش می‌داده است!!

10 امام فاکهی در اخبار مکه شماره‌ی 1666؛ 4/400 گوید: حدثنا يعقوب بن حميد، قال: ثا أبو تميلة، يحيى بن واضح، عن عمر بن أبي زائدة، قال: حدثتني امرأة، من بني أسد قالت: « مررنا **بسعيد بن جبير**، ونحن نزف عروسا وهو في المسجد، والمغنية أو قال: القينة تقول: لإن افتنتني هي بالأمس افتنت -- سعيدا فأمسى قد قلا كل مسلم؛ وألقى مفاتيح المساجد واشترى -- وصال الغواني بالكتاب المنمنم؛ فقال سعيد: كذب والله، ما يقيني »!!

جواب: اول: این واقعه در عروسی رخ داده است و استناد به این روایت درست نیست!

دوم: زن مذکور در این روایت مبهم و مجهول است!

سوم: امام ذهبی در میزان الاعتدال 3/587 درباره‌ی علامه محمد بن طاهر که ناقل این روایت است می‌گوید: (قوی نیست وتَوَهّمات وی در تألیفاتش زیاد است! ... و از سنت به سوی تصوف ناپسند انحراف دارد!). ن.ک: المنتظم، ابن الجوزی 9/177 و البدایه والنهایه، ابن کثیر 12/177.



11 امام ابویعلی خلیلی در الإرشاد 1/310 گوید: عبد العزيز بن أبي سلمة **الماجشون** مفتي أهل المدينة، سمع الزهري، وعبد الله بن دينار، وغيرهما، روى عنه الأئمة، مخرج في الصحيحين، يرى التسميع ويرخص في العود!!

جواب: اول: امام ابویعلی اسنادی برای این گفته‌اش نقل نکرده است!
دوم: امام ذهبی درباره‌ی امام ابویعلی در کتابش تذکره الحفاظ 3/1123 و سیر أعلام النبلاء 17/666 می‌گوید: (امام ابویعلی خلیلی ... در کتاب الارشاد توهُّمات زیادی دارد و احتمال دارد بدین علّت باشد که از روی حفظش نوشته است!).

12 امام مزی در تهذیب الکمال 32/336 گوید: يعقوب بن أبي سلمة **الماجشون ...** ذكره محمد بن سعد في الطبقة الثالثة من أهل المدينة وقال يكنى أبا يوسف وهو الماجشون فسمي بذلك هو وولده فيعرفون جميعا بالماجشون وكان فيهم رجال لهم فقه ورواية للحديث والعلم وليعقوب أحاديث يسيرة وذكره ابن حبان في كتاب الثقات وقال مصعب بن عبد الله الزبيري إنما سمي الماجشون للونه وقال البخاري عن هارون بن محمد الماجشون بالفارسية المُوَرَّد قال مصعب: وكان يعلم الغناء ويتخذ القيان ظاهرا أمره في ذلك وكان يجالس عروة بن الزبير وعمر بن عبد العزيز في إمرته وقال في موضع آخر كان يعين ربيعة على أبي الزناد لأن أبا الزناد كان معاديا لربيعة قال مصعب وكان الماجشون أول من علم الغناء من أهل المروءة بالمدينة وكان يكون مع عمر بن عبد العزيز في ولاية عمر على المدينة وكان يأنس إليه فلما استخلف عمر قدم عليه الماجشون فقال له عمر انا تركناك حين تركنا لبس الخز فانصرف عنه!!

جواب: این روایت منقطع است زیرا ولادت مصعب بن عبد الله الزبیری سال 156 هــ.ق بوده و وفات ماجشون سال 124 هــ.ق است؛ پس بین ولادت مصعب و وفات ماجشون حداقل 30 است!!.
خلاصه: هر حرفی بدون اسناد و مدرک باطل است!! (**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**) (حجرات: 6) : « ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد درباره‌ی آن تحقیق کنید که [مبادا] از روی نادانی به گروهی زیان رسانید و آن گاه بر آن چه مرتکب شده‌اید پشیمان شوید!».

اجماع بر تحریم آهنگ و پاسخ شبهات معترضین برآن:

۱

امام نسائی در کتاب سنن اَثر شماره‌ی 4135 با سند صحیحی چنین نقل می‌کند: أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مَحْبُوبٌ يَعْنِي ابْنَ مُوسَى قَالَ أَنْبَأَنَا أَبُو إِسْحَقَ وَهُوَ الْفَزَارِيُّ عَنْ **الْأَوْزَاعِيِّ** قَالَ: **(كَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْوَلِيدِ كِتَابًا فِيهِ ... وَإِظْهَارُكَ الْمَعَازِفَ وَالْمِزْمَارَ بِدْعَةٌ فِي الْإِسْلَامِ وَلَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَبْعَثَ إِلَيْكَ مَنْ يَجُزُّ جُمَّتَكَ جُمَّةَ السُّوءِ) :** « امام عمر بن عبدالعزیز به عمر بن الولید نامه‌ای نوشت ... و گفت: اظهار ادوات موسیقی و آهنگ از طرف شما بدعتی در اسلام است، و من خواسته‌ام کسی را نزد شما بفرستم تا آن موهای بدی که بر سر دارید را قطع کند ».

از این اثری که امام اوزاعی از امام مسلمانان عمر بن عبد العزیز نقل می‌کند چنین برداشت می‌شود که ادوات موسیقی در زمان صحابه و تابعین نبوده و اظهار این چنین ادواتی بدعت و نوآوری در دین است و آنها در مذموم دانستن چنین اداوتی اختلافی نداشته‌اند!!، و اگر اداوات موسیقی مشکلی نداشت هیچ‌وقت خلیفه‌ی مسلمانان عمر بن عبد العزیز این چنین نامه‌ی تهدید آمیزی را به سوی عمر بن الولید نمی‌فرستاد!

۲

امام ابن جریر طبری (224 – 310 هـ.ق) در تهذیب الآثار 2/68 می‌گوید: (پیامبر ﷺ به علی ﷺ دستور داده تا بت‌ها را بشکند ... اگر چنین دستور رسول الله ﷺ بر شکستن و تغییر شکل این بت‌ها که معصیت خداوند با آن صورت می‌گیرد بوده .. پس از باب اولی ادوات موسیقی و طنبور (مثل عود که سه تار دارد وگفته شده همان طبل) و عود و مثل اینها که با آن‌ها معصیت خداوند و کارهای بیهوده انجام می‌گیرد، باید شکسته شوند و از شکل خودشان خارج شوند ... و چنین سخنانی در آثار از علمای گذشته‌ی امت آمده و علمای بعد از آنان به نیکی از آنها پیروی کرده‌اند..).

امام ذهبی درباره‌ی امام طبری در سیر أعلام النبلاء 14/268 می‌گوید: (ثقه و صادق و حافظ بوده و در رأس علمای تفسیر قرار دارد و در فقه و اجماع و اختلافات امام می باشد و در تاریخ و روزگاران مردم عَلّامه بوده و نسبت به علم قراءات آگاه بوده است

۳

امام آجری (280 – 360 هـ.ق) در مقدمه‌ی کتاب تحریم نرد و شطرنج می‌گوید: اگر کسی از بازی‌هایی که مردم آن‌ها را انجام می‌دهند مانند: نرد و شطرنج و نَی و فلوت و تار و طبل و عود و طنبور سؤال بگیرد ... جواب با توفیق الله چنین است: همه‌ی این چیزهایی که از آن‌ها سؤال شده است بازی کردن و انجام دادن و کار کردن با آن‌ها، باطل و حرام است! و شنیدن آن به دلایل قرآن و سنت رسول الله ﷺ و سخنان صحابه ﷺ حرام است!.

امام ابن رجب در نزهه الأسماع ص 25 گوید: شنیدن ادوات موسیقی و شنیدن تک تک آنها به تنهایی حرام است و ابوبکر آجری و دیگر علماء بر تحریم آن اجماع نقل کرده‌اند!.

۴ امام ابن‌حجر هیتمی گوید: و از کسانی که در تحریم ادوات موسیقی اجماع نقل کرده‌اند، امام پیروان متأخرین ما ابوالفتح سُلیم بن أیوب رازی (ولادت 360 هـق) است ... (ن.ک: کف الرعاع، هیتمی ص 124).

۵ امام بغوی (وفات 516 هـ.ق) در شرح السنه 12/383 گوید: علماء در تحریم ادوات موسیقی و نی و بازی‌های بیهوده اتفاق دارند!

۶ امام ابن‌أبی‌عَصْرَوْن تمیمی (ولادت 492 هـ.ق) از علمای شام درباره‌ی فُلوت یا نَی گوید: صحیح این است که حرام است!، بلکه در برابر دیگر ادوات موسیقی که به اجماع علماء حرام است، تحریم آن اولاتر است! آن هم به علّت شدید بودن نَوازَنْدگی‌اش!!. (ن.ک کف الرعاع، هیتمی ص 115؛ علامه هیتمی چنین مقوله‌ای را نیز از امام رافعی (ولادت 555 هـ.ق) و امَام نووی (ولادت 631 هـ.ق) در همین کتابش ذکر می‌کند هرچند که خود امام نووی در کتابش روضه الطالبین 8/205 نیز اجماع نقل می‌کند).

۷ امام ابن‌قدامه (ولادت 541 هـ.ق) در المغنی 9/115 گوید: ادوات لهو و بیهوده مثل نی و عود و طبل .... ادواتی برای کسب گناه است که علماء در تحریم آن اجماع دارند!

۸ امام ابن‌الصلاح (ولادت 577 هـ.ق) گوید: باید بدانیم که دف و نَی و آوازسرایی هرگاه با هم جمع شوند، نزد علمای اصحاب مذاهب و دیگر علمای اسلام، شنیدن آنها حرام است! و از کسی خلاف این نقل نشده که چنین شنیدنی را حلال بداند و آن هم کسی که سخنانش در مسائل اجماع و اختلاف اعتبار داشته باشد. (ن.ک: فتاوی ابن‌الصلاح ص 300).

پاسخ شبهات معترضین بر مسأله‌ی اجماع

گویند: اجماع در اصطلاع چنین تعریف شده: (اتفاق علمای مجتهد اسلامی بعد از وفات رسول الله ﷺ در عصری از عصور بر امری دینی!!)؛ و این تعریفی که علمای اصول فقه ارائه داده‌اند خیال بافی‌ای بیش نیست و در واقع امر غیر ممکن است!، زیرا تاریخ امت محمد ﷺ واضح و آشکار است و در صدر اول اسلام بعد از وفات رسول الله ﷺ اختلافات بسیاری بوده و آن هم اختلافات در نوع استنباط از قرآن و سنت چه برسد به مسایلی که دلیلی از قرآن و سنت بر آنها نباشد و برای آن مسأله ادعای اجماع شود!!؟

پاسخ: اول: اولین کسی که چنین حرفی را زده و در مقابل علمای اسلام ایستاده و با اجماع آنان به مخالفت بر خواسته نظّام معتزلی است؛ امام تاج الدّین سُبکی در کتاب الإبهاج 2/353 گوید: این نظّام که ابو اسحاق ابراهیم بن سیّار نظّام باشد در بازار (بَصر) کارش بافتن و دوختن بوده است و اظهار مذهب معتزله را می‌کرده و فرقه‌ی نظّامیه به او نسبت داده شده است؛ ولی او زندیق بوده است [زندیق کسی است که وجود خدا را قبول ندارد و با دین ستیز و مبارزه می کند]، و برای طعن وارد کردن بر شریعت اسلامی اجماع را انکار کرده است ... و همه‌ی اینها زندقه‌بازی است، که الله او را لعنت کند؛ او کتابی دارد که در آن خدای سه‌گانه را بر خدای یکتا ترجیح می‌دهد و اگر تظهار به اعتزال کرده بدین علّت است که از شمشیر شرع و دین فرار کند، و شماری از رسوایی‌های دیگری نیز دارد که بیشتر آنها طعنه وارد کردن بر دین است!!.

دوم: تمام علمایی که در علم اصول فقه کتاب نوشته‌اند، مسأله‌ی اجماع را به عنوان یکی از دلایل دین معرّفی کرده‌اند و شمار زیادی از آنان با تندی با کسانی که مسأله‌ی اجماع را انکار کرده‌اند برخورد نموده‌اند تا جایی که امام حرمین (ن.ک: مبانی فقه، محمدی ص 185) گوید: بر زبان فقهاء اشتهار یافته که خارق اجماع کافر است . (ن.ک: مُسَلَّم الثبوت همراه با شرح فواتح الرحموت، محب الله بن عبدالشکور 2/213 و قواطع الأدله، ابو مظفر سمعانی 1/469 و التلخيص فی أصول الفقه، امام حرمین (جوینی) ص 375 و مستصفی، غزالی 1/176 و کشف الأسرار، علاء الدین بخاری 3/227 و اللمع فی أصول الفقه، ابواسحاق شیرازی ص 48 و التمهيد، ابوالخطاب کلوذانی 3/224 و الوصول إلی الأصول، ابن برهان 2/72 و میزان الأصول، سمرقندی ص 534 و شرح تنقيح الفصول، قرافی ص 301 و التقریر و التحبیر، ابن الهمام 23/106 و ارشاد الفحول، شوکانی ص 81 و مبانی فقه، محمدی ص 181-185...).

سوم: علّت انکار علماء بر منکرین اجماع این است که با سست شدن پایه‌ی اجماع سبب می‌شود که راه تحریف قرآن و سنت که دلالت بر تحریم خیلی چیزها دارند باز شود! و ادعا کنند که در معانی قرآن و سنت، احتمالات زیادی است و هر گاه در یک چیزی احتمال باشد نمی‌توان به آن استناد کرد!

غیر از این که با رد کردن اجماع دلایل زیادی که در شرع دلالت بر حجت بودن اجماع دارند به آنها عمل نمی‌شود و حکم آنها تعطیل می‌شود، آنگاه مصداق این آیه می‌شویم: ﴿ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ﴾ (بقره 85) : « آیا به بخشی از کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید».

دلایلی که دلالت بر حجت بودن اجماع دارند:

1 - الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران 104] : « باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف ونهی از منکر نمایند و آنان خود رستگارانند »؛ **امام ابوالخطاب کلوذانی** در کتاب التمهید 3/228 در بیان مقصود این آیه گوید: (لازمه‌ی این آیه چنین است که آنان در هر حالتی چنین ویژگی را داشته باشند؛ زیرا اگر آنان در بعضی از اوقات به قسمتی از نیکی‌ها دعوت می‌دادند و قسمتی از منکر را نهی می‌کردند هیچوقت بهترین گروه‌ها برای مردم نمی‌بودند،... پس مقصود از این آیه چنین بوده که آنان در تمامی احوال، امر به معروف و نهی از منکر داشته باشند).

امام علاء الدین بخاری در کشف الأسرار 3/255 گوید: (لام تعریف در اسم جنس [المعروف و المنکر] لازمه‌اش استغراق و دربر گرفتن تمامی حالات است؛ پس آنان به هر معروفی دعوت داده‌اند و هر منکر را نهی کرده‌اند، و اگر آنان با حرف خودشان روی اشتباهی اجماع کنند در این حالت اجماع آنها روی گفتار منکری بوده است، پس آنان دعوت گر به سوی منکر بوده‌اند و نهی کننده‌گان از انجام دادن معروف که با دلالت این آیه متناقض است!!).

امام قرافی در کتاب شرح التنقیح ص 301 گوید: (این آیه آنان را ستایش می‌کند ... زیرا الله ﷻ آنان را چنین وصف می‌کند که امر به معروف می‌کنند و الف و لام دلالت بر عموم دارد، پس آنان به هر معروفی دعوت می‌دهند و چیزی از حقایق از قلم آنان نمی‌افتد زیرا از جمله‌ی کارهای معروف است و فرموده‌ی الله ﷻ که نهی از منکر می‌کنند؛ این منکر با الف و لام دلالت بر این دارد که آنان هر منکری را نهی کرده‌اند و بین آنها هیچ اشتباهی رخ نمی دهد و با هم در منکری موافقت نمی‌کنند ... و این امت از اشتباه معصوم است و حقی از آنچه شرع بیان داشته بر آنان پنهان نمی‌ماند، پس از حق باید پیروی شود و عمل به گفتار آنان واجب است!!).

2 - الله ﷻ می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ [آل عمران110] : « شما بهترین امّتی هستید که برای مردم آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید...»؛ این آیه دلالت بر این دارد که امّت محمد بهترین امت‌ها هستند زیرا آنان چنین وصفی را دارند که در تمامی احوال و زمان‌های مختلف امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند!، پس باید گروهی باشند که به سوی کارهای نیک دعوت دهند و از کارهای زشت مردم را نهی کنند و غیر ممکن است که امت در تحریم یک امر مباح اتفاق کنند و دیگران بر گفته‌ی منکر آنان ساکت شوند!؟ و وصف آنان چنین باشد که از کارهای نیک مردم را نهی می‌کنند!!. (ن.ک: مبانی فقه، محمدی ص 183).

3 - الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴾ [نساء 115]: «و هر کس پس از شناخت حقیقت و روشن شدن راه هدایت برای وی با رسول الله مخالفت کند [یا: از راه و روش رسول الله دور شود] و راهی غیر از راه مؤمنان را پیش گیرد، او را به همان جهتی که روی خود را بدان کرده است رها می‌کنیم، و او را وارد جهنم می‌کنیم، و چه بد جایگاهی است».

شیخ عبدالکریم محمدی در مبانی فقه ص 182 گوید: (خدای متعال در این آیه، مخالف راه رسول الله، و پیرو غیر راه مؤمنان را به یک عقوبت تهدید کرده است، و اگر پیروی راه غیر مؤمنان مباح بود، با ممنوع که مشاقّه [و مخالفت] رسول باشد جمع نمی‌کرد! بنابراین دانسته می‌شود که مخالفت با مؤمنان حرام است و موافقت با آنان واجب است)؛ و این راه مؤمنانی که به پیروی از آن دستور داده شده‌ایم راهی واضح و آشکار و محفوظ است، زیرا اگر آشکار نبود و محفوظ نمی‌ماند، تکلیف مؤمنان به پیروی از آنان بیهوده می‌بود!! (ن.ک: إحکام الفصول، باجی ص 375).

4 - الله ﷻ می‌فرماید: ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ﴾ (بقره 143) : « و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی قرار داده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید»، شیخ عبدالکریم محمدی در مبانی فقه ص 182گوید: (خداوند در این آیه مجموع امّت را به وسط بودن یعنی بهتر بودن متصف ساخته است، و اگر مجموع آن‌ها مرتکب ممنوعات می‌شدند، لایق چنان وصفی نبودند، لذا نتیجه می‌گیریم که اجماع امّت به خطا نمی‌رود و بدین ترتیب قولشان حجت است.

5 - الله ﷻ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (نساء : 59) : «ای کسانی که ایمان آورده اید! از الله و پیامبر و از اولی الأمر مسلمان اطاعت کنید و هرگاه در چیزی [یعنی در مسائل دینی و شرعی] اختلاف کردید آن را به الله و پیامبرش [که همان قرآن و سنت است] برگردانید، اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید ».

در این آیه توصیه‌ی ﷻ بر این است که به هنگام اختلاف در امور دینی به قرآن و سنّت برگردیم، پس در صورت عدم اختلاف نیازی به رجوع به قرآن نیست (ن.ک: تیسیر الوصول، فیروز ص105)؛ امام فخر رازی در تفسیر این آیه می‌گوید: (این آیه شامل مباحث زیاد از علم مبانی فقه است؛ زیرا فقهاء گفته‌اند اصول شریعت و دین چهار مبنا دارد: قرآن و سنّت و اجماع و قیاس، و تأیید این آیه بر این چهار اصل به ترتیب می‌باشد: قرآن و سنّت در این قسمت از آیه «از الله و پیامبر اطاعت کنید!» به آن اشاره شده است و فرموده‌ی الله ﷻ «از اولی الأمر مسلمانان اطاعت کنید»، دلالت بر حجّت بودن اجماع دارد، و این دلیل چنین بوده که الله ﷻ با تأکید دستور به اطاعت از اولی الأمر می‌دهد، و کسی که الله ﷻ با تأکید دستور به پیروی از او می‌دهد باید معصوم از اشتباه باشد؛ در غیر این صورت دستور الله ﷻ به پیروی از اشتباهی که در آن احتمال وجود دارد می‌باشد، و کسانی که معصومند اصحاب حلّ و عقد [یعنی علمای اسلام] می‌باشند که اولی الأمر هستند!).

6 - امام شافعی در کتاب الرساله ص 475 در شرح فرموده‌ی رسول الله ﷺ : «کسی که می‌خواهد ساکن وسط بهشت باشد همراه با جماعت باشد» (صحیح، تخریج: ترمذی ح ش 2091 و احمد ح ش 175 و ابن‌حبان ح ش 4674 و حاکم در مستدرک ح ش 3559)، می‌گوید: (هرگاه جماعت مسمانان در شهرهای متعدد متفرق شوند، کسی نمی‌تواند با بدن خود همراه جماعتی که متفرق هستند باشد؛ و بدن‌هایی از مسلمانان و کفار و انسان‌های با تقوا و گناهکار که با هم بوده‌اند وجود داشته‌اند، و با هم بودن آنها معنایی نداشته است!، زیرا غیر ممکن است، و با هم بودن از لحاظ جَسَد و بدن کاری انجام نمی‌دهد؛ پس مقصود از لزوم جماعت و همراه جماعت بودن چیزی غیر از با هم بودن از لحاظ حرام و حلال و پایبند بودن به آن دو نمی‌تواند باشد!، و کسی که حرفی را بزند که جماعت مسلمانان آن را می‌گویند با آنها بوده است!، و کسی که با حرف جماعت مسلمانان مخالفت کند با آن جماعتی که دستور به همراهی با آنان داده شده مخالف بوده است!.
غفلت نیز از جدایی می‌آید!، و اما جماعت مسلمانان – إن شاء الله - ممکن نیست که تمامی آنان از معنای قرآن و سنت و قیاس غافل باشند!).



گویند: امام احمد گفته: شخصی که ادِّعای اجماع در مسأله‌ای می‌کند آن اجماع دروغ است، و کسی که ادِّعای اجماع کند دروغ‌گو است!، شاید مردم اختلاف داشته باشند ... این ادِّعای بِشْر مَرِّیسی و ابوبکر اصم است!!

پاسخ: اول: ابوبکر اصم از سران معتزله است! و بشْر مریسی شخصی است که درباره‌ی او امام ابن‌حجر در لسان المیزان 2/29 می‌گوید: (بشر بن غیاث مریسی مبتدع و گمراه است، نباید از چنین شَخصی روایتی نقل کرد .. امام خطیب بغدادی گوید: از او اقوال شنیع و بدی نقل شده که علماء با تندی با او برخورد کرده‌اند ... و یزید بن هارون گوید: بشر مریسی کافر و خون او حلال است! .. و از او نقل شده که عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر و پل صراط و میزان را انکار می‌کند!؟..)؛ حال با وجود انحراف این اشخاص، اگر چنین افرادی اجماعی را نقل کنند آیا اجماع آنها اعتبار دارد؟ بدون شک و تردید: خیر! و امام احمد نیز منظور او همین است!

دوم: آنچه به صراحت از امام احمد نقل شده این است که وی اجماع را قبول دارد از جمله:

1 - امام ابوداود در مسایلی که ازامام احمد پرسیده (ص 48) گوید: شنیدم که به امام احمد گفته شد: قرائت سوره‌ی فاتحه پشت سر امام از فرموده‌ی الله (وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ) (اعراف 204) : « هنگامی که قرآن تلاوت می‌شود، پس به آن گوش فرا دهید » خاص شده است؛ امام احمد گفت: ازَ چه کسی نقل می‌کند؟ مردم اجماع دارند در این‌که این آیه در شأن نماز نازل شده است!.

2 - امام ابویعلی فرّاء از علمای حنابله در کتاب العده 2/182 گوید: (اجماع حجتی قطعی است، باید به آن عمل شود، و مخالفت با آن درست نیست ... و امام احمد در روایت فرزندش عبد الله و روایت ابو الحارث گوید: اگر صحابه اختلاف کنند نباید از گفته‌هایشان خارج شویم و آیا اگر اجماع کردند ما می‌توانیم از اجماع آنها خارج شویم؟ این حرف بد و ناپاک اهل بدعت است؛ نباید از گفتار صحابه ﷺ اگر چه اختلاف داشته باشند کسی خارج شود!.).

گویند: اجماع سکوتی و آن هم شهرت یافتن قول به تحریم همراه با نبودن مخالف در آن قضیه بعد از بررسی و پیگیری اقوال مجتهدین در استدلال به آن اختلاف است!!

پاسخ:امام سبکی در رفع الحاجب 2/209 در مورد اجماع سکوتی گوید: **اگر فتوا تکرار شود و مدّت آن طولانی شود و مخالفی در آن مسأله نباشد .. سبب قطعی شدن آن می‌شود** و اختلاف در این مسأله به طولانی بودن مدّت زمان یا کوتاه شدن بر می‌گردد، و به این مسأله ابن التلمسانی در شرح المعالم اشاره داشته است، **و این مسأله اختلافی در آن نیست! و این هم لازمه‌ی صحبت‌های امام حرمین است، زیرا وی صورت این مسأله را چنین دانسته که مدّت زمان طولانی نشود و آن قضیه تکرار شود..**

پس اجماع سکوتی که در آن اختلاف بوده حالتی است که آن مسأله همراه با طولانی بودن مدّت زمان، تکرار نشود!! ولی اگر آن مسأله تکرار شود چنین سکوتی با طولانی شدن مدّت زمان بدون اختلاف اجماع به حساب می‌آید!!

عدم استدلال به اجماع سکوتی، به امام شافعی نیز نسبت داده شده که امام زرکشی در البحر المحیط **6/459** به آن پاسخ می‌دهد...!!

آهنگ نزد اصحاب چهار مذهب اهل سنت و جماعت

مذهب امام ابوحنیفه

1 - از دلایل حرام بودن آهنگ نزد امام ابوحنیفه این بوده که اجاره دادن ادوات موسیقی حرام است و شکستن آن واجب است!؛ امام اسبیجابی (ولادت 452 - 535 هـ.ق) در شرح کافی (ن.ک: تبیین الحقائق، زیلعی 5/126 و 3/218) گوید: اجاره گرفتن بر آواز و نوحه‌سرایی و نَی و طبل و بازی‌های بیهوده و حدا خوانی و سرودن شعر و مانند اینها درست نیست و هیچ اجر و پاداشی ندارد و همه‌ی اینها قول ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن است، زیرا این کارها گناه است!

2 - ادوات موسیقی نزد ائمه‌ی احناف نیز حرام است؛ امام سرخسی در المبسوط 16/38 گوید: (اجاره گرفتن بر آواز خوانی و نوحه‌سرایی و نَی و طبل و دیگر بازی‌های بیهوده درست نیست؛ زیرا گناه است و اجاره گرفتن برای کارهای گناه باطل است!). و امام ابن نجیم در البحر الرائق 8/215 گوید: همه‌ی ادوات موسیقی حرام است، حتی آواز سرایی با نَی ...). (برای بررسی اقوال بیشتر: ن.ک: بدائع الصنائع 5/125 و تبیین الحقائق، زیلعی 5/126).

گویند: چنان‌چه در بدائع الصنائع از امام ابوحنیفه یاد شده این است که آواز خوانی مشکلی ندارد، زیرا شنیدن آواز قلب انسان را نرم می‌کند، و در صورتی که ادوات موسیقی شنیع و زشت نباشد مثل نَی و دف و امثال اینها مشکلی ندارد!؟

امام کاسانی در بدائع الصنائع 6/270 وقتی سخنان پیشین را ذکر کرده یادی از امام ابوحنیفه نداشته و چنین اقوالی را به ایشان نسبت نداده است!، بلکه سخنان وی در مورد عدالت شهود بوده است!؛ امام کاسانی گوید: (هرگاه کسی که آواز می‌خواند مردم کنار او به قصد فسق و فجور و شنیدن صدایش جمع شوند چنین شخصی عدالت ندارد هرچند که مشروب ننوشد! زیرا چنین شخصی در رأس فسّاق قرار گرفته است، ولی اگر برای خودش برای دوری از تنهایی آواز بخواند عدالت وی ساقط نمی‌شود؛ زیرا چنین حالتی مشکلی ندارد!، بدین علّت که آواز قلب را نرم می‌کند ولی برای فسق و فجور انجام دادن آن حلال نیست؛ امّا کسی که چیزی از ادوات موسیقی را استفاده می‌کند به حالت استفاده‌اش نگاه می‌شود: اگر مثل دف و نَی و مثل اینها شنیع و زشت نباشد مشکلی ندارد و عدالت وی ساقط نمی‌شود و **اگر مانند عود و امثال آن که شنیع است باشد عدالت اوی ساقط می‌شود زیرا به هیچ وجه جایز نیستند!**).

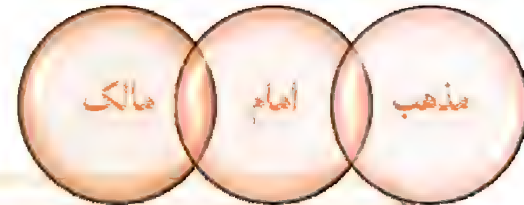
گویند: از امام ابوحنیفه نقل شده که اگر کسی ادوات موسیقی را تلف یا خراب کند ضامن است زیرا می‌شود از این‌چنین ادواتی استفاده برد!؟

جواب: اگر کسی به دستور امام یا قاضی ادوات موسیقی را تلف یا نابود کند و یا کسی بدون اجازه‌ی امام یا قاضی خودش عود آواز خوانی و مثل آن را را بشکند ضامن نیست! و این بین ابوحنیفه و ابویوسف و محمد بن حسن محل اتفاق است!، ولی اگر کسی **بدون اجازه‌ی امام یا قاضی** ادوات موسیقی به غیر از عود را خُرد کند؛ امام ابوحنیفه گوید آن شخص ضامن است، امّا ابویوسف و محمد بن حسن گویند که ضامن نیست! (ن.ک: حاشیه رد المختار، ابن‌عابدین 6/212 و البحر الرائق، ابن‌نجیم 6/78)؛ و امام ابوحنیفه گرچه در مورد مسأله‌ی قبلی گفته است که شخص ضامن است ولی این بدین منظور نیست که همان آلت موسیقی را ضمانت دارد بلکه نوع ضمانت به قیمت چوب آن است!، پس اگر ادوات موسیقی به طور مطلق نزد امام ابوحنیفه جایز بود باید آن شخص خود آلت موسیقی را ضامن می‌بود نه قیمت چوب آن!؟ و امام ابوحنیفه اگر چنین شخصی را ضامن دانسته بدین سبب است که وی تغییر منکر با دست را از خصوصیّات امام یا قاضی می‌داند نه اینکه هر شخصی بدون اجازه‌ی امام یا قاضی اقدام به چنین کاری کند! (ن.ک: بدائع الصنائع، کاسانی 7/168 و حاشیه تبیین الحقائق 5/239 و البحر الرائق، ابن‌نجیم 8/143).

گویند: از امام ابوحنیفه نقل شده که در مجلسی که موسیقی بوده حضور داشته است، پس اگر موسیقی حرام می‌بود آن مجلس را ترک می‌کرد!؟

جواب: آنچه از امام ابوحنیفه یاد شده فقط در مورد مجلسی است که در آن آواز خوانی یا بازی باشد نه موسیقی!؟؛ امام محمود نجاری در المحیط البرهانی 5/235 گوید: (هرگاه بازی و آواز در منزل باشد اشکالی ندارد که شخصی سر سفره‌ی غذا بنشیند و بخورد .. گفته شده و این در صورتی است که به خاطر منزلت آن شخص مهمان، کار خود را رها کنند ولی اگر آن اشخاصی که بازی می‌کنند و آواز می‌خوانند کار خود را رها نکنند نباید آن شخص سر سفره آن‌ها بَنشیند و غذا بخورد بلکه باید از آنجا بلند شود وآنها را ترک کند و امام ابوحنیفه گفته که من یک‌بار به چنین مجلسی مبتلا شده‌ام!!).

سبحان الله! امام ابوحنیفه مذهبش بر این است که اگر در جایی کسی بدون ادوات موسیقی، آواز بخواند هرچند که مجلس ولیمه باشد و آن شخص دعوت شده باشد ،در صورتی که کار خود را رها نکنند آن شخص باید آنجا را ترک کند!، حال اگر موسیقی بود چه می‌شد!!؟



در کتاب مدونه 9/421 آمده است که امام سحنون تنوخی گوید: از امام عبدالرحمن بن قاسم سؤال گرفتم: آیا امام مالک زدن دف در عروسی را جایز می‌دانست یا نه؟ و آیا اجاره دادن آن را جایز می‌دانست یا نه؟، امام ابن قاسم گفت: امام مالک دف و دیگر ادوات موسیقی را در عروسی کراهت (یعنی حرام) می‌دانست! و آن هم بدین علّت که من از وی سؤال گرفتم و آن را ضعیف دانست و نپسندید!

گویند: کراهت در روایت امام مالک کراهت تنزیهی است نه تحریمی!؟

جواب: 1 - پیروان مذهب امام مالک از سخنان وی تحریم ادوات موسیقی را استنباط کرده‌اند از جمله: امام ابوزید قیروانی مالکی در کتاب الفواکه الدوانی 2/298 گوید: (به طور عمدی گوش دادن سخنان باطل و بیهوده به هر نحوی حلال نیست ... و نه هم شنیدن موسیقی و آواز سرایی!).

2 - امام مالک در جاهایی مختلفی از وی نقل شده که درباره‌ی حکم چیزی می‌گوید کراهت دارد و مقصود وی حرام بودن است از جمله: امام ابن قاسم در المدونه 3/432 گوید: (وقتی امام مالک فروختن این کتاب‌ها –یعنی کتاب‌های شعر و آواز سرایی - را کراهت شمرده است اجاره دادن آن کتاب‌ها برای مطالعه نیز جایز نمی‌باشد؛ زیرا چیزی که فروختن آن درست نیست اجاره دادن آن نیز درست نمی‌باشد!). پس مقصود از کراهت جایز نبودن فروش آن است!

3 - امام مالک آواز خوانی را حرام دانسته چه برسد به آهنگ و موسیقی، چنانچه شاگردش عبد الله بن عبد الحکم در کتاب مختصرش نقل می‌کند که: (امام مالک درباره‌ی شنیدن آواز سؤال شد، امام مالک گفت: **جایز نیست**؛ الله ﷻ می‌فرماید: **﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾** (یونس 32) : « آیا بعد از حق غیر از گمراهی چیز دیگری است؟»، و این هم از جمله‌ی حق نیست؛ به امام مالک گفته شد: اهلِ مدینه می‌شنوند!، امام مالک گفت: نزد ما فاسقان چنین کاری را انجام می‌دهند!).



گفته شده: از ائمه‌ی مذهب مالکیّت مثل ابن‌کنانه روایت است که گوید: نَی و شیپور که کاملاً بیهوده نیستند جایز است!؟

جواب: 1 -آنچه ابن رشد در البیان والتحصیل 4/431 از ابن‌کنانه نقل می‌کند چنین است: (علماء اتفاق دارند که زدن دف در عروسی جایز است ... و ابن‌کنانه گفته شیپور نیز در عروسی جایز است..!)؛ پس بحث عروسی است نه در همه جا و هر وقت و خود ابن‌رشد گفته‌ی ابن‌کنانه را نقض می‌کند و در کتاب البیان والتحصیل 7/472 می‌گوید: (اما عود و شیپور علماء هیچ اختلافی ندارند در اینکه سر عروسی و غیر از عروسی درست نیست، و به اتفاق علماء خرید و فروش آن فَسخ و باطل است!).
2 - فتاوای پیروان مذهب امام مالک نیز بر حرام بودن ادوات موسیقی است از جمله: امام ابوالحسن مالکی در کفایه الطالب 2/434 که گوید: (شنیدن صدای ادوات موسیقی مثل عود غیر از دف در عروسی درست نیست ... و این مذهب امام مالک است!)؛ و امام ابن‌عرفه دسوقی در حاشیه‌اش گوید: (اَمّا در غیر از عروسی چیزی از ادوات موسیقی به اتفاق علماء درست نیست مگر دف [منظور در عروسی] ..) و امام ابن‌الحاج فاسی در کتاب المدخل 3/99 گوید: (اَمّا عود و طبل و دیگر ادوات موسیقی حرام است و شنونده‌ی آن فاسق است!) .

گویند: سعید بن کثیر بن عفیر گوید: ابراهیم بن سعد زهری به عراق آمد ... و هارون الرشید او را اکرام کرده و با نیکی با وی رفتار کرد، و وی از آواز خوانی سؤال شد و فتوا داد که حلال است، و یکی از علمای حدیث نزد وی آمد تا احادیث امام زهری را از او بشنود و شنید که آواز می‌خواند و به او گفت: من حریص بودم که روایت‌هایت را بشنوم و الآن به هیچ وجه از تو نخواهم شنید!... و این مسأله در بغداد اشاعه شد و هارون الرشید از آن با خبر شد و او را صدا زد ... وگفت: ای امیر المؤمنین شاید حرف‌های آن شخص جاهل که مرا دیشب اذیّت کرده شنیده‌ای!؟... پس هارون الرشید صدا می‌زند که عود را بیاورند و سپس برای هارون الرشید آواز خواند ... هارون الرشید گفت: آیا در این مسأله از امام مالک چیزی شنیده‌ای؟ گفت: نه والله!، غیر از این که پدرم به من گفته که در پذیرایی بنو یربوع شرکت داشتند و آنان تعداد زیادی بودند، و کمترین آنان در فقه و منزلت امام مالک بوده است و همراه آنان دف و ادوات موسیقی و طبل بوده که آواز می‌خواندند و بازی می‌کردند، و همراه امام مالک دف مربع شکلی بوده که برای آنها آواز می‌خواند!!!

جواب: **اول:** این روایت را امام خطیب بغدادی در تاریخ بغداد 6/81 و ابن‌عساکر در تاریخ دمشق 7/9 و ابن‌طاهر قیسرانی در کتاب السماع ص 65 با اسناد عبید الله بن سعید بن کثیر بن عفیر از پدرش نقل کرده‌اند! که این روایت دروغ است!! و علت آن؛ **اول:** عبید الله بن سعید است که امام ابن حبان او را در کتاب مجروحین 2/67 مجروح دانسته و گوید: (وی به طور مقلوب و وارونه از پدرش از علمای ثقات دیگر حدیث روایت می‌کند ... و درست نیست به روایت‌های او در صورت متفرّد شدن و ورود به تنهایی از جهت وی، به آن استدلال شود!). و همچنین امام ابن‌عدی در کتاب الضعفاء 3/411 او را ضعیف دانسته است!. **دوم:** این روایت از لحاظ متن مشکل دارد و آن هم اینکه چطور می‌شود در شب یک واقعه رخ دهد و فردایش بدون وجود وسایل اعلام خبر در سرار بغداد اشاعه پیدا کند و هارون الرشید باخبر شود!؟ ... **سوم:** اینکه این روایت متناقض است با آنچه شاگردان امام مالک به تواتر از وی نقل کرده‌اند که موسیقی حرام است!



امام شافعی در کتاب الام 4/95 در بحث آنچه درست است وصیت شود، گوید: (اگر بگوید: به کسی که از من ارث می‌برد طبلی از طبل‌هایم بدهید ... اگر آن طبل استفاده‌ی دیگری جز طبل زدن با آن نداشته باشد درست نیست که آن شخص آن را بگیرد مگر این‌که آن طبل در جنگ از آن استفاده شود، و این همانند این است که بگوید: به وارثم حیوانی از حیوانات روی زمین بدهید که درست نیست به آن وارث خوک دهند! و هرچند بگوید طبل دهید!... و همان‌طور که گفتم اگر طبل برای غیر از طبل زدن از آن استفاده شود وصیت کردن به آن درست است و اگر فقط برای طبل زدن استفاده شود وصیت کردن به آن نزد من درست نیست!، و اگر بگوید عودی از عودهایم بدهید ... اگر استفاده‌ی دیگری جز عود زدن با آن، نداشته باشد آن وصیت نزد من باطل است، و این گفته شامل تمامی ادوات موسیقی می‌باشد ... و اگر بگوید: فلوتی از مالم به او بدهید، هر فلوتی از نی و یا چیز دیگری که برای غیر از نَی زدن استفاده شود به او بدهند، و اگر استفاده‌ی دیگری جز نَی زدن نداشته باشد نباید به او بدهند!).

در کتاب الام 4/225 نیز گوید: (در صورتی که عود یا نَی و طبلی را خورد کند، اگر برای کاری غیر از موسیقی زدن از آن استفاده شود، باید آن شکستن را جبران کند و اگر فقط برای موسیقی از آن استفاده شود چیزی بر گردن او نیست و هرچند شخص نصرانی یا یهودی یا مشرک آن وسیله‌ی موسیقی فرد مسلمان را خُرد کند و یا مسلمانی ادوات موسیقی آنان را خُرد کند تعویض و جبران آن باطل است!).

امام ابن‌حجر هیتمی در الزواجر 2/907 گوید: (از گفته‌های امام شافعی بدون هیچ شک و تردیدی چنین فهمیده می‌شود که سایر ادوات [موسیقی] مثل نَی حرام است).

گویند: امام بیهقی و العز بن عبد السلام موسیقی را جایز دانسته‌اند!؟

جواب: 1 - امام بیهقی در کتاب شعب الایمان 4/282 گوید: (اگر آواز خوانی را ادامه ندهد ولی با ادواتی مثل تار ساز زند؛ چنین کاری در هیچ حالتی درست نیست، زیرا با توجه به احادیث ایجاد کردن آهنگ به وسیله‌ی تار -بدون آوازسرایی - جایز نیست!) و در کتاب الآداب 1/380 گوید: (عود زدن حرام است!).

2 - امام **العز بن عبد السلام** در قواعد الأحکام 2/215 گوید: (کسی که در مجالسی که در آن صدای آهنگ مثل تار و نی باشد حضور یابد مرتکب کار حرامی شده است! و خودش را با کار حرامی اذّیت می‌دهد ... و به طور کلّی شنیدن آواز و نشید بدعت است و بعضی از آنها مشکلی ندارد، اما شنیدن صدای آهنگ‌های حرام اشتباهی است از بعضی اشخاص (ش...) جاهل که در مقابل پروردگار جسارت کرده‌اند!).

گویند: امام شوکانی در کتاب نیل الاوطار از امام ماوردی از بعضی از ائمه‌ی شافعی مذهب نقل کرده که عود زدن درست است و چنین روایتی را ابوالفضل بن طاهر از ابواسحاق شیرازی نقل کرده و اسنوی در المهمات از رویانی و ماوردی نقل کرده است ... و ادفوی از العز بن عبد السلام نقل کرده است ... همه‌ی اینها گویند: شنیدن تمامی ادوات موسیقی حلال است!؟

جواب: امام شوکانی این اقوال را فقط برای این نقل کرده است که بگوید: این اقوال به این علماء نسبت داده شده است و او ادّعا نداشته که این روایت‌ها صحیح هستند، بلکه آنچه ما از گفته‌های این علماء در کتاب‌هایشان مشاهده می‌کنیم، خلاف این گفته‌ها می‌باشد، از جمله:

1 - امام **ماوردی** در الحاوی 1/70 گوید: (اگر طبلی بجز طبلی که در جنگ از آن استفاده شود نباشد [یعنی اگر وصیت به طبلی که فقط در جنگ از آن استفاده شود، باشد]، وصیت کردن به آن جایز است، زیرا طبلی که در جنگ از آن استفاده می‌شود مباح است!.. و اگر تمامی آن طبل‌ها برای موسیقی باشد و برای غیر از موسیقی به کار نرود آن وصیّت باطل است، زیرا طبل‌هایی که برای موسیقی به کار می‌رود حرام است!!). (برای بحث بیشتر ن.ک: الحاوی 18/451)

2 - امام **شیرازی** در المهذب (ن.ک: المجموع شرح المهذب 15/488) گوید: (اگر وصیّت به طبلی از طبل‌هایش کند ... چنین وصیّتی باطل است زیرا این وصیت به چیز حرامی می‌باشد! ... و اگر وصیّت به عودی کند ... این وصیّت باطل است زیرا این وصیّت به چیز حرامی می‌باشد!).

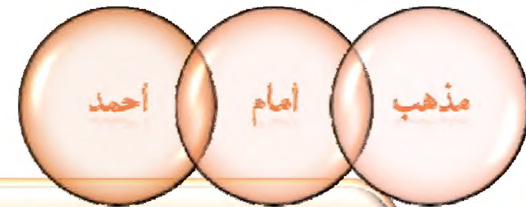
3 - امام **رافعی** در فتح العزیز شرح الوجیز گوید: (ادوات موسیقی مثل عود و تار و دیگر ادوات موسیقی و همچنین صلیب و بُت در از بین بردن آنها هیچ عوضی نیست زیرا استفاده از آنها حرام است!).

4 - امام **نووی** در روضه الطالبین 11/252 گوید: (آواز خوانی با صدای فرد به تنهایی و با ادوات موسیقی انجام می‌گیرد ... نوع دوم: که با آواز و ادوات موسیقی ... مثل تنبور (یک نوع ساز مثل تار) و عود و تار و دیگر ادوات موسیقی و انواع تار استفاده و گوش دادن به آن حرام است ... و فلوت عراقی و آنچه مانند تار با آن موسیقی انجام می‌گیرد بدون هیچ اختلافی حرام است!)؛ و امام ابن‌حجر هیتمی در الزواجر 2/337 از امام رافعی و امام نووی نقل می‌کند که گویند: (هیچ اختلافی در حرام بودن فلوت عراقی و تاری که با آن ساز زده می‌شود نیست).

5 - امام ابن‌حجر هیتمی در کف الرعاع ص 99-100 از امام اسنوی نقل می‌کند که گوید: (آنچه نزد ائمه‌ی مذهب می‌باشد این است که تمامی انواع طبل غیر از دف حرام است و این گفته‌ی قاضی حسین و بندنیجی و حلیمی و ماوردی و صاحب المهذب و رویانی و بغوی و خوارزمی و عمرانی و و علمای دیگری را نام برده است و آن را در الاستقصاء از ابوحامد، شیخ دو روش (روش عراقی‌ها و خراسانی‌ها) نقل کرده و اذرعی بر او اعتراض وارد کرده که صاحب الذخائر از عراقی‌ها نقل کرده که تمامی انواع طبل بدون تفصیل حرام است، ...).

6 - امام **غزالی** در احیاء علوم الدین 2/422گوید: (کسی نگفته است که صدای پرندگان حرام است... و بر صدای پرندگان صدای دیگر چیزها که توسط انسان‌ها از اجسام دیگر خارج می‌شوند، قیاس گرفته می‌شود ... و از این صداها ادوات موسیقی و تار که با آن ساز زده می‌شود و انواع نَی که دین آنها را حرام دانسته است استثناء می‌شود ! ... بلکه می‌گوییم: شنیدن انواع تار که بدون وزن متناسبی زده می شود و لذّت بخش بوده نیز حرام است).

اما ابوالفضل بن طاهر قیسرانی؛ امام ابن‌حجر در لسان المیزان 5/207 درباره‌ی او گوید که: (مذهب وی ظاهری و صوفی مسلک بوده است) و امام ذهبی در میزان الاعتدال 3/587 گوید: (قوی نیست و توهّمات او در تألیفاتش زیاد است).



1 - امام ابوبکر خلال در کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر شماره‌ی 132 و 140 و ... با اسنادش از ابوحصین نقل می‌کند که حنبل گوید: (شنیدم ابوعبدالله احمدبن‌حنبل گوید: تنبور (یک نوع تار که با آن ساز زده می‌شود) منکری [از منکرات] است ...).

2 - همچنین از یحیی ن یزداد وراق روایت می‌کند که گوید: (امام احمد درباره‌ی کسی که عود و تنبور و نَی می‌زند سؤال شد، آیا تأدیب می‌شود؟ و اگر قضیه‌اش به حاکم [یا قاضی] ارائه شد، در تأدیبش چقدر باید شلّاق بخورد؟ امام احمد گفت: باید او را تأدیب کند و بیشتر از ده ضربه شلّاق بر او نمی‌بینم!).

3 - از ابوداود نیز روایت می کند که امام احمد درباره‌ی کسی که عود و تنبور و نَی و مثل اینها می‌زند سؤال شد، آیا واجب می‌بینی که چنین [منکری] تغییر یابد؟ امام احمد گفت: آن را واجب می‌بینم!

4 - از اسحاق نیز روایت می‌کند که از امام احمد درباره‌ی کسی که طبل و تنبور و ظرف مشروب را خُرد می‌کند سؤال کردم، آیا تعویضی بر اوست یا نه؟ امام احمد گفت: (همه‌ی اینها را بشکن، و هیچ تعویضی بر تو نیست!).

گویند: مذهب علمای حنابله بر این است که شنیدن موسیقی کراهت دارد و کسی حکم حرام بودن آن را نداده است!؟

جواب: **اول:** امام مرداوی در الإنصاف 12/52 گوید: (شنیدن آواز کراهت دارد .. و در المستوعب و الترغیب و دیگر کتاب‌ها آمده است که: آواز همراه ادوات موسیقی حرام است و هیچ اختلافی در حرام بودن آن نزد ماها نیست!).

دوم: علامه سفارینی در غذاء الألباب شرح منظومه الآداب 1/148 گوید: (نصوص امام احمد در تحریم نَی و فلوت و امثال اینها صریح و واضح است ... و مذهب امام احمد بر تحریم ادوات موسیقی است چه شنیدن و چه نواختن و چه درست کردن چنین ادواتی و مثل اینها ... و آنچه علمای ما در الاقناع و المنتهی و الغایه روی آن تأکید دارند و قطعی دانسته‌اند، حرام بودن هر آهنگی –غیر از دف - مثل نَی و فلوت و تنبور و تار و طبل و عود ... و امثال اینهاست!).

سوم: امام ابن قدامه مقدسی در المغنی 10/174 گوید: آهنگ یا ادوات موسیقی سه دسته هستند؛ دسته‌ای حرام همانند: انواع آلاتی که تار دارند وبا آن ساز زده می‌شود و انواع نَی و فلوت‌ها و عود و تنبور و طبل ... و مثل اینها ...).

آخرین: امام ابن الجوزی در تلبیس ابلیس ص 211 گوید: (وقتی ابلیس از گمراه کردن انسان‌های صالح و عبادت‌کار در شنیدن صداهای حرام مثل عود مأیوس شد به چیزی که کارایی‌اش مثل عود باشد نگاه کرد، پس آن را در آواز بدون زدن عود قرار داد و برای آنان تحسین کرد! و هدف او پلّه پلّه! و تدریجی عمل کردن است! و فقیه آن است که در اسباب و نتایج فکر کند و در مقاصد بنگرد!).

خلاصه‌ی بحث

1 - بر اساس احادیث صحیحی که در این بحث آمده موسیقی و آهنگ به طور مطلق حرام است!، و تمامی اعتراضات وارد شده بر حدیثی که امام بخاری روایت کرده، مردود است!.

2 - فهم صحابه رضی الله عنهم نیز چنین بوده که موسیقی به طور مطلق حرام است و فقط در عروسی دف زدن استثناء شده است، همان‌طور که ابن‌مسعود رضی الله عنه می‌گوید: « [دف زدن] برای عروسی و همچنین گریه کردن بر مرده بدون نوحه‌سرایی! به ما اجازه و رخصت داده شده است»؛ و رسول الله ﷺ نیز برای اعلان نکاح کم‌ترین ادوات موسیقی که دف بوده اجازه داده است که بر سر عروسی زده شود، همان‌طور که می‌فرمایند: «فرق بین حلال و حرام [در ازدواج] دف زدن و صدا و صوت [یعنی: اعلان آن ازدواج با آواز خواندن یا آگاه کردن مردم] بر سر عروسی است!»؛ و بقیه‌ی روایت‌هایی که به آن استناد شده که رسول الله ﷺ زدن دف را از دختران صحابه رضی الله عنهم مشاهده نموده، حکایت حالی است که مشخص نیست در چه روزی و به چه سببی بوده است تا به آن استناد شود!

3 - حدیث عائشه رضی الله عنها که در حلال بودن موسیقی به آن استدلال شده، دلیل صریحی بر خلاف استدلال آنها بوده و دلالت بر حرمت موسیقی دارد!، زیرا رسول الله ﷺ از کلمه‌ی "فإنّها" بر استدراک بر ابوبکر رضی الله عنه به کار برده است، که بر معلول بودن آن صراحت دارد و در آن دو حرف "فا" و "إنّ" به کار برده شده که دلالت تأکیدی بر علّیّت دارد و این علّت جایز شدن دف در روز عید می‌باشد و این علّت قاصره است و در دیگر روزهای سال این علّت وجود ندارد! پس به علّت منحصر شدن آن در روز عید، علّت قاصره است و در نتیجه: قیاس بر این روز برای روزهای دیگر فاسد است.

4 - حدیث بریده رضی الله عنه نیز در قصه‌ی آن زنی که نذر کرده بود بالای سر رسول الله ﷺ در صورتی که الله تعالی او را سالم و تندرست برگرداند دف بزند؛ دلیل صریحی بر حرمت موسیقی دارد!، زیرا رسول الله ﷺ به آن زن فرمودند: "اگر نذر کرده‌ای انجام بده! **ولی در غیر این‌صورت** نه!"، و قسمت آخر این حدیث دلالت بر نهی رسول‌الله ﷺ از انجام دادن این کار را دارد! و نهی از یک کار هم دلالت بر حرام بودن آن دارد!؛ و آن نذر در خصوص رسول‌الله ﷺ بوده است! زیرا آن زن گفت: (ای رسول الله من نذر کرده‌ام که اگر الله تعالی شما را سالم و تندرست برگرداند بالای سرتان دف بزنم!)، و اگر دف زدن به طور مطلق مباح بود، دیگر نیازی نبود که آن زن اجازه بگیرد!، و اجازه دادن از طرف رسول‌الله ﷺ دلالت بر این دارد که فعل آن زن در آن جایگاه گناه نبوده است!.

5 - تمامی روایت‌هایی که به صحابه‌ی رسول الله ﷺ مانند: عبد الله بن عمر و عبد الله بن جعفر و حسان بن ثابت رضی الله عنهم و دیگران از صحابه و تابعین نسبت داده می‌شود که موسیقی گوش می‌دادند صحیح نیستند!، و علّت نادرست بودن آن‌ها را در این بحث بیان داشته‌ایم!.

6 - اصحاب مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت و اتباع آنان نیز همان‌طور که در این بحث بیان داشته‌ایم قائل به حرمت موسیقی به طور مطلق هستند و همان‌طور که امام شافعی گوید: ادوات موسیقی با خوک در مطلق حرام بودن، فرقی با هم ندارند!؛ و آن جاهایی که استثناء شده فقط یک آلت موسیقی و آن هم دف است!. والله تعالی أعلم!.